45

12

(Persian letters)

(1) – Sayid Nisar Ali Barelvi
Insha-i-Dilkusha
Nolkishore Press Lucknow
(1321 H) – 68 Pages

(2) Hazrat-Abdul-Rahman Jami
Inshai-Jami
~~Ma~~Munshi Nolkishore Kanpore
1893 AD / 1310 H

(3) – Syed Ali Naqi Khan
KTO – Haft Zabita ناصف ~~...~~ نقی

ASL-12

146

علائم محموده در علائم تجوید قرآن کریم العزیزه که ماه ذیقعده ۱۳۳۷
ختم نمود

۱۵ سه ۱

بتاریخ ۲۵ ماه جمید الاول [illegible] سه شنبه

[illegible]

عععع

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال ۱۹۹ء

[illegible]

۹ء	۱۹۹ء
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

الحمد للہ والمنہ کہ برائے افادہ عامہ خلائق کتاب نادر و عمدہ و لائق مسمے بہ

انشائے دلکشا

[illegible]

بفرمائش سردار جیون سنگھ تاجر کتب شہر پشاور بازار قصہ خوانی

در مطبع نولکشور لاہور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حق سبحانه و تعالی شانه و درود بر پیغمبر محمد مصطفی و آله و صحابه شانهم اعلی - بر رای ارباب کیاست و ذکا پوشیده و مخفی نماند که احباب بیر یا خصوصاً عزیز القدر فتح محمد که خلاصهٔ محبانِ یکتاست دستِ استبداد بدامن این نثار خاکسار بزدند که مسوداتی چند بعبارت سهل و آسان تر بر وفقِ محاورهٔ اهلِ این زمان که مبتدی را خواندن و فهمیدنِ آن گران نیاید بسلسلهٔ تحریر در آرم که طبیعت طفلان از دریافت عبارت مسجع و مغلق عار نیست لهذا این مملوّ خاکساری سید نثار علی بریلوی به تکلیف آن دوستان خطی چند که ابنای روزگار همدیگر می‌نویسند و القاب و آداب از هر یک بعبارتی که به طبیعتِ طفلانِ مبتدی موافقت کند و بر فهم نزدیک تر باشد منقسم بچهار قسم قسم اول بطبقهٔ اعلی قسم دوم بطبقهٔ اوسط قسم سوم بطبقهٔ ادنی قسم چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی و صورت حال و چکنامه و فارغ خطی

وضامنی و عاریت نامه و پته و قبولیت و سرخط مواجب وغیره براین اوراق
برنگاشتم باسم منشآت دلکشا موسوم ساخت که چندے درین ایام بقیهٔ ایام
یادگار باشد خطا و نسیان از جناب بزرگان امید عفو و احسان است قطعه

بفضل خدائے زمین و زمان	پذیرفت اتمام این رقعها
چو تاریخ جستم ز هاتف رسید	بگوشم که منشآت بس دلکشا

قسم اول بطبقهٔ اعلیٰ

عرضداشت بجناب فیضمآب سپهر رکاب نواب صاحب و قبله فیاض زمان
سکندر شوکت دارا نشان میرساند فدوی از مدت دراز بیکار است شهرهٔ نام
شنیده از بلگرام اراده قدمبوس نموده امیدوار که در زمرهٔ ملازمان بوده بدعاے
دولت پرداز داگر وانه قسمت این ذره بیمقدار در ذخیرهٔ سرکار است بدستخط خاص
این فرد مواجب بصادر رسد که بملازمت حاضر بوده اوقات مستعار را بخدمت
درگذارد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال از افق ابهت و
اجلال درخشان باد عرضداشت بجناب بندگان عالی نواب فلک شوکت
خورشید رکاب بموقف عرض بندگان عالی متعالی نواب صاحب قبله فیاض
جهان حاتم عصر نوشیروان زمان دام اقباله میرساند که موضع محمودپور متعلقه
حویلی بریلی از قدیم الایام در مدد معاش خارج جمع سوائی مال سرکار بموجب

فرامین و دیگر اسناد پیشین و حال بنام جدکلان این سائل مقرر و معاف ست و

احدے از ناظمان این ملک متعرض و مزاحم نشده امیدوار که بصید و پروانه

حضور رہم حکم محکم شرف اصدار یابد که کارپردازان سرکار موجب گذشته واگذاشت

و معاف فرمایند و اصلا مزاحمت نرسانند که وابستگان سائل بدعای دولت ابد

مدت موظف باشند واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد بجناب

خان بعز عرض بندگان عالی خانصاحب قبله فیاض زمان فیض رسان عالمیان میرساند از

تشخیص مواضعات متعلقه خود معه دیوانی زیاده از گذشته سوای بهت های

معموله و خرچ سزاولان داخل فوطه خانه سرکار نموده بچه گنه ماخوذ که کارکنان حضور

گلوگذاری نکنند بلکه از بند و بست پرگنه زیاده طلبی مینمایند و فارغخطی نمیدهند

امیدوار فضل و کرم ست که معامله فدوی به تحقیق رسانیده این پرچه قرطاس

بدستخط خاص بعطایائے فارغخطی مزین شود که گلوگذاری فدوی از گذشته گردد

تا که در چنین و تردد آینده کوشد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد

عرضداشت بجناب خان صاحب قبله ناظم ملک فدوی خاکپای بیریا

ساحت بندگی بنگام فرق بیهوده و زمین پرستندگی بسجدات غلامی فرسوده

بعرض استادهای حاشیه بساط فیض مناط میرساند فدوی از حضور رخصت

یافته بمواضعات متعلقه رسید بتصفیح آن بمساحت پرداخت و در چهار روز مساحت

همین پور فراغت یافت چون بنا چار بموضع رام نگر هرش مقدم موضع مذکور

بسبب بدکیشی و ناعاقبت اندیشی مانع اجرای کار مساحت ست و حکایات

خلاف برون از قیاس بر زبان می آرد غرض ازین خلش آنکه مساحت خاطر خواه

او شود درینصورت ضرر سرکارست اگر وه دوازده نجیب از پتالن چندی یا

وزیری متعین شوند مساحت بطور شایسته بعمل خواهد آمد واجب بود عرض کرده شد

آفتاب دولت تابان باد بخدمت پدر بزرگوار سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ دو جهان

مظهر فیض بیکران بر سر ما فدویان مستند باد تسلیمات دست بسته و کورنشات

دو دسته را ذریعهٔ بهبود جاودانی انگاشته بعرض هواداران و دولتخواهان

حضور میرساند که شفقت نامهٔ سامی مشتمله طلب این خیر طلب جهت شادی

کدخدائی عزیز القدر محمد اکبر چون مهر انور پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده

انوار سعادت اندوخت **بیت**

آنچه چشم ذره از خورشید میجوید مدام	مردم چشم از فروغ نقطه های آن گرفت

بمجرد ورود میمنت آمود خواست که قدم از سر ساخته ذخیره اندوز سعادت حضور

گردد لیکن بسبب کثرت امورات مرجوعهٔ سرکار فرصت نیافت چندی ازین دولت

محروم ماند انشاء الله تعالی بعد از انقضای بیست روز مستفیض خدمت

خواهد شد خاطر شریف جمع فرمایند نظر غریب نوازی و ذره پروری دریغ نشود زیاده

مبادرت گستاخی ست بخدمت پدر بزرگوار نویسد قبلهٔ امانی

و آمال و کعبهٔ حشمت و اجلال مد ظلال جلاله مراتب قدمبوس و تسلیمات که اهم

مآرب اقصی است به تقدیم رسانیده بعرض فیض یابان جناب فیض مناط میرساند که

در مواضعات مشخصه اگرچه امسال کمی مبلغ سه صد روپیه بنظر می آید لیکن چون

زر تحصیل از رعایا بسهولت و آسانی گرفته شده به تردد آینده مضاعف از گذشته

خواهند کوشید احتیاج تخم و تقاوی ندارند مصرعه کم مزدور خوشدل کند کار

بیش به صلای رعایت و حقیابی شنیده قریب پنجاه قلب اسامی نو در مواضعات

آورده اند و تدبیر چار قلب سیر خود هم نموده انشاء الله تعالی نزول باران رحمت

و فضل الهی کلفت از دلها بدر خواهد رفت نعمت الله وکیل را تقید رود که بدربار

حاضر بوده باشد و گاه گاه خود بدولت هم قدم رنجه فرموده باشند زیاده تصدیع زر رفت

بخدمت پدر بزرگوار خدا نعمت سلامت از چار روز طبیعت سست و

مائل بحرارت ست آب و طعام مزه نمیدهد و اشتها هم رو بصفا ندارد تصدیع که

حکمت مآب حکیم محمد اکرام را رخصت فرمایند که از حکمت پناه موصوف استعلاج

کنند مردمان کار آموده تبرید تجویز نموده اند و اما طبیعت بنده محض راغب بمسهل ست

لیکن درین صلاح و تجویز حکیم صاحب درین امر مبادرت میکند زیاده آداب عنان کش

بادپای قلم ست بخدمت والد بزرگوار قبله دین و کعبه دنیا حضرت

ولی نعمی جیو مد ظله العالی فدوی بیریا آداب تسلیمات به تقدیم رسانیده بعرض مستفیضان

انجمن دولت میرساند نوازش نامه نامی معه هندوی مبلغ دوصد روپیه جهت احداث

حویلی نو عقب حویلی قدیم به نقشه که مرقوم قلم عطوفت رقم بود و رود مفاخرت فرمود

مبلغ مذکور از دکان شاهوکار بوصول آورده بخشت پزان و درودگران و
چونه پزان داده شد ان شاء الله تعالی عنقریب وقت پختگی چونه و خشت احداث
حویلی میشود خاطر شریف قرین جمعیت داشته بنوازش های دیگر سرفراز فرمایند
زیاده بندگیست بخدمت پدر ماجد مآل آمال دین و دنیا قبله و کعبه هر دو
ولی نعمی جیو مدظله العالی کمترین نیاز آگین تقدیم آداب تسلیمات را ذریعه
سعادت دارین خود انگاشته بعرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط میرساند
دیریست که بصدور عنایت نامجات شفقت آیات سرفراز و ممتاز نیست خاطر
مشوش و نگران هست موجب آن بجز کثرت امورات دنیا کار دیگر مباد ترصد که
آینده را بخلاف اسلاف بنوید صحت و سلامتی ذات گرامی دور دستان را
محروم ندارند درینولا خبر عزیز القدر محمد انور در رسیده که در لکهنو هستند و در مدرسهٔ راجه
ٹهکیت بهادر تحصیل علم میکنند خاطر شریف جمع فرمایند زیاده حد ادب است
بخدمت پدر بزرگوار قبله حاجات و کعبه مرادات حضرت ولی نعمی جیو
مدظله بعد از تقدیم لوازم تسلیمات و مراسم کورنشات که ذریعه وابستگان دامن
دولت همان تواند بود معروض میدارد که میر رستم علی بموجب طلب میرسند
از انجا که معامله مشار الیه از دوست علی بدار القضا متعلق هست بموجب شریعت غرا
رو بروی خود تصفیه و منقح فرمایند که مومی الیه از متوسلان خود دست وسیله سوای
ذات سامی ندارند و دوست علی مذکور مشار الیه را زیر دست و کم دود انسته

تعدی بر وی نمایند درین باب توجهی فرمایند که میر موصوف شاکر و ممنون باشد
و همواره بدعای خیر مشغول و موظف خواهد شد بخدمت پدر رقبلهٔ کونین و
دارین ولی نعمی جیو دامت برکاته بعد از بجا آوردن قواعد قدمبوسی که ذریعه سعادت
غلامان در ضمن آن متضمن ست التماس میدارد که برخوردار خدایار شهسوار زیدان قابلیت
و سلیقه شعار ست در علم سیاق و مسوده نویسی گوی سبقت از همجنسان خود
ربوده و در خط شکسته و نستعلیق همزادان پیش خط عجز میکشند معهذا از دست
زمانهٔ دون پرست بروزگار خط آزادی از دست در داده بخدمت میرسد اگر
در سرکار فیض آثار بکاری مختصر ناخن بند نمایند در کاروبار مرجوعه خود مصدر
تحسین و مورد آفرین خواهد شد مردم قابل کمیاب ست درین باب توجه بر بند تصور
نموده مشار الیه را از دست ندهند زیاده تصدیع ده بخدمت پدر رقبلهٔ دین
و دنیا سلامت چون آن خدایگان قبل ازین برای تلاش باغ ابنه فرموده بودند درینولا
موهن لال قانون گوی باغ خود را میفروشد مشتریان مبلغ صد روپیه میدهند ناکش هنوز
دست کشیده میدارد چون باغ در جوار خود از روی بهار انگشت نما و ممتاز ست
تصدیعه آنکه اگر خریدش منظور باشد ده دوازده روپیه ایزاد نموده باید گرفت و
در صورت ارادهٔ اینمعنی مبلغ قیمتش عنایت دارند که کاغذ ممتاز نامه بمواهیر شریعت
پناه و روسای شهر نویسانیده گردد والا در صورت توقف باغ از دست خواهد رفت
که از دحام مشتریان حلقه بر در بائع زده اند درین باب هرچه صلاح وقت بود ارقام فرمایند

که بموجب آن پرداز دز زیاده ابرام نرفت بخدمت عموی صاحب قبله خدایگان
فیض بخش فدویان مدظله تعالی بعد تقدیم لوازم فدویت و ترسیم مراسم عبودیت
بعرض رساند چون اراضی املاک بسبب خلش زمیندار قریب سه سال افتاده ماند
سوای زیرباری و ته خرچی از محصول آن وما نه بمعرض وصول در نیولا الفضل مسبب
الاسباب حقیقی معامله از زمیندار مسطور تصفیه یافته و خلش و قضیه بالکل رفع گردیده حکمنامه
هم از سر نو بمواهیر شریعت پناه و کروڑی وغیره درست شده ترصد که زمین مسطور باسامیان
مزارع تقسیم فرمایند که چین و تردد بوجهی صورت بندد و درین سال بسبب تغافل افتاده
نماند زیاده چه عرض نماید بخدمت ماموں صاحب قبله و کعبه فیض رسان مد
ظلال افضاله شرح آرزوی ملازمت و تمنای دیدار فائز الانوار زیاده از آنست که زبان
قلم بهزار زبان زبان درازی کند و یا خامه انگشت به تحریر آن چاره سازی نماید
ناچار از آن درگذشته بمدعای لازم الشرح واجب البیان میپردازد که تاثیر سفر
دکن نه قاطع الرحم و نه رافع المهر است که روزگار یشگان آن دیار تخم محبت خویشان
از سینه خود بدر کند و نه هوای آن روی بر دار زنگ فرنگ ست که مانند غلبه
محبت درم و خواهش دینار محبت خویش و اغیار را زائل گرداند پس چون وساده
نشینان روزگار آن دیار باوجود معیشت خوش قرار بر پرچه کاغذ هم متوسلان دور
افتاده را یاد نمی آرند دیگر چه جای طمع مروت اگر محبت آن ملک مانع رعایت قرابت
پس ترک آن سرزمین بهتر ست و بر قسمت خداداد قناعت خوشتر باید که کسی از

اٰں نامان نامِ سفر دکن برزبان نبر وز یادہ چہ نگارد بخدمت خالو صاحب

قبلہ مسند فیض و مظہر فضل سلمہ تعالیٰ بعد تشریح فضایل اشفاق و تفسیر حمایدِ اخلاق

معروض آنکہ ازای سرخ بوٹہ دار در خوبی و رنگینی فرد و در گرمجوشی زرافع سرما دو رافع

بُرد عنایت حضور رسیدہ حانیہ خاطر را مالآمال دولت مسرت و ابتہاج گردانیدہ

اللہ تعالیٰ ذاتِ گرامی را باین یاد آوریہا سلامت با کرامت داراد امید وار است کہ یک

تھان چھینٹ زمین بادامی و بوٹہ اودہ یا سفید زمین و بوٹہ سرخ پوشاکی از بازار

خریدہ لطف فرمایند قیمتش برحسب اشارہ بخدمت خواہد رسید زیادہ چہ تصدیع دہد

بخدمت پھوپھا صاحب قبلہ معدنِ جود و مخزن فضل سلمہ اللہ تعالیٰ

تصحیحہ سوارانِ رسالہ محمد شاہ رسالدار روبکار ست اگر اسپ آن قبلہ ہم عنقریب

برسد تصحیحہ خواہد شد و الا در صورت دیر خدا داند کہ چہ معاملہ در پیش آید و تعیناتی سوارانِ

ہمہ رسالداران بگھاٹ انوپ شہر بسالاری میر صاحب میر امام علی صاحب بدستور

قدیم قرار یافتہ درینصورت خود بدولت ہم تشریف آرند و درین مرتبہ درین تعیناتی

فائدہ زیادہ از سابق معتد بہ ہست برای اطلاع معروض داشت بجناب پیر

برون بخاک این آرزو مشکلتر از ہر مشکلے		لے خاکبوسی در ت مقصود ہر صاحبدلے

قبلہ دو جہان پیر و مرشد مریدان ظلّہ ظلالہ آرزو دارد کہ این ہمہ سردردی و سرگردانی

فروگذاشتہ بحضورِ پرنور کہ کعبۂ ہر نزدیک و دور ست اوقاتِ مستعار بسر بردہ تلافی

ایامِ حرمان نماید کہ از مشقت و محنت کار دنیای بے بقا گرہے از کار نمی کشاید دنیا غیر

متاع غرور ست و روز سفید بستگانش شب دیجور عروج اقبالش هجوم ضلال میدله

گوشه چشم عنایت ازین فدوی دریغ نداشته ازین کشاکش لا یعنی نجات بخشند

که سبب بهبود دارین ست زیاده طول سخن مستقضی بی ادبیست دوا رشاد در

تزاید باد بجناب پیر قبله و کعبه مطلق پیر و مرشد برحق سلامت مسوده نسخه خلاصه

مناقب تا هنوز بصحت نرسیده که نقلش بردارد و اتفاق مولوی غلام محمد صاحب

به لکهنو افتاد چون مقابله باقی بود بخدمت مفتی صاحب اسعد عالیش رفت

انشاء الله تعالی عنقریب بعد از فراغت از مقابله نقلش برداشته ابلاغ حضور

خواهد شد چون ارشاد جناب عالی ست شب و روز در خیال نقل و درستی آن میباشد

او تعالی جلد و شتاب این آرزو بسر آرد که از عهده این امر جلیل القدر برون آید

این غلام را از غلامان حضور تصور نموده به نوازشات خود سرفراز فرموده باشند زیاده

مرتکب مبادرت نشد بجناب فیض مآب پیر غریب پرور عاجز نواز دام

اقباله و افضاله کمینه غلامان بیربا آرزوی خاکبوسی آستان فیض نشان که سر منزل

ارباب فضل و هنر ست در سر داشته بعز عرض ساجدان محراب در فیض مظهر میرساند

کرامت نامه حضور مملو هزاران عنایت و هدایت چون مهر انور پرتو ورود انداخت

بسر و چشم نهاده انوار سرخروئی برچیده نسخه خلاصه مناقب بخط بی نور اگرچه لیاقت

حضور نداشت بحسب ارشاد نقل برداشته بجدول و جلد درست کرده ارسال

حضور نموده بنظر اشرف و اقدس خواهد گذشت قبله راستان سلامت باعتبار آنکه بیت

دگر خود را ندید آن کس که دیدش	برای دیدن ایزد آفریدش

آرزو دارو که ازین همه تمنا در گذشته صبح و مسا خاک قدم شریف را سرمۂ بصارت نماید اگر این تمنا بحضور شما درجۂ پذیرائی یابد زہے سعادت منتظر جواب این معنی است زیادہ مباد رت گستاخی بحضور پیرو مرشد بعرض بندگان عالی حضرت پیرومرشد دام اقبالہ میرساند عزتے و آبروئے کہ بطفیل نوازش حضور در بخشیدن خود دارد شکر آن بکدام زبان ادا تواند نمود و این ہمہ عزت و افتخار بطفیل قدم پاک است والا ہیچو منے ناقابلے و نادانے کہ در سفید و سیاہ امتیاز تفرقہ ندارد قابل مردم دانا چگونہ تواند شد چنانچہ درین بیت ست بیت

سر موئے ز احسان تو گفتن	نیارم گوہر شکر تو سفتن

اگرچہ لائق اداے شکر زبانی ندارد کہ از عہدہ شکر آن برآید امیدوار ست کہ بالطاف خاک پاک بسجدات شکرانہ پرداختہ ذخیرہ دولت عظمے بردارد نظر نوازش و چشم عنایت برحال خیر سگال مبذول باشد زیادہ ادب مقتضی طول سخن نیست

بخدمت استاذ صاحب اخوند صاحب قبلہ مستفیضان

حضرت مخدومی و استاذی مدظلہ العالی از انجا کہ پایۂ ادب استادان و قبلہ مخدومان بالاتر از آن ست کہ بزبان قلم و دو زبان در آید ہرچند زبان براہ ادب پوید معترف معجز و قصور ست و از ادب دور کہ متنفسے از عہدہ شمۂ ادب برنمی آید

بس زبان ناقص بیان این دفتر بیپایان چون کشاید بیت

ہنوز نام تو گفتن کمال بے ادبی ا	ہزار بار بشویم دہان بعطر و گلاب

فدوی از خدمت سراپا برکت رخصت شده به ملازمت مهاراجه بهادر مشرف گشته
بعد از محنت تمام بدربار صبح و شام بخدمت فوجداری چار پرگنه نجیب آباد وغیره
سرفراز شده روزے در مجلس تقریر علم و تقریب قابلیت و شهره نظم آن خدایگان
در معرض عرض رسانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند که کجا هستند و
اراده این جانب نمیسازند التماس نمود که آرزوی حضور دارند معروض آنکه
جلد تر یک منزل بهل کرایه نموده قبل از رخصت کمترین تشریف آرند که بسر رشته
روزگار حسب دلخواه صورت خواهد بست والا بعد عرصه هشت روز خیر طلب هم
دستوری پرگنات بیاید بهر صورت قدم رنجه آنحضرت کیمیا خاصیت ضرورت
زیاده تصدیع زرفت بخدمت استاذ مخدوم قبله امانی خدایگانی
حضرت استاذی سلامت مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو تهان سفید جهونیر
و یک دستار و یک تهان سرخ مشروع بنارسی بشکرانه نشره قرآن شریف برخوردار
سعادت آثار نامدار بخدمت شریف بسمت ترسیل یافته بنظر مبارک خواهد گذشت
اگرچه این بضاعت قلیل لیاقت حضور ندارد اما اگر بموجب آنکه مصرع سلیمان
باهمه حشمت نظرها بود با مورش ✤ بشرف قبول رسد پایه فدوی اوج کیوان
پذیرد امیدوار است که نظر الطاف و نوازش برحال خیرسگال و نور چشم مبذول فرمود
شود که موجب سعادت خودست زیاده ابرام زرفت بخدمت میر صاحب
در حق نسبت فرزند میر صاحب مشفق سراپا اشفاق سلامت بعد از تقدیم

مقدم ادن ۱۲

لوازم بندگی و نیاز بکشوف رائی مهر انجلای میدارد که ارتباط معنوی فیمابین پرتو
انداز سواد باطن ست لیکن بنظر عوام الناس حجاب درمیان حائل ست میخواهد
که بذریعه شعاع آفتاب توجهات باطن آن قدردان حجاب از چشم ظاهر بینان
برخیزد و التماس آنکه فرزند ارجمند دانش پسند را که بخلعت قابلیت آراسته
و به تشریف حیثیت پیراسته بفرزندی قبول فرمایند و نظر الطاف مبذول
داشته اجازت دریغ ندارند لهذا آدم بخدمت میرسد ترصد که بجواب باصواب
خیر طلب را مرهون منت بیشمار سازند زیاده تصدیع نرفت بخدمت
برادر کلان اخوان صاحب قبله فیض رسان مظهر کرم سلمه تعالے بعد گذارش
شرائط عبودیت که تحفه تهیدستان و پیشکش محرومان بهتر ازان صورت
نه بندد بعرض میرساند عنایت نامه حضور پیر و مرشد مملو بصد اشفاق و عنایت
غریب نوازی و ذره پروری ملفوف نوازشنامه سامی سایه عاطفت
برسر بافدویان انداخت سر عزت ما عبودیت کیشان باوج عرش و ذروه کیوان
رسانید هر چند این قاصر الخدمت از سعادت حضور دور و مهجور ست وظاهرا از
ملازمت دور ست اما دریا از فیض عام درمیگذرد شعر

جائیکه فضل تست چه باشد گناه ما	مائیم پر گناه و تو دریای رحمتی

نرخسند که همچنین آئین بنوازش کریمانه سرفراز فرموده باشند زیاده بجز بندگی
چه نوشته آید بخدمت اخوان فیض رسان اخوان پناه فیضان دستگاه

سلامت برخوردار سعادت منش الٰہ بخش بجوہر ہوشیاری آراستہ و بحلیٔ
دانائی پیراستہ میخواہد کہ عمرِ عزیزِ خود را چندے بملازمتِ حضور در گذارد لیکن
بدون طلب پای ہمت از دامنِ سکون بر نمیدارد و امیدوار است کہ در طلب
برخوردار منت برخیر طلب نہد و یک شقہ خاص بطلب آن سعادت طلب صدور
یابد تا تلافی ایامِ دوری نماید و بخدمتِ شریف مستفیض سعادتِ عظمے گردد
و درین باب از نوازش و عنایت دریغ نرود زیادہ چہ تصدیع رود فقط بخدمتِ اخوان صاحب
قبلہ فیض رسان مظہر کرم سلمہ تعالے بعد از اظہارِ لوازمِ تسلیمات کہ طریقہ خوردان
و فیض یابان ست معروض باد کہ نوازشنامہ سامی مشعر خیریتہا ورود نمود
بمطالعہ اش بتحصیل لذائذ سعادت پرداخت او تعالے تا دیرگاہ سلامت دارد
پوشاک بموجب طلب ابلاغ خدمت شد خواہد رسید اہلِ دیار خصوص اتباع
و متوسلان قرب و جوار در مہاجرتِ صوری حالتے دارند کہ تفصیلش از احاطہ
تحریر بیرون ست و بیانش از حوصلہ تقریر افزون اگر برائے چند روز قدم رنجہ
فرمایند دور از نوازش نخواہد بود اگرچہ بودنِ صاحب بحضور از ہمہ اولی و انسب
است لیکن حالتِ اشتیاق مشتاقان دیدہ مصدع اوقاتِ گرامی ست باقی
ہرچہ صلاح دولت ست بعمل آید زیادہ تصدیع نرفت بخدمتِ اخوان صاحب
اخوت پناہ شفقت دستگاہ مصدر مکارم اخلاق مظہر مراحم اشفاق سلامت
لذائذ تقدیم آداب را بہ مذاقِ جان رسانیدہ معروض میدارد دو قطعہ گرامی نامجات

نوشتہ شدہ بود ۱۲

یکے محررۂ پنجم ماہِ شوال و دیگر ہفتم شہر صد مصحوب آدم خانگی پر تو ورود انداخت
مستفیض خاص ساخت او تعالے با این عنایت بیغایت تادیرگاہ با اقبال
و اجلال دارد مبلغ پنج روپیہ منجملہ یک صد و شصت روپیہ از گوپی ناتھ بہزار تقاضا
وصول آوردہ باقی را مشار الیہ زاد و قسط نمودہ بوعدۂ دو ماہ انشاء اللہ اگر آن ہم
دست میدہد آوا خواہد شناخت پیوستہ تا دست داد شرف ملازمت بارقام
حالاتِ خیریت و جمعیت سرفراز فرمودہ باشند زیادہ آداب بخدمت
اخوان فیض رسان اخوانصاحب قبلہ مظہر فیض سلامت بسبب عدم
رسیدن خرچ و تکالیف اخراجات بکار و بار خانگی ابتری ست و ہجوم قرض خواہان
حلقہ بر در شب بفکر قوت میگذارد و روز بہ تقاضائے قرض خواہان سکرات
موت میدانم کہ راہ آمد و رفت مردمان و رقایم مسدود ست یا آن فیض رسان را
دلشکنی وابستگان مقصود کہ درین مدت ممدود گاہے تسلی نامۂ شریف گرہے
از خاطر نکشود ناچار آدم اجورہ دار بدریافت صحت مزاج و اظہار عسرت خرچ
روانہ خدمت شد مبلغ یک روپیہ در اجورہ بنام بردہ عطا شود و دیگر خرچ برائے
سد رمق متعلقان این خانمان عنایت فرمایند کہ چندے بسر برد زیادہ چہ تصدیع
رود بخدمت والدہ مشفقہ مکرمہ معظومہ کہ اسم شریف او در پردۂ عصمت
است سلمہا اللہ تعالے بعد تقدیم لوازم عبودیت کہ شیوہ عقیدت منشان سراپا
فدویت ست معروض رائے عالی میگرداند عرصہ چار ماہ است کہ بدریافت

۱۵ جمع اخوان در محاورہ مستعمل کنند ۱۲ مخصوص خطاب ۱۵ بفتح سین سکرات را گویند ۱۲ ۱۵ رمق بفتح را ... سلی گویند ۱۶ مخصوص خطاب ۱۲ عصمت ... معلوم است ... مخصوص خطاب

کوائف خانگی مسرت آمده و زنگشته مواقعش بخیر باد تر صد که برخلاف ایام گذشته

بچگونگی حالات سرفراز فرموده باشند که رفع نگرانی خاطر گردد چارتھان سوسی

سرخ و دو تھان سفید چارخانہ ابلاغ خدمت شد بمجرد رسیدنش رسید ارسال دارند

و تقید نوشت و خواند به برخوردار رعایت علی باید کرد چنان نشود که با طفلان اوباش

پیوستگی کرده اوقات عزیز رایگان گذارد زیاده چه دردسر دهد بخدمت والده

بجناب والده ماجده معصومه مستوره که اسمش رونق بخش پرده عصمت ست

مدظلہا بیت

جنت که رضای مادران ست	گوئید	گوئی تہ پای مادران ست

بعد از گذارش آداب قدمبوس عرض میدارد نامه والا مشعر بر طلب خرچ جهت

روبکاری شادی مکتب برخوردار سعادت اطوار محبت علی ورود سعادت

فرمود موجب عزت و امتیاز شد مبلغ شصت روپیه برحسب ارشاد مصحوب

فرهاد سمت ترسیل یافته بنظر خواهد گذشت پیوسته تا دست داد دولت قدمبوس

بارقام شرائف نامجات سربلند فرموده باشند که باعث عزت و امتیاز در چشمان

است زیاده ادب ست بخدمت عمه صاحبه مشفقه سلمها الله تعالی

بعد از گذارش تسلیمات معروض باد سرشته روزگار برادر عزیز از جان عبد الرحمان

در زمره سواران حضوری قائم گردیده و اسپش هم بداغ رسیده عنقریب تعیناتی

هم با نوپ شهر بشود خاطر شریف جمع فرمایند وقت روانگی بمکان تعیناتی بمعه خرچ

17

سعادت اندوز خدمت گرامی خواهد شد و در موجودات آینده اسلوب روزگار عزیز القدر
یار محمد ہم بکرسی خواہد نشست برائے اطلاع معروض داشت زیادہ چہ تصدیع دہد
بخدمت ہمشیرہ کلان ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ مکرمہ سلمہا اللہ تعالے پوشاک
معہ دو جفت نعلین بانائی سرخ یکے مردانہ دوم زنانہ و بیست و پنج روپیہ نقد و چار من
پختہ برنج و دہ آثار روغن زرد بار کرانده جہت صرف شادی ختنہ برخوردار میان
رحمت علی مصحوب رحمۃ اللہ ابلاغ خدمت شد اگرچہ بسبب قلت لیاقت قبول
ندارد اما اگر بحسب نوازش کریمانہ و شفقت مربیانہ تشریف قبول پوشد دور از
الطاف نخواہد شد بمجرد رسیدنش رسید بنوک قلم آرند و مدام از عنایت نامجات
سرفراز فرمودہ باشند زیادہ چہ نگارش رود بخدمت ہمشیرہ کلان پردہ نشین
محفہٴ عزت حجلہ گزین پردہ حرمت ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ سلمہا اللہ تعالے ہنڈوی مبلغ
یکصد و بیست روپیہ میرسد یقین ست کہ بہ تہیۂ اسباب ضرورت شادی
کار خیر نور چشمی پردازند و حتی المقدور دقیقہ از دقائق تیاری آن فرو نگذارند و
تاریخ استقرار آن مفتح نمودہ بنوک قلم آرند کہ تا قریب ایام شادی بخدمت
رسیدہ شود زیادہ فرصت و فراغ از کار و بار سرکار ہیچ وجہ صورت نمی بندد
کہ پیش از بیست روز آمدہ نشیند البتہ رخصت چار پنج روز طلبیدہ خواہد شد
چنان نشود کہ تیاری بعض اسباب موقوف بآمدن بندہ باشد زیادہ تصدیعہ
نرفت بخدمت ہمشیرہ کلان ہمشیرہ صاحبہ عالی قدر در مراتب بجائی مادر

سلمہا اللہ تعالے درین ولا یک نفر پرستار بعمر دہ سالہ بعوض مبلغ صد روپیہ
خریدہ برای خدمت شریف فرستادہ شد در خدمت دارند ودر تلاش کنیزک
دیگر ست انشاء اللہ تعالے وقت میسر شدن آن ہم خواہد رسید خاطر شریف
قرین جمعیت داشتہ باداے نماز پنجگانہ وتلاوت قرآن مجید وخیرات ومبرات
کہ ذریعۂ نجات عقبےٰ ووسیلۂ لطف الٰہی ست پرداختہ باشند زیادہ چہ
تصدیعہ دہد رقیمۂ زن بشوہر صاحب ذی شان مالک خانمان
سلامت بعد از اظہار عجز ونیاز معروض باد سامی نامہ معہ ہنڈوی مبلغ یکصد
روپیہ بر دکان بھگوان داس ساہوکار ورود فرمود مبلغ مذکور از دکان ساہوکار
مسطور بمعرض وصول آمد منجملۂ آن مبلغ چار روپیہ بہر دیال بقال منجملۂ قرض
آن رسانیدہ شد ومبلغ پنج روپیہ باخوند صاحب ومبلغ چہل روپیہ را غلہ
خرید وپانزدہ روپیہ بخرچ خانگی آمد چون موسم سرما بر سر رسیدہ درستی اسباب
زمستانی ہم ضرور تر از ہر ضرور وچون برخوردار نور بیگ بفضل خدا بعمر دہ
سالگی رسیدہ امسال درین فصل ختنۂ آن ہم باید کنانید ونوکران شاگرد پیشہ
وڈیوڑھی بان وغیرہ را از دو ماہ چیزے نرسیدہ امیدوار تنخواہ اند ترصد کہ مبلغ
دو سہ صد روپیہ را تدبیر نمودہ در ماہ کاتک تشریف ارزانی فرمایند کہ از تہیۂ
این امور فراغت یابد زیادہ ادب رقیمۂ زن بجانب شوہر علائق
وعوائق پناہ توابع ولواحق امیدگاہ سلمہ اللہ تعالے وابستۂ دامن دولت

عوایق مرادف علایق است ۱۲ — پیوست رسندگان ای اقارب وخویشان ۱۲

بعد از عرض معروض میدارد که امور خانه داری نه کاری ست سرسری که متوسلان
برزق توکل گذاشتن و اوقات بسری خود برزق معلوم داشتن رزاق مطلق امر
بکرم و ناموس و شرم فرموده نه بقطع رحم و منع کرم آنچه احوال شدت و بال بر
اطفال خورد سال میگذرد واقف آن قادر ذوالجلال نه مردم فارغ بال علاوه
آن قرض خواهان شام و سحر چون لشکر خطیر حلقه بر در دراند۔ غور و پرداخت
علائق از واجبات دانسته خبر گیران باشند یا همه وابستگان را پیش خود طلبیده اند
و الا روز حساب پیش خدا چه جواب زیاده چه عرض نماید بخدمت مولوی صاحب
فیض رسان سراپا کرم مولوی بشارت علی صاحب سلمه الله تعالی بعد از تمنای
قدمبوسی و دستگیری معروض باد از روز اقامت شکارپور و مجاورت و منادمت
حضور این مفروق و مهجور بیچاره از خاطر دریا مقاطر دور افتاده شفقت دلی مقتضی
آن نیست که دور افتادگان بادیهٔ حرمان بکوی خاطر بار نیابند بلکه حرف یاد دوستان
از لوح سینه محو فرمودند و الا تحریر نکات معنی و تفقدات باطنی را کدام مانع آینده را
اگر بحسب دریا دلی لب ساحل نشینان حرمان موج بحر شفقت بگذرد دور از کرم نباشد شعر

گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست	خاشاک تیره بر دل دریا گذر کند

زیاده صداع نیفزود بخدمت حاجی صاحب مشفق شفیق حاجی صاحب
مشفق مظهر فیض سلامت تمنای مواصلت و شوق دلی نه بهنجاریست که بدستیاری
معبر مجبره عبور توان نمود دست و پای زدن چه آبی بر روی کار آرد ناچار از

موج خیزان بحر امواج بساحل سلامت پاکشیده بمدعای میگراید از انجا که احرام
بستگان کعبهٔ مقصود لنگر یاس پس ماندگان حرمان نمیگذارند و مناسک دلجوئی
دور افتادگان که حج اکبرست از دست نمیدهند آن نقاوهٔ رهروان حجاز از راه
مخدومی این منزل از چه راه پا کشیدند و فروگذاشت خیال مدینهٔ خاطر شکسته گان
نمودند اگرچه در گذشته بجان مامهجوران گذشت آنچه گذشت آینده را از خاطر فرونگذاشته
بارقام حالات منزل و مقام تودد التیام سرفراز فرموده باشند زیاده بندگیست

بخدمت میان صاحب قبلهٔ فیض مرتبت والا منزلت سلمه الله تعالی

گذارش تمنای دیدار و آرزوی دربار رسمیات اهل روزگار دانسته تیز پای خامه را
بازپس کشیده بمیدان مدعا در جولانی ست که روزگار دربار نواب فلک اقتدار جاه
پایدار و تا انفاس حیات مستعارست اگر دو چهره بسعی و تلاش آن حضرت بدست
آیند معاش خوش اساس ست که خیر طلب برین روزگار قیام فرزندیه بدولت
دیدار فایض الانوار دولت جاوید اندوزد زیاده تصدیع ندارد بخدمت صاحبزاده
والاشان عالی قدر بلند مکان سلامت لوحهٔ سر مشق شرح شوق به نوخطان مکتب
فدویت سپرده بمدعای ضروری العرض میپردازد که چشم در انتظار نسخهٔ رفع تیرگی
سیاهی سفیدی گردیده از پیشگاه مهر شعاع هنوز پرتو نینداخت اگر عنایت شود
زہی سعادت و نسخهٔ مثنوی میر حسن بموجب ارشاد نقل برداشته ارسال خدمت
شد بنظر گذشته باشد چون ایام عرس قریب ست خیرخواه هم بخدمت رسید ذخیره

سعادت خواهد اندوخت زیاده تصدیعهٔ حضور راز ادب دور نخواهد بود فقط والسلام

قسم دوم لطبقهٔ اوسط

بخدمت دوستی در مقدمهٔ نسبت فرزند دلبند نوشته شد

مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شرح شوق مواصلت که
مقصود بالذات محبان دوستی آیات ست مشهود رای باد که چون رشتهٔ ارتباط
جانبین طناب کشش دلهاست اگر شمع محفل جمهور گردد دور از محبت معنوی نباشد
و آن این ست که برخوردار سعادت یار را بفرزندی آن مخلص اخلاص پرست اراده
دارم رجا که این استدعا را مقرون اجابت ساخته یکی از نتایج دودمان محبت را
نامزد فرمایند که عقد سلسلهٔ یگانگی خاطر نشین خاص و عام گردد ازین معنی دست نکشیده
بنگارش جواب باصواب پردازند که چشم براه و دیده و دل بنگاه است زیاده تصدیع
نرفت بصوب دوستی بحقایق و معارف آگاه میان محمد اعظم شاه
سلمه الله تعالی بعد شوق ملاقات کیمیا خاصیت مکشوف رای باد چون آن سرچشمهٔ
فیض الهی رخت اقامت بشکارپور انداخته اند اگرچه خدمت حضور از تکلیف
دور ست و سراسر ذخیره نور آتا باسباب زندگانی این مهجور از اطلاع زود که اوقات
مستعار بچه سامان بسر برند یا تشریف آرند یا دور افتادگان را پیش خود طلب دارند
که جان تازه در قالب افسرده در آید که اسلوب معاشرت را شاید درین هر دو شق

هرچه بخاطر آید و در دیده نیکو نماید از ارقام آن دست تنگ شند زیاده نوشتن زیاده

است بخدمت میان صاحب اعظم شاه صاحب دل نوشته

زاویه گزین گوشه تنهائی و گوشه نشین زاویه یکتائی حقایق آگاه میان اعظم شاه

سلامت هرچند عافیت در وحدت ست و انقسام طبیعت در کثرت ست

اما اگر چندی بصورت فیض بخشے قدم رنجه فرمایند دور از مهربانی نخواهد شد

که اهل این دیار بانتظار قدوم میمنت لزوم بے اختیار ند ـ بهر صورت که

دست دهد باین صوب اقدام نماید که عالمی مشتاق جمال است و جهانی

آرزومند وصال زیاده چه برطراز د بسیادت پناه نجابت دستگاه

میر محمد علی جیو سلمه العالی در یافته شد که درین ولا باوجود این بے اسبابی و

بے سر انجامی تدبیر شادی کار خیر دختر نصیبه در الشان در شهر ذی الحجه بعد

عید که بعد عرصه بعید نیست در پیش دارند خاطر را حزن رو نمود که بچه صورت

انصرام خواهد یافت چون بدیده تعمق بملاحظه رفت نشان داد ند که او تعالے مسبب الاسباب

شاید که در پرده تقدیر اسباب شایسته مهیا داشته باشد که انسان را از ان اطلاعی

نباشد پس درینصورت نظر بکار خانه تقدیر داشته فکر و تعلق خاطر را بخود راه

ندهد که دستگیر درماندگان و کار ساز بیچارگان بآسانی سر انجام این کار خواهد کرد

بمنه و کمال کرمه بمشیخت پناه شیخ ظهور الله بنیلی شرافت دستگاه

شیخ ظهور الله جیو سلمه الله تعالے عنایت نامه حضور غریب نواز که نامزد مرزا جان ست

۲۳ خطاب لفظ مرزا جان آنچه در نسخهٔ چهارم رقم است محض غلط است بلکه صحیح مرزا جان است و مرزا جان نام شخصے ست که بادشاه بنام او خط نوشته است محمد خطاب

معہ حائل آن پیش ایشان فرستادہ شد لازم کہ مشار الیہ را ہمراہ بردہ عنایت نامہ
بمرزا موصوف رسانند و جواب آن نویسانیدہ حوالہ نام بردہ نمایند کہ باز عنقریب
ارادہ حضور میدارند و خود ہم عرض نمایند کہ آدم معتبرست بنظر خواہد گذرانید
وجواب آن از پیشگاہ حضور بنام ایشان خواہد آورد زیادہ چہ برطرازد بخدمت
شریعت پناہ قاضی صاحب شریعت پناہ فضیلت دستگاہ
سلامت میر چراغ علی و روشن علی فیمابین معاملہ و معارضہ دارند در برادری
بسبب نافہمیدگی جانبین تصفیہ نیافت لہذا ہر دو صاحبان بخدمت میرسند
یقین کہ جانب احدے نگاہ نداشتہ بموجب فرمودہ کتاب اللہ و شریعت غرا
بصورتیکہ در حق سر موے تجاوز نشود و حق بحقدار عائد گردد انفصال فرمایند کہ
برحسب شریعت اطہر کسے از صراط مستقیم قدم برون نخواہد نہاد درین صورت
رضای خدا و رسول او است زیادہ چہ برطرازد بحافظ صاحب مشفق
مہربان یکتاے قرآن خوانی حافظ غلام جیلانی سلامت باشند اوراق سیپارہ
دل در فراق آن خوشخوان خون و اوراق خزانی پریشان اگر صحبت آیات محبت را
جائز داشتہ چندے زلال وصال در کام و زبان متعطشان چشم بجمال بربندد و راز اخلاص
نخواہد شد الحمد للہ کہ ماہ صیام ہم نزدیک ست دل برائے استماع قرآن شریف مملو
اشتیاق ست اگر اتفاق افتد زہے دولت مشتاق مستعد ثواب ست منتظر جواب
زیادہ ابرام نرفت میرزا صاحب گلشن بیگ تمغہ دار مرزا صاحب مشفق

کرم فرمای مخلصان سلمہ اللہ تعالی بعد از سلام و شوق اشتیاق ملاقات
مطالعہ نمایند کہ میرزا انور علی و مہر علی از برادران قرابتی این خیر طلب اند چون بہر
پٹالن روبکار رست اگر بسعی آن مشفق سررشتہ جمعداری و دفعداری بدست
مشار الیہما افتد نہایت احسان اگر گنجایش نباشد در زمرۂ یاران برادری با
نظر عنایت و مہربانی بر حال صاحبان موصوف مبذول گردد زیادہ چہ صداع
دہد بسمت راجہ تہراؤ صاحب مشفق راؤ ہر سہائی مستاجر پرگنہ رچھاراؤ
صاحب مشفق سراپا اشفاق سلمہ تعالی خدمت حکومت پرگنہ رچھا بدعای
درازو استدعای بدرگاہ بے نیاز بنام آن مشفق از سرکار ناظم ملک مقرر و مفوض
گشتہ اللہ تعالی مدام بحکومت شایستہ قائم داراد درین صورت لازم نیست
کہ با ائمہ داران پرگنہ مذکور تعرض و مزاحمت بمیان بیاید کہ ائمہ از حضور معاف
و سوائے مال سرکار رست ازین لشکر دعا و ہمت باید طلبیہ خصوص حافظ محمد فاضل
کہ یکے از مہربانان و دوستداران خیر طلب ست در رعایت بر حال ایشان غایت
احسان بر خیر خواہ متصور آمید کہ حافظ موصوف و کل این فرقہ مساکین عذب اللسان
و ممنون آن چشمۂ احسان باشند زیادہ چہ تصدیع دہد محبت التیام لالہ
سیتا رام سلمہ بعد از شوق مواصلت کثیر المباہجت کہ ثمرۂ عمر مستعار دوستداران
اخلاص شعار است مکشوف ضمیر باد وعدہ کہ بتوسل حلقۂ کمان رفتہ شاید ایفای
آن در پیش نہادہ اند و الا تیر قامت در زیر بار انتظار آن کمان مینشد خلاف

رسم راست بازی ست و حشمت در سخن پردازیست دانا بے صلاح وفا وعدہ نہ بندد

تا وعدۂ آن بوفا نہ پیوندد زیادہ چہ صداع دہد بخدمت مولوی صاحب

فضائل مآب فضیلت اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلمہ العالی محمد اکرم طالب العلم

از مدت دراز تمنای خدمت دارد و تحصیلش تا مطولات ست دریافت شد کہ

بسبب کثرت سبق طلبہ وقت فراغت نیست اگر باوجود کشاکش وقت یک سبق

مشار الیہ پیش خود مقرر فرمایند بار منت بر دوستدار متصور مشار الیہ از باعث

جولانی طبیعت و محنت مطالعۂ کتاب لائق ست البتہ درصورت اقبال المعنی

نظر عنایت بر مومی الیہ دارند کہ تا عمر خود ممنون و شاکر خواہد شد زیادہ چہ برطرازد

بمہربان دوستان خلیفہ ظہور اللہ جہان آبادی خلیفہ صاحب

مہربان کرم فرمای دوستان خلیفہ ظہور اللہ جیو سلمہ اللہ تعالی اشتیاق دیدہا

عنان اختیار از دست ربودہ اگر اتفاق افتد برای دو روز از ملاقات خود مسرور سازند

بموجب استدعای آن مہربان جنگی خان سہ جفت نعلین کفش برہی میرسد قیمت

ہر سہ جفت مبلغ یک روپیہ دوازدہ آنہ قرار یافتہ منجملۂ آن یک روپیہ رسید باقی

دوازدہ آنہ را حوالۂ مشار الیہ سازند کہ بکفش دوز رسانیدہ شود دیگر آنچہ فرمایشات

درخور دوستدار باشد مقدمہ فیمابین واحد دانستہ بے تامل نگاشتہ باشند زیادہ

نوشتن زیادہ ست بمیر صاحب مشفق مہربان حافظ سید فیض اللہ

سنبھلی میر صاحب مشفق مہربان کرم فرمای من سید فیض اللہ جیو سلمہ تعالی

بموجب درخواست آن مهربان سیپارهٔ عم نوشته شد بسبب احتیاط بدست آدم
فرستاده نشد بعد انقضای عهد سعید که عرصه قریب ست مصحوب برخوردار احسان الله
خواهد رسید و رسانیدن این صندوق اینجانب ذمهٔ آن مهربان ست اگر
درین روزها برسد از همه اولی والا شکایت باقی ست بروانی امیمعنی رسید تغافل
نه نمایند و مبلغ یک روپیه را تنباکو از اسامی خود خریده باید فرستاد قیمت آن از
عقب خواهد رسید زیاده چه نگارش رود بخان مهربان اخوان زاده
محمد حسین خان اخوان زاده محمد حسین خان سلمه الله تعالی یاد باد که در وقت
ملاقات بریلی وعدهٔ ارسال چوبدستی رفته وقت وعدهٔ آن دوستدار عصای خود
نموده یکدست چشم براه است موجب تعجب ست باوجود آمد و رفت مردمان چوبدست
بدست نیامده در صورت عدم ارسال آن حمل بر تغافل و تساهل ایشان نموده بازمی نگارد
که رحمت الله آدم سرکار میرسد امید که چوبدست مذکور حسب وعدهٔ خود حواله نام برده
نمایند که باین جانب خواهد رسانید درین مرتبه بترسیل آن اهمال نرود والا این معنی
یاد از عدم مروت آن محبت پناه خواهد داد زیاده نگارش نرفت بخان
مهربان غلام مرتضی خان سلمه الله المنان بیاض اخوی میر امام علی
صاحب حسب ارقام اخوی موصوف مصحوب جنگی خان رسید خاطر را مسرور ساخت
اگر کتابی دیگر مطلوب باشد این خانه را خانهٔ خود تصور نموده بی تامل باید نگاشت
چون فیمابین مغایرت نیست فرستاده شود و شیشه های گلاب معمولهٔ امسال نرسید

اغلب کہ بنظر کاسہ حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم امانت داشتہ باشند در ارسال

آن اغماض نزوده و از نگارش حالات مسرور نموده باشند زیاده چہ بر طرازد

بمہربان شیخ معصوم علی شیخ صاحب مہربان شیخ معصوم علی جیو سلمہ اللہ

تعالے دو سبوچہ رآب مرسلہ آن مہربان کہ از کمال مہربانی فرستادہ بودند رسیدہ

مذاق جان راشیرین ساخت اگر مثل و مشابہت آن بشیرینی دہد شیرینیش بالاتر

است و اگر تمثیل بشکر و نبات دہد فرع باصل نرسد خانہ دوستی آباد اللہ تعالے آن

شیرین کلام را از ہمہ مآرب و مقاصد دلی شیرین کام گرداناد آدم بحضور غریب نواز

ارادۂ قدمبوس دارد و مطلبے کہ بخاطر دارند بذریعۂ عرضداشت عرض احوال ضرورت

زیادہ چہ نوید بخدمت حکیم صاحب بحکمت مآب فضیلت نصاب

افلاطون منش بقراط طبیعت سلمہ اللہ تعالے طبیعت از چند روز ناخوش و ہیضہ

است و اشتہا مطلق ندارد اگر برای دو گھڑی تشریف آرند رفع عوارضات بیماری

بعد ملاحظۂ نبض آنچہ تجویز شود بکار برد در صورتیکہ بسبب شغل معالجۂ بیماران فرصت

و فراغ دست ندہد این جانب را طلب دارند کہ بخدمت رسیدہ بمعالجہ پردازد کہ

بدون آن فضیلت مآب طبیعت بدیگرے راغب نیست زیادہ چہ صداعت

افزاید بہ محبت پناہ شیخ مودت دستگاہ شیخ رحمت اللہ

بحمایت الٰہی بودہ سلامت باشند بیت

مارا ز آرزوے تو در دیدہ خواب نیست	بے روی دلفریب تو بودن صواب نیست

گویند کہ فلان کار کرد ... اگر فلان کار مقصود من کردہ شود ... گلاب ... نظر فلان بزرگ ... محبت خطاب ... گویند کہ بعد از

۲۸

... فضیلت نصاب ... محبت خطاب

این دوری ضروری کارد باستخوان طاقت رسانیده و مفارقت ضروری خواب
از دیده و آرام از دل شوریده و رمیده بکسر بیرون کشیده بیت

سوز ما را نیست درمان الغیاث	هجر ما را نیست پایان الغیاث

درینصورت اگر این تشنه کامان و خشک زبانان فراق را بزلال وصال و آبحیوان
دیدار شیرین کام سازند خیال بهبود و فلاح مهجوران در سر داشته ازین رعایت
درنگذرند زیاده بجز تاکید مواصلت چه برطراز و محتجب یک رنگ دو
بافرهنگ دوستی آگاه میر عبد الله سلامت باشند دست استماع
نوید آمدن ایشان از سفر و رسیدن بوطن این مهجور را از ورطه اضطراب بر کشیده
خاطر را مالامال مسرت بے اندازه گردانید مباهجتے وبشاشتے که بطفیل گوش
دست داد قلم از بیانش خط عجز میکشد لیکن چکند که دیدار بدون جمال تسلی نیست
وحشت حالش اینکه بیت

سخن درست بگویم نمیتوانم دید	که می خورند حریفان و من نظاره کنم

چون گوش باستماع خبر فرحت اثر ذخیره مسرت اندوخت لازم که دیده حرمان
کشیده را نیز بنور دیدار منور سازند زیاده چه نگارش رود رقیمه شوهر
بجانب زن شمع فانوس عصمت و ناموس کرم حریم حمایت کریم باشند
هندوی های مبلغ کثیر میرسند و هنوز شکایت بمیان است و نوکران شاگرد
و ڈیوڑهی بان بعدم یافت مواجب خود نالان نه معدن دفینه برآمده که زر تنخواه را

فرستد و اکسیر کیمیا بدست رسید که خاک را زر گرداند خرج بموجب دخل باید
تا از عهده آن برآید هنڈوی مبلغ یک صد روپیه دیگر فرستاده شد خواهد رسید
ماهانه درماهه داران باید رسانند تا نوکران بیدل نبوده بکار و بار خود هوشیار باشند
گستیبانان را تقید رود که بر ڈیوڑهی همه شب بیدار باشند و از احوال جزو کل خانه
نویسان باشند که موجب دلجمعی گردد زیاده چه نگارش رود رقیمه شوهر بجان
زن اهل خانه مونس یگانه همراز و نیاز بحرم حمایت بی نیاز باشند خط خیریت رسید
مضمونش من و عن دریافت گردید مرقوم بود که شادی کتخدائی برخوردار سعادت کیش
محمد درویش که بخانه مظفر علی قرار یافته درپیش و اسبابش یکی از صد و اندک از بسیار
صورت بسته و طرف ثانی مجوز بشهر ربیع الاول بدریافت این معنی گل کامرانی برچید
صورتش این ست که اسباب آن در کارخانه مسبب الاسباب موجود و مهیاست
نظر بر اسباب حق سبحانه وتعالی شانه باید داشت مضطرب نباشند این جانب
هم بعد یک ماه مبلغ تنخواه بوصول آورده میرسد اسباب بسهولیت و آسانی سرانجام
خواهد یافت اگر دست دهد درخت البته باید خرید که همه را در کار خواهد شد و نوشته
نویسان حالات باشند زیاده خیریت ست مهربان دوستان لاله صاحب
لاله بخشی رام سلمه الله تعالی اخوت پناه میر ناصر علی و میر قادر علی از سال گذشته
موضع سنجولیا و مونڈیا و خضرپور متعلقه نظام پور از حضور به تشخیص خود دارند چون
پیشکاری کچهری کروڑه کاغذ و اصل باقی تعلق آن مهربان شنیدند بکمال مسرت و ابتهاج

۵۵ گستیبانان الف و باء و نون هر سه مفتوح منسوب بسوی گست کنایه از چوکیداران خانه که در شب از گرد خانه بگردند ۵۶ محمد خطاب ... ربیع الاول

۳۰

عکس کامرانی در آئینه خیال دیده از چند روز جهت وصل باقی مواضع خود آمد و رفت
کچهری دارند چون مبالغ مشار الیها دام وام در سرکار رسیده اند امید که از روی
واجبی واصل باقی بموے الیها درست کرده رخصت سازند در صورت دیر حرج کار
سرکار است زیاده چه نویسد بدیوان پرگنه بریلی دیوان صاحب مهربان کرم
فرمای غریبان سلامت خدمت دیوانی پرگنه بریلی براحباب مبارک باد بشکرانه آنکه
حق تعالی آن مهربان را بر غربا و نوع شرفا مسلط گردانیده تسلط کار شان بر خود وا
سادات و دیگر شرفا بکار خود حیران اند کسے نمی پرسد که کیستند و چون گردید بیت

تو کے بشنوی ناله داد خواه		بکیوان برت کله خواب گاه

خدا را حاضر و ناظر دانسته این همه نعمای عطای او فهمیده مخلوقش را راضی و شاکر دارند بیت

دو بامداد گر آید کسے بخدمت شاه		سوم هر آئینه در وے کند بلطف نگاه

نه آنکه در کار خویش بے پروا از درویش دولت و کامرانی اعتبار را انشاء الله امروز بر یکے
و فردا بر دیگرے مصرعه مراعات صد کن برای یکے + زیاده چه طراز د بمهربان
دوستان حافظ سید فیض الله مخلص نواز اخلاص پرداز اسلامت ایمائیکه
در تصفیه هدیه کلام الله رفته دریافت گردید بایع قرآن شریف هنوز در فریب مشتریان است
گفتارش سخن پردازی و زبان درازی و کردارش رو به بازی و حیله سازی روبرو
کلامش صلاح آمیز و در غیبت پیامش فساد انگیز تر لهذا هنوز بسبب ناچاری
انفصال نیافت انشاء الله تعالی بشرط خیریت در صورت بعثش بدست مشتری

دیگر نخواهد رفت خاطر جمع داشته مبلغ ہدیہ اش موجود و مہیا دارند ہرگاہ کہ بصلاح خواہد آمد تقابض البدلین خواہد شد زیادہ چہ بقلم آید بیار دلنوازی کہ در فراقش دل از دست رفتہ بیت

بلبم رسید جانم تو بیا کہ زندہ مانم — پس ازانکہ من نمانم بچہ کار خواہی آمد

جانِ من جانانِ من شاہِ من سلطانِ من سلامت صدف دیدۂ این بیقرار روز بانتظار آن یار گہربار و شب باشتیاق دیدار ستارہ شمار اگر قطرۂ زلالِ وصالِ جمالِ آن شیرین مقال بکامِ این تشنہ کام ریزد موجب زندگانی و حیاتِ جاودانی است والا جان قطرہ وار بگوشۂ لب آویختہ در چشم زدن چہ کند بیت

کشتۂ کہ عشق دارد نگذاردت بدینسان — بجنازہ گر نیائی بمزار خواہی آمد

۳۲

بدوستے در شکایتِ عدم رسیِ خط نویسد۔ بیت

نہالِ دوستی بنشان کہ آخر آن بہار آرد — نشانی دشمنی بفگن کہ انجامش خمار آرد

مشفقا مکرما کرم فرما سلامت دوحۂ دوستی در مزرعۂ دل نشاندن و از آب پاشی انہار اقلام باز ایستادن چہ بار آرد چاہ باید کہ تا شاخ و برگش تازگی یابد در صورت فراموشی بہ بے آبی میکوشی پس چنین نباید تا بسر سبزیش خلل نیاید از دیر گلدستۂ مکاتبات حمایل بر دوش نگردیدہ حمل آن بچہ توان کرد اگر بر تغافل و تساہل قرار آرد در بہار دوستی ممنوع ست و اگر بر فراموشی نشاند این ہم در محبتِ معنوی نامسموع پس درینصورت تخمش بخاک انداختن چہ ضرورت بتاز گیش کوش والا ہمہ یاد فراموش زیادہ چہ برطرازد سخن سازِ معنے آگاہ میر کرم اللہ سنبھلی سخن ساز دوست نواز

سلامت رہ نورد خامۂ تیز آہنگ در مسافت شرح شوق پای لنگ لاچار ازین
داعیہ پا بر کنار بود و مدعا نگارست کہ تیر سخن بآماج رسانیدن و پیکانش نگاہداشتن
کار سرسری نتوان دانست تلاش معاش بوسہ بہ پیغام نیست کہ ازو نہ
کام جان شیرین و نہ لب و دہان نمکین بل این معنی حسرت زاد و تاسف افزای روزگار
براہل روزگار عشوہ گر و کرشمہ نماست کہ اگر روز پیشہ گان در یک تیز نگاہش
پیکان بخود فرو بردہ از جا برنخیزند علاج شان برون از بیان ست و زخم آنان بے
درمان ست در صورت موجودی روزگار قدم پیشش نمی افتد پس تلاش زبانی بے معنی
اگر آیند بہرہ بردارند و اگر نیایند چہ بردارند بہ محبت منش میر محمد علی استظہار
اخلاص شعار اسلامت عبارت آرای نوائی و دارائی ست کہ شایان این فن جز
زیب و سکہ بدن نداند سخن شایستہ کار دست بستہ ست دست یافتگان فکر بالیدہ
ایشان خاکسار را درین معنی بدنام کردہ اند سوای پوستین ندارد دستخوان بندی را
پے محکم باید کہ ہر کہ پوست نرسد استخوان بندی الفاظش کار دباستخوان ست آیندہ
چنین نباید کہ در زمرۂ اہل این فن خجالت بیفزاید زیادہ چہ طرازد در تہنیت شادی
کتخدائی بدستے نوکتخدا شمع افروز کاشانۂ محبت و نور افزای محفل مودت سلامت
باستماع شادی کتخدائی آن سرو آزاد گلشن اخلاص دامن دامن گل مسرت و انبساط فرا اندوخت
و چراغ نشاط در محفل دلہا افروخت باد بہاری باوراق درختان دف نواز و نقارہ بلند
آواز غزل خوانان چمن یکسر بصدای نغمۂ شادی و مبارکبادی پرداختند و مجلسیان

گلشن غلغلِ شادی بگردون رسانند الله تعالی مبارک و همایون کناد و قران السعدین را

به نتایج ثمراتِ عیش و عشرت مثمر و دیربار گرداناد امید که بنوید شادی توالد و تناسل

مسرت بخش دوستان باشند که موجب انفراج خاطر همان تواند بود زیاده ابرام زفت

تهنیت شادی کتخدائی خان مهربان خلت نشان شهباز خان

سلامت بساعتیکه نیرین سعدین همقرین بودند عروسِ دولت و مخدرهٔ اقبال منصه

شبستانِ آن مهربان جلوه گر گردیده باستماع این نوید بشاشتِ جاوید تمام آغوش عروس

مسرت و انبساط گشت الله تعالی مبارک و همایون کناد آینده به نتایج سعادت

کامیاب گرداناد دوست بشاشت طلب را همواره بحصولِ مرادها شادی امو یاد

داشته بدولتِ عظمی رسانانند فقط در تهنیت تولدِ فرزندِ سعادت مند

بدوستی مهربان دوستان فیض رسان یاران سلامت باشند بعد شرح شوق

مواصلت صوری که همین شایح رهروانِ منازل اشتیاق ست مشهود ضمیر منیر باد

بشنیدنِ تولدِ فرزندِ ارجمند سعادت پیوند بیت

ماهروی مشکبوئے دلکشے	جان فزائے دل فریبے مهوشے

که بساعت سعید قدم فرخنده بعالم ظهور نهاده ابواب انبساط بروی دلها کشاد

و نوید طلبان را و دوستانِ بشاشت طلب را انبساط زیاده بحصول انجامید و

و محبان را به محافلِ عیش جاودانی رسانید بر جمیع دوستان و محبان این سعادت اندوز

روزی باد امید که همبرین آئین همواره بنوید شادیها خاطر مخلصان را شاد نموده باشند

زیادہ عمر باد و عشرتش زیاد در تہنیت تولد فرزند میر صاحب مشفق

مصرعہ سحرم دولت بیدار ببالین آمد * میر صاحب مشفق فیض رسان من سلامت

اصغا رفت کہ در ساعت سعید نہال سعادت باہتزاز نسیم تولد در چمن جہان حمید

و نوید خواہان را از روائح مراد دماغ تازہ گردانید خاطر محبان چون گل خندان بخندہ

در آمد باغبان حقیقی بآبیاری فضل خود سرسبز و خندان داشتہ تا قیام چمن امکان آراست

و درست دارد و پیوستہ بدین و تیرہ اخلاص پرستان را باصغای مژدہ ہای دولت

شادان و فرحان داشتہ کام روای عالمیان گرداناد بمنہ و کمال کرمہ در تہنیت

شادی ختنہ فرزند بدوستی دوست یگان من محبت نشان من سلامت

بعد از اشتیاق ملاقات کہ اہم مطالب باکنان شش جہت ست مطالعہ باد در ساعتیکہ

خاطر از ہمہ خیالات و تفکرات یکسو بود و دل را دولت انبساط موبمو استماع یافت

کہ شادی ختنہ برخوردار سعادت اطوار محمد اکرام کہ سنت الاسلام و طریقۂ دار الاسلام

است در آوان حمید صورت بست دل را مسرتے و نشاطے کہ رو داد از شرح و بسط قلم

بیرون و افزون ست پیالۂ چشم تمنای حجام بگوہر مراد و نقد آرزو برامود و اہل

احتیاج را فراغت و سیر چشمی رو نمود اللہ تعالیٰ باستماع دیگر شادیہا مسرور گرداناد

زیادہ چہ در تہنیت خدمت پرگنہ نجان مہربان غلام رسول صاحب

خان صاحب مہربان کرم فرمای دوستان سلمہ اللہ تعالیٰ درین وقت بہجت رخت

کہ وضع و شریف را مسرتے و بہجتے چہرہ کشا است مسموع شد کہ خدمت پرگنہ رچھا از سرکار

بنام آن مهربان قرار یافت بلکه کارنده های ایشان در پرگنه مذکور رفته بکار و بار
مرجوعه خود پرداختند و نذر و پیشکش چنانکه معمول عاملان ست بر گرفتند بمجرد استماع
این نوید خاطر منتظر بحدے مسرت اندوخت که در احاطه تحریر نگنجد مبارک و همایون
باد و روز بروز مراتب خدمات افزون شود یقین که همواره بنوید خدمات مسرور
نموده باشند که موجب خورسندی طبیعت ازان متصور ست زیاده خیریت ست

در تهنیت سالاری پلٹن بخان صاحب مشفق مهربان محمد کاظم خان سلمه الله تعالی

درین ولای بشارت نمای اخبار فرحت آثار رسید که خدمت سالاری پلٹن از
حضور مهاراجه بهادر بنام آن مشفق قرار یافته والوس بنام شیخ احمد و تهور خان مقرر گشته
و مهاراجه برحال آن مشفق بال بر حسب خوبی آن مهربان بسیار مهربان اند چنانکه همرکاب
راجه منوناته تشریف می آرند این نوید موجب فرحت و انبساط ظاهر و باطن شد و
از بس نشاط از پوست برآمد الله تعالی آن مجسم مروت را بمراتب اعلی رساننده
کامروای غریبان گرداناد قریب بیست نفر جوان سپاه پیشه کار آزموده در برادری
این جانب بیکار اند شنیدن این خبر فرحت اثر شادان و فرحان شده اگر و سلسله
پٹالن صورت موهی الیهم سلوب پذیرد از همه بهتر خیال این معنی از خاطر نرود زیاده بس
و باقی هوس ست

در تهنیت عید سعید بدوستیکه جهانی پیش خنجر فرگانش قربان

تحفت مشفق مهربان زندگانی بخش دوستان سلامت باشند
قدوم میمنت لزوم عید اضحی بر همه احباب مبارک باد ازانجاکه ملاقات دوستان

رجح اگر بست اگر تهنیهٔ اسباب اتصال پردازند وغبار ملال از دل مهجوران بردازند بسجدات
شکر بدرگاه رب الجلیل بگذارد که بعد از مدت یک سال این روز سعادت اندوز روزی
گردیده مبارک باد

در تهنیت تولد فرزند و تعزیت آن بدوستی

نوشته شد خان من دوست یگان من محبت نشان من سلامت مسرتی ونشاط
مالامال باستماع نوید تولد فرزند جگر پیوند آن سعادت مند بردلهای ونمود ابواب خرمی
برروی دوستان یکدل کشود ومردم بوجه تمام نشاط ازجامه بدر آمدند وبهجت و
انبساط بنیاد نهادند که گل خندان در گلشن سعادت خندید وسروچمان در چمن دولت
چمید در عین این نشاط ستاره نحوست برآمد وهوای انقلاب زمانه دگرگونه وزید که
بیک ناگاه صرصر حوادث ممات آن نرگس شهلا ولاله احمر را برگ برگ ریخت ویکبارگی
ابواب مسرت مسدود گردانید مسرت وشادمانی بشدت غم والم مبدل گردید بیت

عیش دنیا را بقائی نیست دیدی غنچه را	یک تبسم کرد وعمری در پریشانی گذاشت
درین غم جگر دوز دل پاره پاره شد هرچند دوستان دلی بانگشت تسلی یا تصبر میکنند فائده نبود بیت	
ساکن نمیشود به سخن آب چشم من	این درد ابتلا به تسلی فرو نشد
این غم جگرسوز را بکدام زبان بیان نماید شعر	
ندیدست چشم زمانه بهم	نه آن گونه شادی نه این گونه غم

ناچار بصبر گراید الله تعالی باز به نعم البدل آن بهین نتیجه دودمان مکرمت سرفراز
گرداناد بهر حال صابر وشاکر باشند زیاده چه نویسند

در تعزیت اخی به پدروی

نگارش رفت محبّ جانی و دوست جاودانی سلامت هوای زمانه نوع دیگر
وزیده که چشم دوستان گاہے روی شادی ندیده اہل زمانه در گرد غم اندر آب
روزگار گرفتار الم اقبال بهجت و بشاشت از جهان برداشت و دولت مسرت از
عالمیان روی برتافت درین روزهای ماتم فزا خبر واقعهٔ هایله اہل خانهٔ آن یگانهٔ زمانه
مسموع شد خاطر در گرداب غم و الم گرفتار گردید شادی جهان خال خال و غم جهان جهان رباعی

دی روز پے گلاب مے گردیدم	پژمرده گلے بروی آتش دیدم
گفتم که چه کردی که ترا میسوزند	گفتا که درین چمن دمے خندیدم

آخر الامر بصبر گرائید البتہ آن ہم برضای الٰہی صابر و شاکر باشند زیاده والسلام

در تعزیت پدر بدوستے نگارش رفت مهربان من کرم فرمای من
سلامت خبر واقعهٔ جانکاه پدر بزرگوار آن یگانهٔ زمانه دوستان را در چاه غم انداخت
و محبان را در زندان الم محبوس ساخت حیات بمنزلهٔ سکرات ممات گردید و زندگانی
از بدن یکسو افتاده از نیجار روز در چشم شب دیجور شده و دلها از ذائقهٔ زندگانی
بس دور چه درد دل غم جانکاه بکشاد و چه سیل درد بر دل راه نکشاد چون رهروان
منازل حدوث و امکان را همین شاهراه در پیش است بجز صبر و شکیبائی چاره ندید
بصبر گرائید بیت

ای دل صبور باش بر آفات روزگار	نیکو شود بصبر سرانجام کار تو

ایشان هم راه صبر پیش گیرند و کمر بند صبر مستحکم بر میان دل بسته بفاتحه و درود

وآن مسافرِ ملکِ بقا را یاد نمایند زیاده چه نگارش رود در تعزیتِ والده

بدوستے ارقام رفت - بیت

پیر گردون روز و شب اندرے رصدِ ماتم ست	غم فراوان دردِ افزون اندرون شادی کم

محبّ بیریادوست باصفا سلامت زمانه بازدستِ جهانیان کشاده و زمانیان را

در حلقهٔ ماتم نشانده باستماعِ خبرِ واقعهٔ جانکاه که والده باجدهٔ آن مهربان ازین سرای فانی

رختِ اقامت بربست وداغِ غمِ مفارقت بر سینهٔ ایشان نهاد دوستان را

آب سرشک از سر گذشت ومحبان را بطوفانِ غم درداد دنیانه جای شادی ست

ونه محلِ سکونت وآبادی بل سرائے ست شب گذران وسفینه ایست مردم روان

فلاح وبهبود از جهان برداشته اند واهلِ جهان را در گردش تپش وسوز انداخته

اگرچه این غم نه آن غم ست که از خاطر فروشود واین ماتم نه آن ماتم ست که از دلها فرارود

لیکن بهر حال نظر بربے ثباتی این مکانِ گذران داشته هردم برضای الٰهی شاکر

وصابر باید شد وپس مانده هارا بدلجوئی ودلداری تسکینِ خاطر باید داد زیاده زیاده است

قسمِ سوم لطبقهٔ ادنیٰ

بصوبِ برادرِ برادرِ عزیز القدر زنجان برابرِ اقبال آهنگ فتح جنگ بعافیت

باشند بعد شوقِ ملاقات بهجت آیات مطالعه باد قبل ازین برای خرید اسپ نوشته بودند

هرچند درینجا تلاش نمود بهم نیامد چون خیالِ آن ناخن دل بود درین وقت سوداگران دوس

طوفان، طوفان آب، محمد خطاب، ظاهر، معلوم باد، محمد خطاب

اسپ از ہر دو و آر آورده اند منجمله آن یک راس اسپ سمند با عضای درست
و در قدم چست هر یک عضو از اعضای دیگر محبوب تر ست به قیمت دو صد
روپیه قرار یافت چابک سواران را طلبیده ملاحظه کرانده قیمتش استفسار کرد که
بچند باید خرید گفتند که در بالست از دو صد روپیه کم نیست اگر پانزده روپیه یا بیست
روپیه بگذار دو همان نفع است اغلب که بچنین تصفیه قیمت ده پانزده روپیه کم خواهد
شد درین صورت اگر مبلغ قیمت آن ارسال دارند خریده فرستاده شود و
انشاء الله در سواری خوش خواهد کرد درین امر هر چه صلاح باشد برنگارند زیاده چه
به برادر خورد نگارش رفت برادر عزیز القدر گرامی نمش طال عمره شنیده
شد که زراعت موضع بخت پور سقیم است لازم که مساحت موضع مذکور برعایت
سازند و تسلی و دلاسای اسامیان بمقدور سازند چنان نشود که در صورت
سختی مساحت کنکوت رعایا فراری نشوند و آینده ده ویران نگردد در رعایت
رعایا آبادی موضع مذکور است هر یکی را راضی و دل خوش دارند و اسامی نادار
و تبعید ار راه تخم و تقاوی دست گیرند که در افزونی چنین و تردد بجان کوشند و
گوبندا نامی اسامی که در فاضل پور گریخته نشسته است نامبرده را بدلداری و استمالت
آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تمردی سازد همچنان برنگارند که دستک از
سرکار فرستاده شود مفصل باید نگاشت زیاده چه به برادر عزیز القدر عزیز از
جان من سلمه در بنوها ملا نور خان افغان ناحق به تهمت خون شخصی گرفتار شده و هرگز

خون بدمهٔ مشار الیه ثابت نمیشود لازم که بسعی و سفارش در مخلصی مومی الیه بمقدور
خود دریغ ندارند بیت

سعی بهر راحت همسایه کردن خوش بود | بشنو دگوش از برای خواب چشم افسانها

بلکه ضمانت او درین مقدمه برخود دارند که خان مذکور شخصی متدین و امین است
وگاهی از مشار الیه این قسم حرکت و کاروبار بظهور نیامده بدخواهانش از فیلسوفی
خود گرفتارش کرده اند قطع نظر از رعایت حق جار و نفع همسایه و رفع و دفع ضرر ازان
در سعی الله ثواب عندالله محقق و ثابت است بهر صورت سعی ضروری کنند
به برادر ارقام پذیرفت برادر بجان برابر گرامیقدر محفوظ باشند مسرت نامه
سرور افزا مشعر بر طلب خرچ موصول مطالعه گردید تبر گوایف مندرجهٔ آن کماهی
آگاهی رفت صورتش این است که برات تنخواه اینجانب با همه سواران حضوری
به پرگنات شده هر قدر زر که وصول میشود بخرچ روزمره می آید آن قدر خرچ وفا میکند
که بایشان فرستاده شود انشاء الله عنقریب وقت حساب و بیباقی خرچ بوجه
احسن فرستاده خواهد شد خاطر جمع نموده از نگارش حالات خود مسرور نموده باشند
زیاده چه نویسد به برادر عزیز القدر به برادر عزیز القدر بهتر از جان بحفظ و
وحمایت ایزد منان باشند بعد اشتیاق ملاقات که ثمرهٔ زندگانی زمرهٔ انسان دران
مصور است مشهود ضمیر منیر باد دو دسته کاغذ کشمیری مهره دار مرسوله ایشان
رسید رقم دوستی بر صفحهٔ خاطر کشیده تدبیر ترقیم قرآن شریف پیش نهاد خاطر است

وقت آمدن خود دو دستہ دیگر بہ ہمین قسم باید آورد و از تحایف آنجا مسرور باید ساخت

زیادہ چہ طراز د بگرامی قدر الف خان تحریر یافت عزیز القدر گرامی منش

الف خان بعافیت باشند مسرت نامہ بہجت اتمام معہ ہنڈوی مبلغ بیست روپیہ

بدو قطعہ مرسولہ ایشان رسید مسرت را باعث گشت مبلغ مذکور از دکان ساہوکار

بوصول آوردہ بخانہ ایشان رسانیدہ شد بنا بر اطلاع بقلم آمد و آنکہ در مقدمہ رسیدن

برخوردار فیض علی بہ لکھنو و استقامت مشار الیہ بمدرسہ مولوی حسن صاحب

مرقوم قلم دوستی رقم بود دریافت گردید صورتش این ست کہ برخوردار مذکور بہ جوشِ

خشک مغزی و شامت خود بے اطلاع و رخصت برخاستہ رفتہ و اصلاً خبر نبود

کہ بکدام جانب راہ پیش گرفتہ اکنون از خط ایشان معلوم گردید کہ بلکھنو رخت اقامت

انداختہ خیر قسمت او ہمراہ اوست و گردش قسمت او کو بکو گرداند اگر در آنجا فہمیدہ

و ساعی تحصیل علم گردیدہ فبہا و الا آن سنگبخت را ترغیب خانہ دادہ روانہ این صوب

سازند کہ والدین متوجہ الیہ در مفارقت آن سنگین دل حالتے دارند کہ در بیان نیاید زیادہ

چہ نویسد بصوب فرزند نور دیدہ اقبال ہموارہ شاد کام باشند شنیدہ شد کہ تاثیر

صحبت ناہموار دل بردار و از شعار شرفا و نجبا کہ آن تحصیل علم و مشق خط باشد شدہ اند

و مرتکب بیباکیہای نکبت امتزاج کہ افعال پوچ ست گردیدہ صحبت اوباش را دوست

داشتہ از دولت پایدار مجاورت اخیار محروم ماند انجام این کار دست تغابن

بدندان گزیدن ست و حسرت بردن ست درین صورت اگر قسمت یار ست

آینده را متنبه باشند و براه راست آیند که هنوز وقت از دست نرفته است و الّا
جایش در دل ارباب فضیلت و قابلیت نخواهد شد زیاده مختار اند فقط به برخوردا
اقبال آثار قلمی شد برخوردار کامگار بحفظ داور دادار باشند بتاثیر روزگار
ناهنجار عقدهٔ لاحل روبکارست که شخصے دیندار نامی در محکمهٔ قضا مستغاثی شد
که مبلغ شصت روپیه این جانب بذمهٔ دو تغان واجب الادا است و کاغذ تمسک
بنام مشارالیه بدست دارد چون افلاس مومی الیه بوجه احسن روشن و هویداست
هر چند فهمانیده شد که دولت خان امروز بد دولت گردش افلاک بیدولت ست
و دولت فراغت مشارالیه به بیدولتی مبدل گشته زر ندارد که ادا نماید دل نامبرده
هیچ اثر نه کرده آخرش مستعد به بیحرمتی گشت ناچار بحکم حکیم ضیاء الله
و بصلاح شریعت پناه معامله مومی الیه به نصفا نصف تصفیه یافت اقرار دار
ششماه نموده داد حق تعالے مشارالیه را از بار گران این قرض سبکدوش
سازد زیاده چه برنگارد به برخوردار اقبال مند نگارش رفته
برخوردار اقبال مند شادکام باشند آنچه بیدولتی ست که آن سعادتمند با وجود
فراغت سبق و موجودگی طبق بے اطلاع این جانب روانهٔ لکھنو شده آرے
چه پیش آمده که در انجا رسید بدو کلمه حقیقت حال نپرداخت که بحسب اتفاق
آب و خورش به لکھنو رسیدم و درینجا تحصیل علم میکنم بخیریت هستم و همه را خاطر جمع
نموده دهند این معنی ها محض از حماقت و نادانی ست خیر اگر نوشت خواند و حصول

علم ساعی و سرگرم ست چندے در آنجا مستقیم باشند و الّا بر نادانی خود مُقر بوده

ارادهٔ این صوب باید ساخت که دل والدین در مهاجرت ایشان حالت سیماب

دارند زیاده چه نگارد به برخوردار سعادت ممتلی قرب علی بعافیت باشند

چون علم و فضل شخصیت انسان ست خصوص نشان شرافت شرفا و نجبا قطع نظر

از اہلیت و قابلیت وجه معیشت شریف باقدر و توقیر درین زمانه همان تواند

بود درین صورت لازم که مطالعه کتب مروّجه و سبق هر روزه شعار خود دانند

و دل را از حصول این دولت بے بدل بکاهلی ندهند و الّا دست حسرت بهمدیگر

مالیدن ست درین معنی مستعد و آماده بوده وقت را رایگان نباید داد باقی

اختیار باقی ست به برخوردار تلمیذ سعادت نشان محمد زمان خان

برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نشان محمد زمان خان بعافیت باشند دیرست گاهی تن

به نگارش دو کلمه خیریت و سلام و پیغام ندادند این معنی یاد از فروگذاشت ادب و

علم ست و عدم مزاولت نوشتخواند و کار قلم میدهد در صورت تصدیق این

مقال در حق ایشان نعم قائل ست لازم که آینده را بسرعت تمام ترکوشیده

به نگارش خیریت نامجات مسرور نموده باشند که موجب بهبود ایشان ست و خرسندی

این جانب بغور این معنی رسیده به تحصیل علم و مشق خط و مسوده که زیور انسان ست

ساعی و سرگرم باشند زیاده اختیار باقی ست به برخوردار تلمیذ نگاشته شد

برخوردار جان عمر با غوش حمایت ایزد منّان و برتر باشند گوشش زد گردید که

(Margin:) یعنی پاره — مراد از گوناگون بیقرار — و لرزنده اند — یعنی چرا — از این معلوم — و مفهوم می شود — تن دادن — علم عاقل — این کار را

که آن نور چشم در مشقت تحصیل علم و مشق خط شب و روز و مزاولت مسوده که جمال
و آبروی انسان ست بقلاوزی طالع و رهبری فضل الهی بجان میکوشند و صحبت
با صلحا و علما و مردمان قابل میدارند و باثر صحبت صالحان طبیعت راغب و مائل
است الحق مصرعه صحبت نیکان سودمند لازم که همبرین اطوار به تحصیل علم و
نوشت خواند خاطر را خورسند و دل را مسرور دارند الله تعالے بعمر دراز و دولت
از دیاد رساناد زیاده بس به برخوردار تلمیذ سعادت پذیر برخوردار
کامگار سعادت آثار بزیر سایهٔ سایبان عاطفت الہی باشند ازان روزے که
اتفاق روانگی به رام پور افتاده دل بلهو و لعب ور داده اوقات عزیز را بلاابالی
میگذارند و بازی گنجفه را سبق کتاب میدانند گاہے بنگارش خیریت نپرداختند
عدم نگارش حالات دلالت بر بازنهادن دو الا از کار نیک که دل بر دارد و اینمعنی
از خام طبعی ہاست آخرش سود آن زیان ست و نفع آن نقصان باز چون وقت
از دست رفته تاسف خوردن و حسرت بردن سود ندارد اگر هوس داری بسعادت
کوش و الا درین غفلت دست خالی در آغوش ست باقی مختار اند به برخوردار
تلمیذ جهانجن رای محفوظ باد چند ماه است که نقل انشای نثار هنوز نشده معلوم
نیست که مشکین خامه در جولانی سست پی ست یا عنانش بسبب سستی عروق
بدست نیست لازم که شبدیز خامه را بتازیانهٔ انامل در میدان قرطاس جولان داده
این مهم بسر برند و درین معنی دست نکشند بنگارش حالات مسرور سازند زیاده چه

به برخوردار تلمیذ سعادت آمال موہن لال محفوظ باشند چون ایشان بکار دبار پرگنه
سلیم پور مسلط شدند خاطر بغایت مسرور شد او تعالی جمعیت روز بروز کنا جنگی خان
که یکے از دوستان و متوسلان خود دست نزد ایشان میرسد لازم که مشار الیه
را در زمرهٔ پیاده های سرکار نوکر داشته پیش خود دارند که مومی الیه مرد کار آمدنی ست
و بالفرض والتقدیر نوکران سرکار بمقدار تعداد شده باشند زیاده گنجایش نباشد
و دستک و چٹھی نامبرده ناغه نباشد که بوجه قوت معیشت ضروریه اوقات مستعملی خود
بسر برده درین معنی حرف و حکایات بمیان نیارند زیاده چه فقط به برخوردار
گرامی قدر غلام حیدر بحفظ الٰہی باشند بعد از ادعیهٔ وافیه ترقی درجات
و عمر حیات مطالعه باد عریضهٔ ایشان بخدمت اخوی میر امام علی صاحب مصحوب
جنگی خان رسانیده شد نامبرده جواب آن آورده بایشان رسیده باشد در خط
این جانب تقید فرمایش نقل نسخهٔ منتخب بوستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید
بیان که بگرامی نامه که نامزد ایشان ست هم ایمای رفته باشد اگر از امورات خانگی فراغت
عائد حال آن سعادت مآل ست کاغذ و روشنائی خریده فرستاده شود منتظر جواب
زیاده خیریت به برخوردار والا تمیز سعادت آمال بھاؤ لال
مردمک دیدهٔ سعادت و اقبال بھاؤ لال بحفظ ذوالجلال باشند بعد از دعای ازدیاد
بهروزی مطالعه باد چون ایشان اراده صلاح مسودات ازین جانب دارند اولی
داصلح اگرچه بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر فراغت ندارد که بصلاح خود

پردازد تا بصلاح دیگران چه رسد لیکن چون رعایت صلاحیت خاطر ایشان عزیز
اگر گاهے گاهے برائے استصلاح آیند از صلاح آن برخوردار دست نخواهد
کشید صلاح آنکه بے تامل این خانه را خانه خود دانسته اراده امعنی مصمم دارند و
در مشق شبانروزی ساعی و سرگرم باشند بمقصد رتحسین لاله چترسین لاله رو کش
نافرمان مقصد رتحسین لاله چترسین محفوظ باشند بفضل مفضل حقیقی ایشان بر مسند
حکومت و دیوانی تعلقه نواب گنج متمکن گشتند لازم که بسادات و دیگر شرفای حتی المقدور
در سلوک راه مروت برون نشوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا
دراز نشود خصوص سادات قصبه سنبهل که مساکین و سیف زبان انداز مخذولین
و مکلفین سادات موصوف احدے از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص
ائمه داران موضع سهولیا و مونڈیا و خضرپور از متعلقان و برادران این جانب اند
آنچه در حق مشار الیهم رعایت و حق گذاری خواهد رفت باین جانب منصور پیوسته
دعای غریبان گرفته باشند فقط به برخوردار تلمیذ ثمره شجره مراد رام پرشاد
محفوظ باشند بعد از دعاے جمعیت فواد مطالعه باد حلقه کمان نو رکار ساخت
استاد ارسال آن برخوردار در حلین گیر و دار انتظار رسید زهے کمان پرکار زر
که گوشه خاطر را رشک بهار گردانید خانه آباد چون آن کارخانه استاد ازل بر
یک رنگ نباشند بدست رسی خود دست کشی تنگ چشمی ست و ریشه تخم محبت
در دلها دوانیدن جای خود و در دل اهل دلان نمودن ست موجب این بیت

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند | وانکه این کار ندانست در انکار بماند

لازم که همبرین آئینِ فراخ دل کشاده پیشانی باید بود که موجب فراخ دستی ست
زیاده چه به همشیرهٔ خورد نگارش رفت همشیره عفیفه لعا باشند مبلغ ده روپیه
برای خرچ ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسیدنش رسید برنگارند
وخاطر بحجتِ سابق خوانی واطاعت ملانی مسرور دارند این جانب هم جلد میرسد
خاطر جمع دارند و تلاوتِ قرآن شریف را حرز جان کنند و نویسانِ حالات
باشند به همشیره عزیزه از جان شادکام باشند برخوردار رحم علی در
لکهنو استقامت میدارند وبدستورِ معمول در مدرسه بطالب علمی مشغول اند
جاگیر هم بقدر گذران از پارچه ونان مقرر گشته از جانب برخوردار تفکر و اضطرا
بخاطر نگذرد و به تقید نگارش رفته که در طالب علمی وجه معیشت هم از سرکار پیدا
کند که وجه معیشت و قوتِ شرفا در تحریر و املا گشت چون برخوردار سلیقه شعار
بکار و بار خود هوشیار ست ساعی هر دو کار خواهد شد زیاده چه به برخورداری
نور چشمی راحت جانی بحمایتِ ایزدی باشند یک جلد قرآن مجید
بخط لاهوری بهدیه مبلغ بیست و پنج روپیه برحسب استدعای آن نور چشم
بدست اورده جهت تلاوتِ ایشان فرستاده شد خواهد رسید اغلب که بتلاوت
شبانروز مشغول باشند و ختم منزل ناغه نباشد که موجب سعادت و بهبود اهل
اسلام همین ست پیوسته نویسانِ حالات باشند زیاده نگارش نرفت

به برخورداری نورچشمی قلمی شد برخورداری نورچشمی بعافیت باشند بعد از دعای

درازی عمر و دیده بوسی مطالعه نمایند شنیده شد که بتوفیق ایزدی ختم قرآن مجید نموده اند

و مشق و محنت بسیار خط نسخ قرآنی بهم رسانیده اند خاطر مسرت اندوخت یقین که

درین امر سعی دریغ ندارند و این جانب عنقریب رسیده شادی نشره بوجه احسن

بینماید خاطر جمع داشته در تلاوت قرآن شریف و مشق خط قرآنی تغافل و اهمال

نباید کرد که عین خوشی این جانب است برای مثوبات دو جهانی بقدر یک سیپاره

تلاوت نموده باشند زیاده عمر دراز باد

بدوستی نگارش رفت محب بدل

دوست دل بعافیت باشند یک معلم قابل قدر و استاد و اخوند ناظم که در خطوط متعدده

خوشنویس و در کتاب دانی و مسوده نویسی یکتا و در مراتب تعلیم برخورداران فائق باشد

بتلاش تمام و تفحص کمال بهم رسانیده همراه خود آرند و مواجب ماهانه حسب قابلیت

و علم قرار خواهد یافت و از دقائق خدمت و خاطر جوئی آخوند موصوف دقیقه فروگذاشت

نخواهد شد و در صورت تعلیم برخورداران و کتاب خوانی و مسوده نویسی خدمتیکه

لائق و شایان استادان عالی قدر باشد بظهور خواهد آمد زیاده چه بقلم آید فقط

بدوستی نگارش رفت خلاصهٔ دوستان عزیز القدر بایزید خان

بعافیت باشند دریافت شد که کشت نیشکر موضع رام نگر بسبب خشکی و بی آبی

خشک میشود و برباد میرود لازم که کهنه غلّه گودرم گشاده بمزدوران داده به نیشکر

آب دهند و بزمینیکه از دریا آب رسد نهر کنانیده از دریا آب رسانند و بجائیکه

آبِ دریا لیاقت رسانی ندارد چاه‌ها کنانیده آب باید داد چنان نشود که بسبب
بے آبی نیشکر برباد رود **بنوکر نوشته شد** ستوده صفات محمد حیات محفوظ
باشند چون کاروبار شادی در پیش ست خود را در ینجا رسانند و دو آثار پخته سیپاری
و بست آثار شکر سفید همراه آرند و قبل از رسیدن خود نرخ بادام و خرما و دیگر میوه جات
تحقیق کرده خبر باین جانب رسانند که بموجب آن مبلغ قیمتش فرستاده هرچه در کار
باشد طلب داشته شود زیاده نگارش نرفت **بنوکر نوشته شد** زبدة الاقران
عبد الرحمن محفوظ باشند کاغذ وصل باقی خریف موضع هر هر پور و جمع بندی فصل ربیع
جلد درست کرده ارسال دارند و دو گاومیش اگر زاده باشند و شیر دهند نزد این جانب
باید رسانید درین ولا پروانهٔ ملک اراضی بنجاه بیگه پخته از حضور بنام شیخ نثار الله ورود
یافته لهذا مشار الیه میرسد لازم که اراضی بنجر افتاده از جائی نیک پیموده و چک بسته
دهند و عذر میان فیار ند زیاده زیاده **بنوکر خانسامان** خانه پرداز کاشانه آرا
لعل محمد خانسامان محفوظ باشند هنڈوی مبلغ دو صد روپیه بر دکان بهگوان داس
ساهوکار میرسد لازم که چهه روز حصول مبلغ هنڈوی بصلاح لاله هردیال متصدی
بنوکران بدهند و در خدمت و جانفشانی بامورات مرجوعه دریغ ندارد و احوال
فصل خریف موضع متعلقه خود برنگارند که بچه صورت ست و جهت دریافت
احوال و تسلی رعایای مردم بموضع فرستاده باشند ازین معنی غافل نبوده نویسانیدن
احوال باشند زیاده **بنوکر نگارش رفت** اعتضاد دوستان و معاف

مخلصان محفوظ باشند چار من پختہ غلۂ برنج ہنسراج قابل استعمال و یک من پختہ
روغن زرد در کار است لہذا اچھکڑہ و آدم بہ مبلغ بیست و پنج روپیہ میرسد لازم کہ
برنج و روغن زرد از سیلی بھیت خریدہ بارکراندہ روانۂ این صوب سازند و چار عدد
چارپائی و چار جفت نعلین چوبین نیز خریدہ باید فرستاد و پیوستہ نویسان حالات باشند

بنوکر نوشتہ اعتضاد دوستان عفور خان بعافیت باشند چون ایام چین
و تردد دست لازم کہ برعایا تقیدات تردد کردہ اسامی بے مقدور را بہ تخم و تقاوی
خبرگیران باشند کہ درافزونی زراست و جنس کامل بنجان کوشند و کار بہوشیاری
نمودہ ہر یک را رضامند دارند کہ رعایا مانند فرزندان است مگر سرکش و متمرد را
بشرط سرکشی سرزنش و گوشمال دہند کہ از تمرد باز آید چنان نشود کہ تردد بے تردد گردد

زیادہ تاکید بنوکر خدمتگار معتمد الخدمت نور محمد معلوم نمایند ایشان را برای افزونی
زراعت و چین و تردد فرستادہ شد چون ایشان بسیر و لاابالی میگذارند این کار در
حق ایشان فایدہ نخواہد بخشید لازم کہ در کاروبار مرجوعہ خود ہوشیار باشند و اگر
نتوانند بجای شما کس دیگر فرستادہ شود درین باب قدغن دانستہ حسب المسطور بعمل آرند

بنوکر معتمد الخدمت رسول خان معلوم نمایند کہ مساحت موضع رسول پور
بہوشیاری و دانائی باید ساخت کہ زراعت سرسبز و غلہ بسیار و موضع آباد
بلیش قرار است چنان نشود کہ بطمع رغبت نمودہ مال سرکار ضایع نمایند در صورت
تغلب و فروگذاشت گشت و زراعت باز پیمایش خواہد شد و خجالت و پشیمانی عاید

حال طامع خواهد گردید خبر شرط است گرد غفلت و ذهولت نگردند درین باب تاکید
دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه نگارد به نوکر اخلاص آثار بهوانی زناردار
محفوظ باد مبلغ صد روپیه نزد گوبند کهار نزد آن اخلاص آثار فرستاده شد لازم که
پارچه سفید جهونه و ڈوریه چارخانه وغیره باریک پوشاکی قسم اول خریده همراه آرند که
جهت خرچ خانه ضرورست و چتهی دستک راهداری بمهر چبوتره سائر هم میرسد در راه مزاحمت
نخواهد شد درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه به نوکر
نوشته شد عزت آثاری لاله بهاری محفوظ باشند مبلغ سه صد روپیه براے
خرچ سرکار غله درکار لازم که از مواضع غله بگیرند درین جا داخله نموده خواهد شد و شحنه ها
برخرمن هریک از اسامی نشانده و یک دانه بدون چتهی بمهر این جانب برداشته نبرند
چون غله تیار شود وزن کرده یکجا نگهدارند و اندازه وزن برنگارند که چه قدر غله تیار گردید
درین باب تاکید دانسته حسب المسطور عمل نمایند فقط بنوکر نوشته شد
روشن خدمتگار معلوم نماید ایشان رخصت بست روز بضرورت شادی گرفته
روانه خانه شدند چون عرصه دو ماه گذشت شاید قصد نوکری ندارند شاید آرام خانگی
خوش آمد و الا چه پیش آمد که این قدر عرصه طول کشید جلد تر خود را رسانند و یا استعفاے
نوکری دهند درین صورت دو ماهه وضعات ضابطه سرکار دادنی خواهد شد زیاده
تاکید دانند تحفاظت نشان ڈیوڑهی بان حفاظت نشان دولتمان
ڈیوڑهی بان محفوظ باد از ڈیوڑهی چنان هوشیار باشند که احدے از مستورات

و عورات بیرون پا اندرون خانه نگذارند و پرستاران سوای اصیل و دایه بر دروازه
نیایند و اگر یکی از پرستاران بدر خواهد رفت ذمهٔ ایشان ست از ان در تنخواه
فهمیده خواهد شد این معنی ذمهٔ خود فهمیده دقیقه از دقایق هوشیاری فروگذاشت
نشود و مبلغ هفت روپیه در مواجب ماهانهٔ ایشان فرستاده شد از کلو آدم بگیرند
و از حالات سرگذشت خانه من و عن نوشته باشند درین باب تاکید مزید دانند

بناظر نوشته شد نظارت پناه بقبول ناظر معلوم نمایند چون ایشان ابر ڈیوڑی
معین داشته لازم که کاروبار ڈیوڑی به حفاظت و هوشیاری نمایند و از دروازه
یک آن جدا نشوند و از تیمار اسپ و شتر و دانه و کاه و خرخره غافل نباشند محض اعتماد
سائیس و ساربان نگذارند و در صورت عدم تیمارداری اسپ و شتر ذمهٔ ایشان
است از ایشان فهمیده شود درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند بدیا

برخوردار نوشته دایهٔ برخوردار منور خان معلوم نمایند در خاطر و دلجوئی
مذکور سرگرم باشند و بی آرامی نور چشم جائز ندارند که خاطر طفلان نازک باشد در
صورت خاطر شکنی نور چشم موصوف قدر خود خواهد شناخت و در ماهانه خود ماه بماه
از خانسامان گرفته باشند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل کنند فقط

قسم چهارم مشعر بر تمسکات شرعی و صور استحال و چکنامه و فارغخطی و ضامنی و قبض و سرخط مواجب و محضر و پروانه وغیره

محضر چون ادای شهادت موجب سعادت ابدی ست و کتمان آن باعث شقاوت ازلی ست کما قال الله تعالی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه شهادت مبطلبد و استشهاد بحق خواهد ضعیف عباد الله سید علی ولد میر علی بن روشن علی از قوم سادات ساکن چکله بریلی سرکار بداون مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد از سادات عظام و مشایخ کرام و قضات دار الاسلام و مفتیان ذو الاحترام و متولیان مسند اسلام و چودهریان و قانون گویان راسخ الکلام و متصدیان مدار المهام و رؤسای شهر و جمهور انام خاص و عام برین معنی که موضع منهرالپور یک صد بیگه اراضی املاک در سواد موضع نبی پور متعلقه حویلی بریلی از آبا و اجداد این سائل بصورت جاگیر آل تمغا و مدد معاش بموجب فرامین و پروانجات

ناظمان ملک کتهر و دیگر اسناد حکام خارج جمع سوای حال سرکار است مقرر و معاف
است چنانچه تا این زمان بران موضع و ملک مذکور قابض و متصرف ایم بمقتضای
الهی بتاریخ چهاردهم محرم محرم وقت نیم شب در حالت خواب که هنگام غفلت و
بیهوشی ست آتش بخانه این سائل در زد تا از خواب بیدار شویم و برخیزیم آتش
بالائی گرفت ما و همه متعلقان جانهای خود را بسلامت برون غنیمت شمرده برون
شدیم تمامی اسباب خانه جزوی و کلی طعمه آتش بیدرنگ گردید کو اغذ اسناد که
در خانه در صندوقچه بود با همه اثاث البیت در سوخته و خاکستر گردید هر کس که بر اثبات
این حال و صدق این مقال آگاهی و اطلاع داشته باشد حسبة لله برین قرطاس
گواهی و یا مهر خود ثبت نمایند و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد که عند الله
ماجور و عند الناس مشکور خواهد شد تحریر بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الثانی پروانه
مدد معاش متصدیان مهمات حال و استقبال موضع بهوان تعلقه نظام پور
پرگنه حویلی بریلی سرکار بداون مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد بدانند
بوضوح پیوست که بسیادت پناه نجابت دستگاه میر باقر علی هیچگونه وجه معیشت
ندارد لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه نموده یک صد بیگه پخته اراضی بطریق مدد معاش
بنام مومی الیه مقرر و معاف کرده شد باید که زمین بنجر افتاده قابل زراعت خارج
الجمع سوای حال سرکار از سواد موضع مذکور از جای بیک پیموده و چک بسته بتصرف
سیادت پناه مذکور وا گذارند که حاصلات آن را فصل بفصل سال بسال صرف

مایحتاج خود نموده بیاد الٰهی مشغول باشند و از سائر خرچ و کل تکالیف دیوانی مزاحمت

رسانند و سال بسال سند مجدد نطلبند درین باب تاکید تمام دانسته حسب المسطور

بعمل آرند تحریر بتاریخ بیست و پنجم شهر محرم پروانه جاگیر مدد معاش اسمی

عزیز القدر رای گردهر داس کروری بدانند بوضوح پیوست که موازی پانصد بیگه

پخته اراضی مدد معاش خارج جمع سوای مال سرکار در موضع فاضل پور عمله پرگنه

حویلی بریلی سرکار بداون مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد از قدیم الایام بموجب

فرامین و پروانه جات بنام سیادت و فضیلت اکتساب میر عنایت علی مقرر

و معاف است میباید که نظر بر استحقاق مومی الیه نموده موافق معمول گذشته و پیوسته

معاف نمایند و بهیچ وجه مزاحمت نرسانند و سند مجدد نطلبند و حاصلات آنرا

بتصرف میر مذکور واگذارند که صرف معیشت خود نموده داعی خیر باشد تحریر بتاریخ

دوازدهم شهر رمضان المبارک پروانه جاگیر مدد معاش مشیخت پناه شیخ

محمد نصیر سلمه الله تعالیٰ موازی یکصد بیگه پخته جریبی خارج جمع سوای مال سرکار

از سواد موضع بهوانگر متعلقه نظام پور حویلی بریلی سرکار بداون مضاف

دار الخلافت شاهجهان آباد بموجب پروانه حضور بندگان والی بالا صوب از

چودهریان و قانون گویان دفتر اراضی زمینداران و بوقوف میر فیض الله منصف

و بالکشن خاص نویس و کنکالیش گماشته دار القضا و هرلال گماشته و چودهری و

قانون گوی و پتواری در روش جریب کشان و اکبر نشانی نزد و ارمزروعه جریبش

وطوان بدین حدود اربعه مفصله ذیل پیمائیده وچک بسته کرانده بتصرف مومی الیه
واگذاشت کرانده داده شد که حاصلات آنرا صرف مایحتاج خود نموده داعی خیر باشند

حد شرقی	حد غربی	حد جنوبی	حد شمالی
ملحق بملک نعمت	متصل بخالصه شریفه	ملزق بباغ	متصل بتالاب

پروانه اسمی داروغه عدالت عزیز القدر ابراهیم خان سلمه بوضوح پیوست که
فضیلت مآب کمالات اکتساب مولوی نور الحق بهیچ صورت وجه معیشت ندارد
لهذا نظر براستحقاق فضایل مآب مذکور مبلغ یک ونیم روپیه یومیه از ابتدای غره
رجب المرجب سنه هجری مقدس بر چبوتره عدالت چکله بریلی بنام فضیلت اکتساب
مذکور مقرر نموده شد باید که از تاریخ مذکور هر روز بلا توقف بمشار الیه رسانیده باشند که
بوجه معیشت ومصارف طلبه نموده بدرس لله مشغول باشند درین باب تاکید مزید دانسته
حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ غره رجب المرجب تمسک مبلغ بنام
نوری ولد کالی منکه نوری ولد کالی سفیدباف ساکن موضع رجولا ام چون مبلغ
بیست روپیه از کلو سفیدباف ذمه خود واجب الاداء دارم اقرار آنکه مبلغ مذکور
عند الطلب ادا نمایم وعذر وحیله بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق تمسک
واقرار نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ دوم شهر شوال فقط
تمسک بنام دوست محمد ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آباد
چون مبلغ پنجاه روپیه از رحمت الله آهنگر بطریق قرض گرفته بتصرف خود آوردم

57

اقرار آنکه مبلغ مذکور بوعدهٔ چهار ماه بمشار الیه رسانم و اداسازم و هیچ عذر و حیله بمیان نیارم

بنابران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادیم که عند الحاجت حجت باشد تحریر بتاریخ

دوم ماه رجب المرجب **تمسک بنام عبد الحکیم** منکه عبد الحکیم ولد عبد الرحیم قوم افغان ساکن

شاه جهان پورام چون یک اس اسپ چار ساله به قیمت مبلغ یک صد روپیه از نعمت خان

اورک زائی بطریق قرض گرفته ام اقرار مینمایم که مبلغ قیمتش در شش ماه بشش قسط بیست روپیه

ماهانه بمشار الیه رسانم و اداکنم و هیچ عذر بمیان نیارم بنابران این چند سطور بطریق تمسک

نوشته داده شد که سند باشد بتاریخ چارم شعبان المعظم **تمسک امتیازی یادداشت**

آنکه چون مبلغ صد روپیه از رحمت الله بطریق دست گردان گرفته بتصرف خود

آورده ام اقرار آنکه انشاء الله تعالی جل شانه مبلغ مذکور بدو ماه اداسازم و هیچ عذر

بمیان نیارم اگر در ادای مبلغ مذکور از وعدهٔ مهلت زود پنجاه و صد روپیه بدهم بنابران

این چند کلمه بطریق اقرارنامه نوشته داده شد که سند باشد بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک

تمسک ضامنی سرکار از نوکر منکه شیخ فیض الله ملازم سرکار ام چون که

حاضر ضامنی باهم پیاده های ذیل که در برادری اعظم خان سالار نوکر شده اند برضا و

رغبت خود حاضر ضامن شد حاضر ضامنی نوشته داده شد اقرار آنکه اگر احدی از ایشان

بدون رخصت و موجودات جای رود حاضر کرده دهم و اگر حاضر کرده نتوانم از عهده آن جواب گویم

تمسک مال ضامنی منکه یار علی ولد رحم علی از قوم سادات ساکن بریلی ام

چون از روشن علی ولد کرم علی مبلغ هشتاد روپیه بضامنی این جانب از کریم الله

قرض گرفته بتصرف خود آورد وند ضمانِ آن بمن ست انشاء الله مشار الیه بوعدهٔ سه ماه
مبلغ مذکور ادا خواهد کرد و اگر بر تقدیر در ادا ے مبلغ مذکور تخلف ورزد و ادا نسازد
ذمهٔ من ست از عهدهٔ آن جواب گویم بنا بر آن این حروف بطریقِ مال ضامنی نوشته داده شد
که سند باشد **تمسکِ حاضر ضامنی** منکه شیخ محمد ولد شیخ احمد ساکن بریلی ام چون
نعمت الله ولد رحمت الله مبلغ پنجاه روپیه روشن بذمهٔ خود واجب الادا دارد
و وعدهٔ یک ماه نموده که دام دام بموجب وعدهٔ ادا سازم این جانب ضامنی نموده که
مومی الیه را حسب وعده حاضر نموده سازم و اگر حاضر نسازم از عهدهٔ آن جواب بگویم
بنا بر آن بطریقِ حاضر ضامنی نوشته داده شد که در ثانی سند باشد بتاریخ چارم شهر شعبان
تمسکِ ضامنی از طرفِ وکیل منکه هردیال وکیلِ سرکار احمد خان ام چون چار نفر
پیاده معرفت خود نوکر نگهداشته دادم اقرار آنکه اگر احیانا احدے بے رخصت
سرکار رود و بسرکار دیگر نوکری کند ذمهٔ بنده است از عهدهٔ آن جواب گویم
بنا بر آن این چند کلمه بطریق ضامنی نوشته داده شد که در ثانی سند باشد
فارغخطی سرکار باسمِ رام سنگه مزارع فارغ خطی باسم رام سنگه
مزارع آنکه محصولِ کاشت ذمهٔ مشار الیه بابت سال ۱۲۰۱ سنه فصلی معرفت مشار الیه
دام دام بیباق نموده شد دامی و درمے باقی نیست و نمانده لهذا این چند کلمه بطریق فارغخطی
نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخِ پنجم شهر شوال المکرم **فارغ خطی نوکر بابتِ**
طلب سرکار منکه رشن سائیس بلازم سرکار محمد خان ام چون مبلغ طلبِ خود از

سرکار لغایت آخر ذیحجه وصول آورده بتصرف خود آوردم دامی و درمی باقی نیست و نمانده
و اگر بعد ازین دعوی نمایم در شرع شریف دروغ گوی باشم بنابران این چند حروف بطریق
فارغ خطی نوشته داده شد که سند باشد مورخه بست و نهم ذالحجه سنه ۱۲۰۱ هجری مقدس فقط

فارغ خطی بابت قرض منکه نعمت خان ولد بیرم خان قوم افغان غوری ام
چون مبلغ شصت روپیه این جانب بر رحیم خان واجب الادا بود مبلغان مذکور
دام دام از مشار الیه وصول یافته بتصرف خود آوردم چنانچه دامی و درمی ذمه مومی الیه
باقی نیست اگر ثانی الحال دعوی نمایم عند الشرع باطل ست بنابران این چند کلمه بطریق
فارغ خطی نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ششم شهر رجب المرجب فقط

قبض الوصول مبلغ از سرکار منکه رحمت خان ولد همت خان جمعدار قوم
افغان ملازم سرکار نواب فیض الله خان بهادر ام چون مبلغ هزار روپیه بموجب وا
حضور در وجه طلب از تحویل موجی لال فوطه دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده
شد لهذا این چند سطور بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد بتاریخ
دوازدهم ماه جمادی الثانی **قبض حاضر ضامنی وصول** منکه شیخ محمد شریف
وغیره پیاده ها ملازم سرکار ایم مبلغ صد و بیست و پنج روپیه در وجه طلب خود باقی برادر
من ابتدای شعبان سنه ۱۲۰۱ هجری لغایت آخر شوال سنه الیه از تحصیل ٹپه جویلی چکله
بریلی از تحویل رام رتن فوطه دار وصول یافته در تحت تصرف خود آوردیم بنابران این
چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ دهم شعبان المعظم

قبض ہنڈوی منکہ شیخ کریم اللہ ولد کرامت اللہ ام چون مبلغ صد و شصت
روپیہ بابت ہنڈوی فرستادۂ ثناء اللہ از دکان شاہو کار بخشی رام وصول یافتہ
در تحت تصرف خود آوردم بنابران این چند کلمہ بطریق قبض نوشتہ دادہ شد کہ سند باشد فقط
قبض یومیہ داران منکہ میر احمد پیرزادہ یومیہ دار چکلہ بریلی ام آنچہ مبلغ دو روپیہ
راتنخواہ بابت یومیہ سنہ ۱۲۰۱ فصلی از سرکار براشرف خان تعلقہ دار ایی وغیرہ موضع
متعلقہ حویلی بریلی شدہ بودم تمام و کمال از مشار الیہ وصول یافتم لہذا این چند
کلمہ بطریق قبض الوصول نوشتہ دادہ شد کہ ثانی الحال سند باشد مورخہ سوم
ماہ رجب المرجب سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس محلکہ وکیل منکہ درگا پرشاد وکیل ملازم سرکار
خانصاحب خان محمد خان ام چون بتعہدۂ وکالت خان صاحب موصوف نوکر شدہ
ام اقرار آنکہ اگر ثانی الحال در تحویل چیزی یا دیگر امورات تفاوت رو دہد از عہدۂ آن جواب
گویم بنابران این چند کلمہ بطریق محلکہ نوشتہ دادہ شد کہ عند الحاجت بکار آید مورخہ چارم
شہر رمضان المبارک محلکہ حکم منکہ امیر اللہ ولد فقیر اللہ ام چون معاملہ این جانب
از شیخ رحمت اللہ در مقدمۂ قرض در پیش است آنچہ شیخ داد و میر احمد کہ حکم معاملہ
ما یان اند تصفیہ کردہ دہند و انفصال نمایند این جانب را قبول است از انفصال
مشار الیہمان یکسر مو تجاوز ننمائیم بنابران این چند کلمہ بطریق محلکہ نوشتہ دادہ شد کہ
بکار آید المرقوم ہشتم ماہ رمضان المبارک عاریت نامۂ زمین منکہ نور محمد خان
ولد شایستہ خان قوم افغان لودی ام چون دو بیگہ پختہ اراضی سکنی در بریلی بمحلہ

نعلبندان از محمد یار خان زمیندار و مالک بطریق عاریت برای سکونت گرفتم تا دمیکه
در زمین مذکور سکونت دارم دعوی ملکیتش نه نمایم و هرگاه مالک طلب کند واگذارم
و بجای دیگر سکونت اختیار کنم مگر قیمت عمله آنچه از روی واجبی چار مرد آدمی مقرر نمایند
بگیرم بنابران این چند حروف بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد المرقوم
سوم ماه شعبان المعظم **عاریت نامۂ حویلی** منکه رحم خان ولد کرم خان ساکن
بریلی شهر نوام چون حویلی خام دو کوٹهه مسقف به سقف چوب انبه و دو جفت در بند از
قادر خان که مالک حویلی ست برائے سکونت خود بطریق عاریت گرفتم هرگاه که روزگار
حسب دلخواه میسر آید حویلی خود تیار نمایم و حویلی مذکور بمالکش بگذارم هیچ عذر و حیله
بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادیم که سند باشد المرقوم
سوم رمضان المبارک سنه ۱۲۰۸ ہجری مقدس **آزادنامۂ غلام** در محکمه قضا اقرار صحیح و شرعی نمود
مخبر باسم و نسب خود احسان الله ولد هدایت الله بر این وجه که شریک نام غلام
سبز فام طویل القامت صحیح الاعضا ریش و بروت آغاز که از ورثه پدر خاص ملکیت
من ست غلام مذکور را برائے خدا بالطوع و رغبت خود آزاد کردم و بعد از من هیچکس را از
وارثان من بروئے حقے و دعوے نیست لهذا این چند کلمه بطریق سند نوشته داده شد
که سند باشد المرقوم سوم ماه شوال **عاق نامۂ پسر ناخلف** منکه رحمت ولد بڈها
سفیدباف ساکن بریلی ام چون از نوزگل پسر کلان خود ناراض و ناخوش ام و خدا ازوے
راضی مباد مشار الیه را از فرزندی خود عاق کردم و از حقوق و ورثه خود برون کردم

وبعد از من ورثه باو می رسد اگر دعوئے ورثه نماید باطل باشد بنابران این چند کلمه
بطریق عاقنامه نوشته شد که سند باشد المرقوم دوئم رمضان المبارک سنه فلان

قبولیت تعلقه منکه شیخ امام بخش مستاجر گماشته مرزا محمد بیگ ام متواضعات
متعلقه کهلپور بمقابله شش هزار و شش صد و پنجاه و سه روپیه جمع سال تمام بهمه
جهت بالعدد خام من ابتدای سنه ۱۲۰۱ فصلی لغایت آخر سنه الیه برضا و رغبت خود
قبول کردم اقرار آنکه رعایا را از حسن سلوک خود راضی و شاکر داشته در افزونی
مال سرکار و آبادی سعی موفور بکار برم و مبلغ مذکور فصل بفصل داخل سرکار نموده
باشم اگر خدا نخواسته آفت ارضی یا سماوی روی دهد موافق برنسبت پرگنات
قرب و جوار بعد تحقیقات آئین حضور مجرا بگیرم و اگر احیانا در میان فصل پاے
عزل بمیان آید سنه بندی حسب الخرج مجرا بگیرم المرقوم پنجم ماه ذوالقعده سنه ۱۲۰۸
هجری مقدس پته تشخیص از سرکار قول و قرار پته تشخیص باسم شیخ امام بخش
مستاجر گماشته مرزا محمد بیگ آنکه مشار الیه را متواضعات تعلقه کهلپور بمقابله مبلغ
شش هزار و شش صد و پنجاه و سه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت بالعدد خام معه
صرف و ابواب من ابتداے سال سنه ۱۱۹۲ هجری مقدس لغایت آخر سنه الیه از سرکار
مقرر و مفوض نموده شد باید که بحسن سلوک خود رعایا را راضی و شاکر داشته در توفیر
جنس کامل کوشد و مبلغ مرقومه فصل بفصل داخل فوطه خانه سرکار نموده باشد و دامے و درمے
بے سند سرکار بخرچ نیارد و اگر خواهد آورد مجرا و محسوب نخواهد شد بنابران این چند کلمه

بطریق پٹہ تشخیص نوشتہ دادہ شد کہ ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ نوزدہم
ماہ ذوالقعدہ پٹہ تشخیص باسم نوازی مقدم موضع ہردو آنکہ آنچہ در سال سنہ ۱۲۰۸
فصلی بموضع مذکور چنین و تردد سعی نماید پورج معہ خرچ نیشکر پنبہ باری سفہ تحریر بتاریخ
نوزدہم شہر ذی الحجہ سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس داخلہ باسم جعفر خان عامل پرگنہ
شیرکوٹ وغیرہ آنکہ مبلغ سی ہزار روپیہ بابت قسط چیت معرفت خان مشار الیہ در
تحویل ام رتن فوطہ دار داخل خزانہ سرکار گردید المرقوم پنجم شہر رجب المرجب سنہ ۱۲۰۸
ہجری مقدس داخلہ موضع داخلہ مبلغ بیست و پنج روپیہ از تحصیل موضع بہاری پور
معرفت ہٹو کوتوال داخل سیاہہ سرکار گردید تحریر بتاریخ چارم شہر شعبان سنہ فلان
سرخط مواجب باسم اخوند عزت اللہ آنکہ مبلغ پنج روپیہ وہشت آنہ ماہانہ
مقرر شد باید کہ در تعلیم برخوردار عزت علی و محبت علی ساعی و بدل باشند و مواجب خود
ماہ بماہ گرفتہ باشند المرقوم بستم ماہ رمضان المبارک سرخط مواجب اخوند
باسم اخوند شیخ امام الدین آنکہ مبلغ چار روپیہ وہشت آنہ کہ نصف آن مبلغ دو روپیہ
و چار آنہ میشود سوای خوراک و عیدی و آغازی و جمعگی و زمستانی در ماہہ مقرر نمودہ
شد لازم کہ در سعی تعلیم برخورداران احمد خان و محمد خان وغیرہ پرداختہ باشند و مواجب
خود ماہ بماہ گرفتہ باشد تحریر بتاریخ غرہ شہر رجب المرجب سنہ فلان سرخط مواجب
سائیس باسم کلو سائیس آنکہ مشار الیہ را برای خدمت تیمار اسپ بدر ماہہ دو روپیہ
سکہ حالی سوای خوراک نوکر داشتہ ام لازم کہ از کار و بار عہدہ خود ہوشیار باشد

واگر چیزے از تحویل خود گم کند جواب گوید واگر خود بے رخصت برود دو ماہہ وضعات

ضابطہ سرکار بدبد المرقوم نہم ماہ ذی الحجہ سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس **سرخط مواجب**

گاڑی بان باسم دوستے گاڑی بان آنکہ نام بردہ را بضمانت نورا گاڑی بان

بمواجب دو روپیہ در ماہہ بر چھکڑہ نوکر داشتہ شد لازم کہ بکار و بار چھکڑہ و خدمت

نزگاوان ہشیار باشد و اگر چیزے از عہدہ خود گم کند جواب گوید واگر بے رخصت

جائے رود دو ماہہ وضعیات ضابطہ سرکار ہذا المرقوم دوم جمادی الثانی سنہ فلان

دستک طلب از مواضع دستک باسم ہری رام مقدم موضع بھوانگلہ زر نوطہ

بابت باقی فصل خریف یکصد و پنجاہ روپیہ و دہ آنہ داخل نوطہ خانہ سرکار سازد تحریر

بتاریخ پنجم شہر صفر المظفر سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس **دستک راہداری** راہداران و

گذربانان طرق و شوارع بدانند یک بھنگی شکر تری و یک بھنگی برنج شکارپوری بحضور

حضرت میان صاحب میرود لازم کہ بعلت محصول راہداری مزاحم نشوند و از حدود

خود بسلامت بگذارند درین باب قدغن تمام دانستہ حسب المسطور بعمل آرد المرقوم

نہم ماہ رجب المرجب **ایضا دستک راہداری** راہداران و گذربانان طرق و

شوارع از بریلی تا رام پور بدانند یک من و بیست آثار سپاری و چہار من شکر تری برائے

خرچ شادی از بریلی تا برام پور میرود باید کہ بعلت محصول راہداری مزاحم نشوند درین باب

تاکید دانند فقط **چہرہ سپاہی** میرزا انور بیگ ولد مراد بیگ گندم رنگ فراخ

پیشانی گشادہ ابرو پیش چشم بلند بینی بریش و بروت آغاز زخم سنگریزہ بر پیشانی و دو خال

۶۵

متفرق بالای گوشۂ عارض جانب راست خال سیاہ بر بینی جانب چپ ملازم سرکار گردید

ایضاً چہرہ سپاہی رحمت خان ولد عنایت خان گندم رنگ فراخ پیشانی
پیوستہ ابرو و ریش سیاہ زخم شمشیر بر کلہ جانب راست و داغ چیچک متفرق بر پیشانی
جانب چپ بتاریخ بیستم ماہ رجب داخل ملازمت گردید چہرہ اسپ
رنگ دورکابہ چار سالہ سیاہ چشم شاہ گام داغ سنگریزہ بر کلہ جانب راست و داغ
سفید بمقدار برگ پان بر پیشانی زخم شمشیر بمقدار دو انگشت متصل سم بر پای راست
پیشین و داغ عین بر کفل جانب چپ چہرہ کمان کمان لاہوری سبز رنگ دو ٹانک بند
سرخ شنگرفی لاہوری چلہ ریشم سرخ و سفید بالاپیچ ہلال و در گوشہ خمدار قبضہ گرد
خوش آیندہ و یکسان ایضاً چہرہ کمان فرید آبادی سپید رنگ چار گوشہ
چارخم قبضہ باریک موم جامہ پوش چلہ ریشم سبز رنگ بالاپیچ ریشم سفید میدان سرخ زنجیر دار
کرشش یکسان چہرہ بندوق لاہوری دراز تنگ فلوس تیر کندہ چوب
حولائی میندہ دندان فیل قیدہ بان آہنین مسہ مسین بندتا
سیمین غلاف سرخ بناتی ـ فقط

تمت الکتاب بعون الملک الوہاب

رقمہ محمد عبد الرشید عفی عنہ

تاریخ طبع از بندهٔ ظلوم جهول غلام رسول ساکن عادگره عفی عنه

شکرِ خدا که از مددِ فیضِ کبریا	انشای دلکشا شده مطبوع خوشنما
خطش برنگِ خطِ رخِ گلرخان زیب	با حسن و خوبی آمده مقبول و دلربا
عبد الرشید کاتبِ زیبا رقم بشوق	حقِ کتابتش همه آورد خوش بجا
تصحیح او بکوششِ سعید شده تمام	تنقیح او بسعیِ کمال آمده ادا
تشریح بر حواشی و بین السطور هم	شد آنچنان که حل شده مضمونش جابجا
ای شائقان اگر فنِ انشا کامِ دل	این نسخه را بنقودِ دل و جان سزد بها

در سالِ طبعِ او ز محبت [تخلص شاعر ۱۲] شگفته شد

۱۳۲۱ھ

ما نا چه عمده طبع شد انشای دلکشا

اِشتہار

بر ضمائرِ خورشید نظائرِ تجارِ کتب وغیرہ مخفی و محتجب مباد کہ درین زمانِ سعادت اقتران بفضلِ ایزدِ منان کتابِ زیبا و خوشنما موسوم بہ **اِنشای دِلکشا** کہ اسم با مسمےٰ است و اوصافش از دیدنِ او ہویدا است اگرچہ سابقًا در مطابعِ مختلفہ منطبع گردیدہ بود اما اکنون بمزیدِ حواشئ عمدہ از مولوی محمد وزیر خطا صاحب ساکنِ گارہ و باز بایزادِ تصیح و تنقیح جدید از مولوی محمد عبدالرشید صاحب ساکنِ موضع عادلگڑہ کاتبِ کتابِ ہذا طبع کنانیدہ بموجبِ قانونِ بستم سنہ ۱۸۴۷ء در محکمۂ سرکارِ عالیہ رجسٹری کنانیدیم پس ہر کسے کہ بے اجازتِ ما قصدِ طبعش کند بعوضِ نفع نقصان خواہد یافت بلکہ ہر چند نسخہ کہ مطلوب باشد بارسالِ زرِ قیمتِ نقد یا بصیغۂ ویلیو پے ایبل از دکانِ نیازمندان طلب دارند. در ارسال دریغ نخواہد رفت فقط

۵

اگر عاقلی یک اشارت بست

العبد

سردار چھجو سنگہ جیون سنگہ تاجر کتب شہر پشاور بازار قصہ خوانی

بمسعود صانع مکین و مکان فضل و جلال زمین و زمان

انشای جامی

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مزین مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از انشای صحائف ثنای و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای وظائف درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه بر اسرار صنایع انشا اطلاع نیافته و بر اسرار منشیان فضیلت انتما بقدم اتباع نشتافته اما چون بضرورت حکم وقت و اقتضای حال رقعهٔ چند در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبهٔ اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود به معیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی از اجلهٔ مخادیم تمام عیار می نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و حضور گردد وفقنا الله تعالی بصدق النیة فی جمیع الامور و هو سبحانه علیم بما فی الصدور رقعهائی که بدر و الیشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبید الله بد الله سبحانه ظلال ارشاده نوشته شد

هر چند راه ذره بی روی راه نیست × کو خویش را وجود نبیند پیش آفتاب
تا در هوای او نکند عرض حال خویش × از فیض عام او نبر در وشنی و تاب × لطائف نیاز و شکستگی

وصحائف شوق ووابستگی بزمین بوسی خادمان آن درگاه وملازمان آن آستانه که پناه صادقان

ومنزلگاه راستان ست بموقف عرض رسانیده میشود والتماس التفات خاطر فیاض که واسطه

دولت دینی ودنیوی ورابطهٔ سعادت صوری ومعنوی ست میرود چه ظاهرست که نیازمند

مخلص را بجز ظل عاطفت کریمانهٔ معتکفان آن آستان پناهی نیست وبجز سایهٔ مرحمت باریافتگان

آن دولتخانه آرامگاهی نه سه ای خاک درت کعبهٔ ارباب ارادت × گر روی بسوی تو نیارم

بکه آرم × اطناب موجب سآمت ست وابرام شمرغرامت سلام الله وتحیاته ورحمته وبرکاته علیکم

اولاً وآخراً رقعه اخری سه سقیا لایام مضت مع جیرة × کانت لیالیها بهم اقمراحا × اهاعلی ذاک

الزمان وطیبه × ایام کنت من اللغوب مراحا × یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم × جام می

بردست وجانان در مقابل داشتم × قصه کوته گر بشمول فیض پیری فروش × بود حاصل هر تمنائی

که در دل داشتم × نیاز وافتقار عجز وانکسار بموقف عرض رسانیده میشود وملتمس آنکه دورماندگان

درمانده را بالکلیه فراموش نگردانند وگاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشهٔ خاطر

منیف بگذرانند سه ای بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر × زانکه دست حاضران از غائبان

کوتاه نیست × زیاده ابرام شرط ادب نیست سلام الله ورحمته وبرکاته علیکم اولاً وآخراً رقعه

اخری سه سلام علی عاکفی منزل × بحل من فاق کل الانام × سلام علی طائفی کعبته × لسطوا فهاثم

حج الکرام × چون تکلف در ابلاغ سلام وتصلف در اظهار شوق وغرام شیدهٔ اهل ناموس

وشیمهٔ ارباب نام ست لاجرم خاطر فاتر در اقدام براین مرام رخصت نداد مصرع دیوانه

چه داند روش عقل وسداد × توقع آنکه گاه گاهی از حین زمین بوسی عتبه علی وطا تها تحفهٔ السلام

والتحیة حق نیازمندی گذارند ودورماندگان درمانده را از گوشهٔ خاطر فرو نگذارند سه

ای مرغ شاخسار عنایت که دسبدم × از گلشن وفا رسدت نکهت وصال × خوش

می پری بلند فراموشیت مباد × از حال ما که بسته پریم وشکسته بال × مرادات حاصل وسعادات

متواصل باد والسلام والاکرام رقعه اخری ابقاکم الله تعالی الی یوم الدین والی انسالکم اخلاص المحبین

المشتاقین چون قلم بر داشتم واندیشه گماشتم که حرفی چند از مقولهٔ مکاتباتی که یاران نویسند
و دوستداران فرستند بنویسم حکایت خبر شکایت فراموشی خدمتش در دل نگذشت و قصهٔ خبر غصهٔ بی التفاتی
وی در خاطر نگذشت نه هرگز نیامه فراموشان گمنام را نام می برند و نه برشحه خامه خام طبعان بی سرانجام
پیغام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاهل از مقتضیات طریقهٔ محبت و ودادست یا تحاشی از اضاعت
بضاعت کاغذ و مداد که داشتم این گمان که شادم نکنی × کاری چو زمانه بر مرادم نکنی × مسفی ما منی
التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کمینه را مشرف دارند و از احوال ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت
مخدومی ارشاد مآبی ولایت انتسابی ملاذی ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المحبین المریدین
آنچه در وقت گنجد اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید ع نی دولت آنکه دیده رویش
نگرد × نی قوت پا که ره بسویش سپرد × ای کاش رساند سخنی قاصد از و × تا یک نفس بگفت و گویش
گذرد × والسلام رقعهٔ اخری سلام الله و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طیبات منبعث
از کمال اخلاص غایت اختصاص مطالعه نموده شوق و غرام تقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب بت تصویر
فرموده نیازمندی این کمینه را بسائر عزیزان تخصیص فلان فلان برسانند چون این فقیر از آن حضرت پرست گناهش و آنکه
بر ده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود ع نگویمت که سلامم بآنجناب رسان × نیاز ذرهٔ مسکین بآفتاب
رسان × دلی ز ورد و چشم نم رسیدهٔ من × بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان × دولت دو جهانی و
سعادت جاودانی محصل باد ع عجبت لمن هواک کیف اصطباره × و من شاق ذکراک کیف قراره ع هر دیده که روی
بجمالت نگریست × چون از تو جدا ماند چراغ خون نگریست × هرچند که بیتو زیستم حیرانم × زانکس که رخ تو دید و دور
از تو بزیست × از آن بار که این بیدست و پا را دولت پابوس شریفه دست داده لیده بدست برو فرق
از پای افتاده همگی همت متوجه آنست که بروجهی که توان ع مشیا علی الوجه بل مشیا علی الراس × روی افتقار
بخاک آستان رساند و سر افتخار بر آسمان فرساید اما نه آن کیمیائیست که در وجه هر گدای واماندهٔ نشید و نه توتیای
چشم هر خواب آلوده بیند ع آن خاک در که سرمهٔ اهل البصیرت ست × خاشاک کحل دیدهٔ هر بی بصر شود
و مع هذا رجا بشمول کرم بی انتها علی الاطلاق من یبتدی بالنعم قبل استحقاقها آنست که شاید لمن

انفیت عنقریب رواز قناع غیرت واتناع بکشاید وازردای تتق غیب علی احسن الوجوه جمال نماید

ه اگر شاخ صبوری ببر آید چه عجب ٭ در محنت دوری بسر آید چه عجب ٭ چون دل که خلاصه وجود آنجاست

تن نیز اگر براثر آید چه عجب ٭ اخذتم فوادی وهو بعضی فما الذی یضرکم لوکان عندکم الکل اطناب

از حد میگذرد ظل عالی بر مفارق ادانی واعالی ابد الآباد ممدود باد رقعهٔ اخری اظهار شوق

وعرام بتقبیل تراب اقدام خدام سدهٔ سدره مقام قدوهٔ انام ملجاء خواص وعام مد الله تعالی ظلال

جلاله الی یوم القیام نه حد این فقیر مستهام ست لاجرم طی آن مقال کرده روبقبله تضرع وابتهال آورده میگوید

ه نامهٔ شوقم دران حضرت بخوان نامم مبر ٭ زانکه می ترسم بر آن سمع شریف آید گران ٭ چون شوی

سیراب فوج موج آن بحر حیات ٭ تشنگان تیه حرمان را بخاطر بگذران رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز مندی و

شکستگی شرح تعلق وبستگی بزمین بوسی عتبهٔ مجلس شریف وموقف منیف خادمان آن آستانه وملازمان آن دولتخانه

عرضداشت آنکه جناب مخدومی ترک مجاورت کعبهٔ جان ودل کرده بودند وروی مسافرت در قبلهٔ آب وگل آورده

چون قدر نعمت قرب ابعاد از زوال آن دانسته اند وقیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این

رباعی را که ه عمری اشکی ستودم خود را ٭ در شیوهٔ ضمیر ستم خود را ٭ چون هجر آمد کدام صبر و شکیب ٭ المنته

لله آزمودم خود را ٭ ورد زبان ساخته میل مراجعت نمودند وبصوت انحطاط در سلک سائر عزیزان

عزیمت معاودت فرمودند شک نیست که گرد این تشویر را باستین گرم از چهرهٔ حال ایشان خواهند افشاند

وزنگ این خجالت را بصیقل عنایت از آئینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود واین گستاخی بنابر فرمودهٔ ایشان واقع شده و

الا ه چه یارا سهارا که رخشنده مه را ٭ سفارش بخورشید انور نویسد ٭ همین نعت وقدر اولبکه خود را ٭ در نحضرت

از ذره کمتر نویسد ٭ حق سبحانه نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد ودوران را از بهرهمندی نزدیکان محظوظ بسهاله

والاکرام رقعهٔ اخری نیاز ودلخستگی وعجز وشکستگی بموقف عرض رسانیده میشود که شوق وعزم پابوسی خادمی

کرام زیاده از آنست که بتقریر زبان وتحریر بنان بیان توان کرد مجمل احوال اینجا آنکه کشتی در گرداب اصحاب کشتی در غایت اضطراب

ه اگر شرط همت عزیزان بوزد ٭ یکی کج بساحل بجائی برسد ٭ ظل مکارم بر مفارق اکارم واعالی ممدود باد رقعهٔ

اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار وایجاز معروض خادمان آن آستانه وملازمان آن دولتخانه آنکه خدمت

مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده باخر چنان معلوم شد که سفر ایشان
باجازت نبوده و از آن حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و پراگنده اند حالا عزم مراجعت جزم کرده
وردی توجه بدانجنت آورده ازین مهجور ستهام بمبالغه تمام توقع اعتذار ری و تمنای استغفاری میداشت
کرده در گردن بصد خجلت ردی + عذر میخواهم ز جرم اولی ٭ پیش فضل عام آن شاه کرام ٭ عذر
من باشد فضولی والسلام رقعهٔ اخری ٭ هر چند دلم طناب تدبیر تند ٭ بر خاک درت خیمهٔ امید زند ٭
بازی بجهد طناب تدبیر مرا ٭ از هم بدر د خیمه بهم در شکند ٭ نزدیک نمود و در نمی نمود که دوران دولت
پابوس نزدیکان دست دهد اما چه توان کرد ٭ فرشته است برین بام لاجورد اندود ٭ که پیش آرزوی
عاشقان کشد دیوار ٭ رجا بکرم الٰهی و فضل نامتناهی واثق ست که وصال بهنده الامنیة قبل حلول المنیة
میسر گردد ٭ میرود بندهٔ درمانده ولی تا نرید ٭ نیت آنکه درین راه بجائی برسد ٭ حق سبحانه تعالیٰ نزدیکان را
از محنت مفارقت دوران دور دارا دو دوران را از دولت مواصلت نزدیکان مسرور والسلام رقعهٔ
اخری ٭ ای بی سببی عهد وفا کرده دگر ٭ پیش تو وفا بعهد عیب ست مگر ٭ یاران رفقای تو دو صد خسته جگر ٭
از بهر رضا تند مرو باز نگر ٭ و اعتقاد این ضعیف بلطافت مزاج شریف آنست که هر جا باشد از تفرقهٔ عزیزانی که
محروم و مهجور مانده اند متاثر خواهند بود و هیچ جا جمعیتی چنانچه باید رو نخواهد نمود چنانچه بر عزیزان آنجا
ترحم کرده اند فقیران اینجای را نیز به تشریف قدوم سرفراز گردانند تا آنچه مصلحت وقت باشد
مقرر گردد از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی نماید مجاری احوال بر وجهی که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد
واقع باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ٭ آورد صبا نامهٔ مشکین قمت ٭ شد روضهٔ جان تازه ز رشح
قلمت ٭ من مرده جواب آن تیم لبیک مرا ٭ انداخت درین ورطه کمال کرمت ٭ بعد از عرض نیاز عرضداشت
آنکه داعی را داعیهٔ آن بود که عنقریب در سلک زمین بوسان آن آستان ولایت نشان لازالت قبلة لتوجهات
ارباب الطلب والعرفان انتظار یابد اما بواسطهٔ برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت
حضرت باری عز شانه آنست که در اوائل بهار این سبزهٔ امید دمیدن گیرد و این شگوفهٔ مراد شگفتن پذیرد زیاده
ابرام شرط ادب نیست مرادات دو جهانی حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

حق سبحانه تعالی ظل رافت وسایهٔ عاطفت حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی را بر مفارق عالمیان
ممدود دارادو ارکان دولت را در مستقر عزت توفیق رعیت پروری ومرحمت گستری رفیق گرداناد لعده چون
ملاحظه شریف مشتمل بر نوازش رعایا واستمالت عموم برایا ومنطوی بر تدارک وتلافی ناپاکان وقمع وقلع بی باکان
بسمع جمع فقیران وشکستگان رسیده همه یکدل ویک زبان دست تضرع وابتهال برداشته بدعای دوام
دولت اشتغال نموده وینمایند رجاء واثق ست وامید صادق که بهمین این نیت وبرکت این عزیمت روز
بروز فتحهای تازه ونصرتهای بی اندازه میسر گردد ومرادات دینی وحاجات اخروی بحصول انجامد ٥
حق ز شاهان بغیر عدل نخواست * آسمان وزمین بعدل آراست * سلطنت خیمه ایست بس موزون *
کش بود راستی وعدل ستون * گر نباشد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه بی ستون برپای * یارب این خیمه
سعادت مند * زین ستون تا بحشر باد بلند * زیاده ابرام شرط ادب نیست * توفیق رفیق وسعادت زیادت
باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ٥ ثنای شاه جهان فرکشب نشینان باد * دعای دولت او ورد
صبح خیزان باد * بهر طرف که کشد تیغ یک سوار چو مهر * سپاه خصم چو انجم ز بیم گریزان باد * چون نوازش نامه که از فتح
آن نسیم ظفر می وزید واز نشر آن شمیم نصرت می دمید افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلت برداشته وکلاه
گوشهٔ قدر ومنزلت شان باوج عزت وذروهٔ کرامت برافراخت روی تضرع وابتهال بسجدات شکرگزاری
بجا آوردند وزبان حال ولسان مقال بوظائف ستایش وسپاس داری کشادند ٥ شکر خدا که شام امید زمانه را
صبح طرب ز مطلع عز وشرف دمید * هر ناوک دعا که کشادند اهل راز * از بازوی نیاز همه بر هدف رسید * رجا
بنفحات لطف الهی ورشحات فیض نامتناهی آنست که دولتخواهان آنحضرت هر روز شاخسار فتح غنچهٔ مراد دیگر چهره کشاید
واز جویبار ظفر نهال مقصودی دیگر سرسبزی نماید ٥ هر طرف همت او رای سفر خواهد کرد * نصرت وتائید رفیق سفرش
خواهد بود * هر کجا صولت او کوس غزا خواهد کوفت * فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود * ظل رافت سایهٔ عاطفت
ابد الآباد ممدود باد رقعهٔ اخری ٥ نامهٔ کز جانب سد نشور اقبال منست * مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست * ذره
سان جانم هوادار سیت آن خورشید را * دیدیک بیک ذرات عالم شاهد حال منست * چون عنایت نامه همایون مبنی از ازدیاد دولت
روز افزون بود خاک نشینان آستان عجز ونیاز را سرفراز گردانید وکلاه گوشهٔ قدر ومنزلت شان باوج عزت وذروهٔ

گرامت رسانید همه یکدل و یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی قیام
نموده رجا بکرم الهی واثق ست و امید به شرائف نامتناهی صادق که عنقریب فتحهای تازه و نصرتهای
بی اندازه دست داده عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردد امیدوار چنانم که منعطف گردد * عنان
عزم بزودی بمستقر جلال * رسد شکارکنان شاهباز دولت شاه * تدرو نصرت و تیهوی فتح در چنگال *
والسلام والاکرام رقعه اخری باز صبح طرب از مطلع امید دمید * نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید * نامه بسته
سر آمد ز مراد دل من * حاصل نامه مرادی که دلم میطلبید * فتح را کرده چو نافه سر آن نامه هنوز * به مشام دل و
جان رائحه فتح رسید * هر که را بود پر از گوهر اخلاص درون * چون صدف شد همه تن گوش چو آن مژده شنید *
چون ملطفه شریفه مبنی از فتح و نصرت جاوید بخاک نشینان شاهراه انتظار رسید مژده آن فتح ارباب
هر فتوح ساخته و مرهم خاطر مجروح شناخته زبان حال و لسان مقال بشکرگزاری مهیمن متعال کشادند
لله الحمد هر آن نقش که خاطر میخواست * آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید * خار هر کید که بدخواه براه تو نهاد *
خنجری گشت که خود در جگر او بخلید * حاصل دعاء مخلصان دولتخواه و خلاصه بدعای اعیان بی اشتباه آنست
که هر روز فتحی نو بکسر مخالفان ضم روی نماید و نصرتی تازه با فترت معاندان منضم چهره دهد بهم
جامی ز اخلاص کنند همره باد * سوی تو فاتحه فاتح الابواب مزید * ظل رأفت و سایه عاطفت ابدالآباد باد رقعه
اخری چند بوسم دست و پایک یار یار را * فرخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را * یار گر طعن فرامشکاریم
زرد و نیست * زانکه یا یادش فرامش کرده ام اغیار را * خواندمی طومار غم بی او ولی چون شد مرا * نامه اش
تعویذ جان طی کردم آن طومار را * اضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از فحوای نامه عنایت آمیز
و مضمون صحیفه محبت انگیز بجاذبه شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده * نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف
عرض رسانیده میشود و شوق آرزومندی بدولت دست بوس خداوندی زیاده از آنست که بتقریر زبان و
تحریر بیان توان کرد * دیده ام آزار زان رخ دور میخواهم دلم * یا دهم بیرون الشرح دوری آن راز را * لیک نازک باشد
آن خاطر ندانم چون کنم * درج در گفتار کم درد دل بسیار را * ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان آنحضرت را حسب الامکان
از مکاره مصئون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد * بنده جا دعای او که نابد

زدست خدمت زرین بود عاگویان خدمتگار ٭ چون او نامرادان آمد و همواره باد ٭ بر مراد او مدار این گنبد دوار ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سپاس یاد داستان از آن دلستان بیار ٭ جان را نوید دل خوشی جاودان بیار ٭ چون کرده است اقامت آن شاه جان بمرو ٭ مردی حدیث از لب آن شاه جان بیار ٭ عنان شوق و آرزومندی بر کاب بوسی حضرت خداوند که همواره فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال باد و عنان سعادت و بهروزی در کف دریا نوال او نه چنان از دست رفته که بازوی طاقت و توانائی و نیروی مصابره و شکیبائی امساک آن تواکرد لاجرم گستاخی نموده تسلی خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند مبنی از طرفی از آن و سطری چند شعر بشطری از آن نگاشته خامه نیاز و اخلاص قمرزده قلم افتقار و اختصاص میگرداند چو لب بسته نیستم همچون دوات ٭ که چون خامه بالا وکشایم زبان ٭ کنم نامه را محرم راز خویش ٭ نهم راز دل را دلی اندر میان ٭ هر روز و هر شب ورد زبان دلریشان و الیش همیشه اندیشه دولتخواهان نیک اندیش از درگاه واهب العطایا علی الاطلاق من غیر سابقة یا استحقاق مقبل استحقاق فیها انست که لا یزال رایات دولت شان و عظم جاه و اقبال آنحضرت را از طوارق حدثان مصون و از بوارق بلوای مامون در سایهٔ رایت نصرت سرفراز دارد و آوازهٔ کوس ظفر آثار گوش جهان پر آوازه نموده و السلام والاکرام رقعهٔ اخری صبا از مردمی آید فدا لیش باد جان من ٭ که میگوید حدیث مردی از جانان بمان ٭ رجانان نامه بل کز مسیحا نسخهٔ واصلی در دل بیمار و جان ناتوان من ٭ نامه کز عنوان آن نفحات صبح سعادت فایح و منشیه کز مضمون آن لمعات آفتاب عنایات لایح مبنی بر انتظام سلک جمعیت و زمین بوستان ساحت مجلس همایون شعریانه بادعواد حشمت باریافتگان بارگاه دولت روزافزون بود مشام امید محرومان کلبهٔ فراق معطر ساخت و دیدهٔ انتظار مهجوران وادی اشتیاق را منور گردانید منت ایزد را که از نزهتگاه لطف و جمال ٭ خاطر غمدیده را سرمایهٔ شادی رسید ٭ از سر البستان شاهی کشور جاه و جلال ٭ تحفهٔ زندانیان نشو آزادی رسید ٭ اضعاف مضاعف آن معاطفه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانید میشود و تخفیف تصدیع برین دو بیت اختصار کرده می آید امیدوار چنانم که فیض فضل ازل ٭ همیشه کام ده شاه کامران باشد ٭ بقدر دولت او خلعتی بیار اید ٭ که عطف دامن او ملک جاودان باشد ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری باسم سبحان قاصد ز مرو قصهٔ آن دلستان رساند ٭ مردی حدیث

از لب آن شاه جان برساند × دل را امید خرمی پائدار داد و بجان را نوید بیغمی جاودان رساند × عنایتهای
تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان حضرت خلافت پناهی که مظهر اوصاف الهی و مصدر الطاف
نامتناهی اند نسبت باین دعاگو و دعاگویان یکدل و یکرویی بظهور می پیوندد و هر آئینه رابطه استدامت دولت
و واسطه ازدیاد جاه و حشمت و جلال خواهد بود ﴿ چو شاهان خاطر درویش جویند × فزاید قدر و جاه خویش جویند
فروغ تاج شاه معدلت کیش × بود از گوهر اخلاص درویش × ز درویشان چو حرفی میگذارم × زبندانی
که قصد خویش دارم × من و لاف چنین هیهات هیهات × قوی شرمنده ام زین نفی و اثبات × بس است
این جاهم از درگاه ایشان × که باشم خاک بوس راه ایشان × حق سبحانه تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز
فتحها و نصرتهای گوناگون روزی که از ساعت بساعت بدولتها و سعادتهای روز افزون
برساناد بمحمد و آله الکرام علیه و علیهم الصلوة و السلام رقعهٔ اخری ﴿ از نور ازل دولت منور بادا ×
اسرار ابد بروی مصور بادا × بی آنکه عنان عزم تابی هر سوی × ملک همه عالمت مسخر بادا × بر ضمیر منیر دولتخواهان
آنحضرت که آئینه صواب نمای دینی و دنیوی مرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنوی ست روشن خواهد بود
که چون حضرت ذو الجلال و الاکرام از آغاز بانجام همه مطالب ایشان را بی آنکه تهیهٔ اسباب ظاهری و باطنی را در آن مدخلی
تمام توجه باشد میسر ساخته است و بواسطهٔ حسن نیت و صفای طویت که نسبت با عموم خلائق دارند بسی
خلائق را از اطراف و اکناف را مسخر گردانید امید واری چنانست که بمقتضای قضیهٔ نقل اَحْسَنَ اللهُ فِيمَا مَضَىٰ كَذَٰلِكَ
يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ ﴿ وقت لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و زمان استقبال در تحول احوال با ماضی موافق صبر
در امور مطیه ظفر ست و استعجال در آن مظنه خطر حق سبحانه تعالی عساکر منصور را با ظفر همعنان دارد و از خطا
و خطر در امان و السلام و الاکرام رقعه اخری ﴿ چنین که یار مرا روی خوب خوی نکوست × عجب مدار که گردند
دشمنان همه دوست × ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتش بسپاه × چو کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست × نامهٔ مجلا ز مصالحی
متضمن مصالح امور انام صحیفهٔ مشعر بموفقیتی مرفق کافهٔ خاص و عام از ساحت مخیم جاه و جلال و معسکر دولت و اقبال حضرت خلافت پناه
سلیمان دستگاهی اَعَزَّ اللهُ تَعَالَىٰ اَنْصَارَهُ وَتَضَاعَفَ مُلْكَهُ وَاقْتِدَارَهُ به خاک نشینان آستان عجز و نیاز و
افتقار که فِي اٰنَاءِ اللَّيْلِ وَاَطْرَافِ النَّهَارِ که بدعاگویی دوام دولت و خیر خواهی ارکان ملک و

بلت میگذرانند رسید کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانند همه یکدل و
بکزبان بوظائف شکرگزاری قیام نموده و قواعد منت و سپاسداری کار فرموده میگویند. وهو الاجابة
خسروا قاعدهٔ عدل فزون کن که ز عدل * عرصهٔ ملک تو هر روز فزون خواهد شد * فتح و نصرت ز خدا خواه
که بی منت خلق * مدعی گو همه شیر است زبون خواهد شد * لا زال دولت موافقان در معرض ازدیاد باد
و گردن مخالفان در ربقهٔ خضوع و انقیاد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری باسمه سبحانه بر ملاطفه
از انتظام امور ملک و ملت والتیام مصالح کارهای دین و دولت بدعاگویان مخلص و دولتخواهان مختص رسید
زبان به ثنا و دست بدعا کشاده گوهر شکرگزاری سفتند و بلسان خیرخواهی گفتند شکر خدا را که
بعون ازل * شد بصفا جنگ و خصومت بدل * بنی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح
خیر * آنکه زدی دم ز شقاق و شقاق * می سپرد راه وفا و وفاق * اینهمه خاصیت عدلست و داد * دین
فرزند تو از عدل و داد * معدلت شاه گرانیسان بود * فتح ممالک همه آسان بود * باد بقا شاه جهان
بکام * تا بود امکان بقا والسلام * رقعهٔ اخری عنایت نامهٔ موجب سربلندی و مثمر سعادتمندی
از توجه لوای نصرت شعار بجانب آن دیار بمخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یک روی رسید
خلوت سرای دل را رفت و روب داده دیدهٔ امید بشاهراه انتظار نهاده نغمهٔ غمخانهٔ فراق و ترانهٔ اشتیاق ایشان
انیست که مبارک ساعتی کان مه بشهر آکند منزل * رود صلش سرفراز و جان باقبالش بنازد دل * چه حاجت
اختیار ساعتی سعد از برای او * که ساعت را سعادتها بود از مقدمش حاصل * در مطاوی عنایت نامه
استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر ماه صفر بآن اشتهار یافته است رفته بود همان تواند بود که بعضی
از مفسران آیه یوم نحس مستمر را که در کلام مجید واقع شده است بچهارشنبهٔ آخر صفر فرود آورده اند
پوشیده نماند که نحوست آن روز نسبت باصحاب شقاق و شقاق است که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و
نکال هلاک گشتن و استیصال ایشان در آن روز بوده است اما نسبت بارباب شفا و وفاق که انبیا و تابعان
ایشانند در غایت مبارکی و فرخندگی ست چه کمال قوت و غلبه و نصرت ایشان در آن روز شده
ع بر دوست مبارک ست و بر دشمن شوم * چهارشنبه صفر اسالین بادر سه شنبه صفر یارسین رجای اثق

که همچنان سه شنبه پارسینه دخول درین شهر و ولایت بملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهار شنبه

نیز مبارک و فرخنده و میمون آیاد بر بنده گوش زیب انشان قدر ترا * فراغت ست زحکمی که ز فضول ...

باختیار انجم چه حاجت ست آنجا * که آفتاب ببرج شرف نزول کند * حق سبحانه و تعالی دولتی از حد ادراک

افزون و سعادتی از احاطهٔ انجم و افلاک بیرون کناد والسلام والاکرام رقعه اخری آمد مرغی

برگ گلی در منقار * بر وی خطی از سنبل تر کرده نگار * مضمون خط آن کای خزان دیده گیاه * خوش باش

که از تو یاد کرد ابر بهار * و رشحات اقلام دبیران عالی مقام که سدهٔ ایشان لازال ملثما بشفاه اعاظم

والسلاطین که سرچشمهٔ حیات لب تشنگان وادی حرمان و سرمایهٔ آبحیات سرگشتگان بوادی البعد

هجرانست فی یوم اسعد ساعات باین فقیر حقیر قلیل البضاعت رسید روضهٔ جان از حضرتی تازه و حدیقهٔ

جان از انضرتی بی اندازه بخشید بر حصول این دولت و وصول این سعادت وظائف شکرگزاری مراسم منت

وسپاسداری بجا آورده شد و تخفیفا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار کرده آمد سایه

بر تاجوران شاهجهان سر بادا * بر فرق زمانه سایه گستر بادا * آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست * ما بنده

و شاه بنده پرور بادا * رقعهٔ اخری نامه سبحانه بنام ایزد زهی منشور شاهی * با یادش عالگویان مباهی * بنام بنده

در قید غم بند * خط آزادی آید از خداوند * عنایت نامهٔ میمون بانواع عنایات مشحون در اشرف ساعات و

اطیب اوقات خاکساران وادی وفاق و بادیه پیمایان بوادی اشتیاق را سر ذلت باوج عزت

افراشت * بدست مرحمت از خاک برداشت * بایستی این حقیر فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بوی

بلکه بجوی قدم از سر باز نشناخته طریق ملازمت بپیمودی اما بواسطهٔ عجز و بی اختیاری و بی قدری و بی اعتباری خود را

در معرض این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمیدارد و الا غلیات شوق و نزاع و جذبات تعطش و التیاع بزمین بوسی

عتبهٔ سپهر مرتبت نه بمرتبه ایست که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد در جلوه اتی ست که عنقریب

قریب بجیب عز شانه لطیفه که متضمن این امنیت و مفضی بفراغت از هجوم شدائد اخران و هموم از مکمن البطون

بظهور آورده مشتاقان آرزومند را پیش از پیش از مضیق دوری و تنگنای مهجوری نگذارد انه علی ما یشاء

قدیر سخن دراز کشید و نوبت باقامت دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق سعلی

تیسیر الطریق میسر باد و حال و مآل ارباب وفا و وفاق علی احسن الوجوه مقدر و السلام و الاکرام رقعهٔ
اخری بعد از تجدید وظائف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامهٔ عنبرفشان بنان عظیم القدر کبیر الشان انامل
شریفه تحریک این رنج فرموده اند و فراموشان زاویهٔ خمول را برشحهٔ قلم یاد آورده و دعائی که بوده به ولای
مضاف و عجب وسایل کز اخلاص صاف و جوفانی بود بنده در دعا و اخلاص گنجد و در ولای یا
بود خواهشی از شوائب سلیم و دور تافته از تقدیر و علیم و نثار مخیم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال میگردد
همواره از حضرت واهب العطایا بحکم اسرع الدعاء اجابةً دعوة غائب لغائب با دل حاضر میل
خاطر ارکان دولت بر رعایت رعایا و برائت ساحت همت از ظلمت ظلم بر برایا که سعادت دینی و دنیوی
باکمال آن منوط ست و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال بآن مشروط مسالت میرود و مسمع اجابت مسموع
باغیار استجابت مشفوع و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعهٔ ولد مولانا
فقیه الدین چنانچه بود معلوم ایشان نشده عجب حالتی که نابکاری پریشان روزگاری نماز خفتن بشمشیری برهنه
در میان جمع مسلمانان در آمد یکی را فرق بشگافت چنانچه بهلاک انجامید و یکی را سر دست ببرید و دیگری را از پنجه
معیوب ساخت و سنگ و چوبی که معاونان وی زده اند حساب آن نا خدا تعالی رسیده اند و با وجود آن چنین استماع افتاد
که گناه بجانب فقیران هند که ایشان نیز بجانب مخدوم زادهٔ عالمیان تیر انداخته اند خدای تعالی آگاه است که هر چند
تفحص کرده شد هیچکس کمان برداشته و نه تیر انداخته فعل شنیع از ایشان صادر شده است برای خود مفتری ساخته
عجیب از ارباب فراست و کیاست ست که امثال این کذب و افترا گوش کنند و تفحص نمی نمایند و مستحق سیاست را
بسیاست نمیرسانند و اگر ایشان را چنان معلوم شد که گناه فقیران ست مهر سیاست که دیگر حکم رو دراستاده اند
ه دوران غافل نشد بار است هنوز ه با ماور بند شور و غوغا ست هنوز بدلی جرم بر بخیت خون ماخته دلان ه
این طرفه که جرم از طرف ماست هنوز ه چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین شکایت گونه نوشته اند
مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز هیچکس از وی برین قاعده نقل نکرده هم درین
کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معامله ها را بدین راستی رسد که امیر شاه حسین
مبر سعفال با گناه وی همین ست که در قضیهٔ ولد مولانا فقیه الدین میل بدان جهت نکرده و هیچ خواست

که موجب راستی تحقیق کند میسر شد حق سبحانه تعالی همگنان را شفقتی و مرحمتی بر مسلمانان روزی کناد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری که دعاهای که بر لب نارسیده * نوید قبولیتها شنیده * تحیاتی که با آن ست روشن
خروج از عهدهٔ حیا با حسن مهر صباح و مسا همراه شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان فخیم جاه و
جلال و سعادتمندان معسکر عز و اقبال رسانیده میشود و چون شرح آرزومندی و اخلاص از توهم
تکلف و ریا عاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهربینان خودنمائی جاری
نی لاجرم سر آن باب کرده شد که نزدیک سلیمان پا شد از مور * حدیث شوق و اخلاص از ادب دور بر پیش
خور که اهل روشنائیست * هواداری ز ذره خودنمائی ست * بجز امینی ندارد از گدائی * که گوید در دل شبها دعائی
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری که آسیب صرصر اجل ناگهان رسید * بر نارسیده میوهٔ از شاخسار ملک * یارب
مباد سایهٔ سرو جلال و جاه * تا نفخ صور منقطع چو بیار ملک * اجر و مثوبت از باب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت
نمیتواند بود و اشد مصائب و اصعب نوائب مفارقت اولاد ست که قرة العیون و ثمرة الفواد اند رجا بشمول
کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آنست که اجر و مثوبت آنحضرت را درین مصیبت امتداد دولت جاودانی باشد و ازدیاد
سعادت جاودانی والسلام والاکرام رقعهٔ اخری که آمد خبری که مهر سنبل دوست * بر سوختگان بسوخت
گوئی دل دوست * هرگز نبود آرزوی خسته دلان * زان بیش که نزدیک شود منزل دوست * شوق و غرام
مشتاقان مستهام بخاکبوسی سدهٔ جاه و جلال و عتبهٔ عز و اقبال آنحضرت نه در ان درجه است که برشحهٔ خامه
شرح آن توان داد یا در طی نامه نشر آن توان کرد لاجرم سر آن باب کرده بمراسم دولتخواهی و وظائف
دعاگوئی قیام می نماید که برتاجوران شاه جهان سر بادا * بر فرق زمانه سایه گستر بادا * آوازهٔ بندگی و
شاهی تا هست * پاینده و شاه بنده پرور بادا * چون شاه تفقد بگدائی بکند * و ز لطف نظر به بینوائی بکند
از دست گدای بی نوا ناید هیچ * جز آنکه بصدق دل دعائی بکند * حق سبحانه و تعالی خاطر دولتخواهان
آنحضرت را بر رعایت رعایا و شفقت بر عامهٔ برایا زیادت گرداناد و آنرا درین جهان سبب امتداد دولت
و در آن جهان جهت ازدیاد سعادت داراد والسلام والاکرام وله مد ظله العالی که ای مسلم تر از مسلمانی
کام و اسلامیان سلامت لست * سویت ارکان خمسهٔ اسلام * مقرر ستم بغیر رکن نخست * کان با جانم آن جهان ایمن گشت

که جدائی از و نتوانم گفت * دادند کسان مژده که آن جان جهان * شد چاره گر درد آشکار و نهان * جانها

به نثار پای آن مژده دهان * هر جا که گشایند باین مژده دهان * لا یزال خاطر دولتخواهان به نیتهای

خیر مشحون باد و نیتهای ایشان با عملهای صالح مقرون و عملهای ایشان از محیطات سمعه و ریا مصون

و مامون در بنول الصحیفه بنیاد ایران رقوم فضل پر عنوان رموز لطف در مضمون بد عاگویان دولت روز افزون

رسید حسن ادب بادای آن جز بادای وظیفه دعای رخصت نداد لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد و السلام

و الاکرام **رقعهٔ اخری** ای آمد از ره قاصدی باد و نوازشنامه * سوی درویشان ز خسرو کام بخش و کامیاب

چون رسد منشور عزت ز آسمان قدر و جاه * خاکیانرا جز دعاگوئی چه یارای جواب * هر کجا آمد سپه باشد

علی رغم حسود * فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب * ز بارگاه خلافت پناه شاه رسید *

نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب * چه حد من که نگارم بلوح اندیشه * بجز وظیفهٔ رفع دعا بجای جواب

لا یزال ذو الجلال و الافضال همم خاطر اولیای آنحضرت را از نوازل دهر مصون و از زلازل قهر مامون در مقر

شوکت و جاه مستقر دولت تیقظ و انتباه بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت معدلت گستری مصروف

و مشغوف داراد بالنبی و آله الامجاد و السلام **رقعهٔ اخری** ای شرفنامهٔ ز آفتاب بلند * سوی ذره

بی سر و پا رسید * ز تشریف آن مکرمت ذره را * سر فخر بر چرخ والا رسید * چون عنایت نامهٔ میمون مبنی از دعا

دولت روز افزون خاکنشینان آستان عجز و نیاز را سر فراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج

عزت و فرق کرامت رسانید همگنان یکدل و یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظایف

دعاگوئی و مراسم رضا جوئی قیام نمودند و مینمایند حضرت مهیمن منان محض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را

حسب الامکان از مکاره مصون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بداراد بالنبی و آله

الامجاد و السلام و الاکرام **رقعهٔ اخری** ای چه نامه است اینکه گوئی شمیم او وفا است * یقین که جا بجا

او را خطا و فا ست * ز ناف نافه زار و مشک باشد * که روزی چند با او مشک باشد * لله الحمد و المنة

که با هوای مخالفان موافق بود مرتفع شده اکاذیب که با مراد موافقان مخالفت مینمود مندفع گشتند

لا یزال احوال ایشان از موحیات تفرقه مصون باد و اوقات باسباب جمعیت مقرون و السلام

والاکرام رقعهٔ اخری ع خردمند اگر جا به زندان کند ٭ ز طبع خوش آنرا گلستان کند ٭ چو در قسمت نسبت
رو یافت دل ٭ چه غم دارد از فیض این مشت گل ٭ بر رای جهان آرای ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که
چون نعمت عالم بتبدیل حرفی نقمت میشود و محبت آن تغییر لفظ محنت میگیرد آزاده و هوشمندی با اقبال
آن دل خوش می نشاید کرد و به ادبار آن خاطر مشوش نباید داشت ع باقبال چرخم از آن کار نیست
که اقبال او غیر ادبار نیست ٭ جا اقبال او رنگ ادبار یافت ٭ خوش آن کس که از اقبال عهدی نیافت ٭ درویشان
دل ریش و نیکخواهان نیک اندیش همواره دست نیاز بدعا بر داشته اند و تمامی همت و نهمت بر آن گماشته که
عنقریب بعموم عنایت بی علت مقلب القلوب همه کدورتها منتفی بصدق و صفا شود و بکشر مکرمت برکات از قلب
مفرح الکروب همه خصومتها منتفی بمحبت و ولا گردد ع خوش آن دم که این جنگ این داوری ٭ شود سر بسر
یاوری یاوری ٭ کهن دوستان را باقبال کام ٭ شود تازه عهد وفا والسلام رقعهٔ اخری ابعد از عرض نیاز
بلسان اختصار وایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را پیوسته نوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره
جواهر اخلاص منظر کیمیا اثر برساند اما چون هر قاصد که راه بدین مقصد نمی تواند برد و هر طالبی طریق این مطلوب
نمی تواند سپرد این خبر گاه گاه صورت نمی بندد و از ستر غیب دیر دیر بظهور می پیوندد ع ترک ارسال
قاصد و نامه بشیوهٔ هوشمند اگر نیست ٭ لیک سوی حریم حرمت تو ٭ بار را جای مرغ را ره نیست
امید واری چنانست که عنقریب قریب مجیب نشانهٔ لطیفه انگیزد که بجای قاصد و نامه از میان برخیزد
و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی احسن قال احسن حال میگردد ع وقت آن آمد
کز این سیلی حصار ٭ روی بنمائی عیان خورشید وار ٭ دیدهٔ امید را روشن کنی ٭ تنگنای عیش را گلشن کنی
مخلصان دوستان را شاد کام ٭ دست بوسند بخدمت والسلام رقعهٔ اخری ع
ز اندم که فتاد اتفاق سفرت ٭ تا بو که گهی کنم بخاطر گذرت ٭ گر مرغ پر و سوی تو یابد و زد ٭
خواهم که دهم به نامهٔ درد سرت ٭ چون قلم بر داشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع که درین
چند روز واقعه شده معنی در دل نگشت و صورتی بخاطر نگذشت اگر چه این نیز خالی از دغدغهٔ
تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شائبهٔ تضیعی نه ع گر بنالم پیش تو آن ناله درد سر بود

ورنجوا هم عذر آن درد سر دیگر بود همه مرادات دنیوی و سعادات اخروی محصل باد والسلام رقعهٔ اخری

تحیاتی که از دل چون برآید همه روحانیان را جان فزاید شمیم آن ورین فیروزه منظر دماغ قدسیان

دار دمعطر هر صباح و مسا با صحائف دعا و ثنا منبعث از کمال محبت و ولا مصحوب شمال و صبا مرفوع

میگردد چون تکلف در شرح شوق از توهم سمعه و ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار نیازمندی مختصاص

جز برقاعدهٔ ظاهر بینان خودنمای جاری نی لاجرم از سمت آن برگشته و لبساط آن نوشته میگوید خزاین

کارت مباداگاه بیگاه که در ظل ظلیل دولت شاه خط خط دل از خود بر تراشی برای حق پناه خلق باشی

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری شدنی خامه ام را ترجمان نشنوانی چون حکایت میکند یا زبان تیز چشم

اشکبار از جدائیها شکایت میکند حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق بیش از آنست

که بید و کاری دوات دهان بسته و دستیاری خامه بان شکسته در طول این نامه عرض آن منعقد و باشد و

در طی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم سر آن باب کرده التماس میرود در آن ساعت که بی تشویش اغبار در آن

فرخنده مجلس باشد تیار زمین بوسی تعظیمی که دانی زمین بوسی دعاگویان سانی و دولتی از نهایتهای مصون سعادت

از انقطاع مامون میسر باد بالنبی وآله الامجاد رقعهٔ اخری سلامی کرده از سین تیز دندان بکشاده

عقدها از رشتهٔ جان سلامی از کمندی طرهٔ لام دلی صاحبدلان در دام سلامی خوشتر از فردوس

اعلی الف در وی کشیده قد چو طوبی زیر آن الف از چشمه میم عیان در پای طوبی عین تسنیم تحفه صحبت شریف

و هدیهٔ مجلس منیف گردانیده معروض آنکه چون خدمت مولوی راشوق رکاب بوسی عنان گیر شده بود خود را

بر فتراک او بستن واجب نمود لاجرم این رقعه مصحوب ساله که بتجدید یا بتجربه پیوست بحضور فرستاده شد

اگر مصلحت دانند بعرض همایون رسانند والا هرچه نامقبول قلب پاک تست در پاش از صفحهٔ ادراک

دولت عاجل مفضی بسعادت آجل بروجه اکمل میسر باد رقعهٔ اخری بنی کلک طفل معنی را بنانات

حسن پرورده و غرهٔ صبح از طرهٔ شام رشک رخسار نوخطان کرده قصه کوته شب دراز مرا پاره پاره

بروز آورده صحیفهٔ شریفه مشحون بمعانی و عبارات لطیفه نزدیکان درود دوران نزدیک بحضور موفور السرور رسید

ساخت در صورت هر خطی خطی وی نمود و از عکس سحر تواند خت از شوک شکوه غنچهای شکر و شنا دمانید دار خار گلگهها

١٧

محرت ودعا بشگفانید ﮯ گر لطف تو بگذرد بخارستانها × خارستانها شود بهارستانها × حکایت

گله و شکایت بنا بران واقع شد که ایشان از رقعهٔ فقیر تصور کرده اند و در تحت تحریر آورده والا ﮯ نباید

از تو چنان معامله که کسی را رسد در آن گله نیست از تو بجز گله گله مت × زانکه لطف تو شیر برنج بکند × حق سبحانه تعالی

همواره در نظر رافت خود شان دارد و یا خت نظر بخود شان نگذارد و السلام رقعهٔ اخری بعد از رفع

صحیفهٔ خلاص بلسان افتقار و اختصاص فروع آنکه درین چند روز از نتایج فکر سحر اندوز غزلی جدید بمخاطبان قدیم رسید

نکته دانان سخنور شیرین زبانان نظم گستر عقد جواهر منظوم آنرا گوشواره سمع قبول و تسلیم بلکه حمائل گردن خضوع و تعظیم

ساخته طریق تتبع آن برداشتند و معانی بدیع بر لوح بیان نگاشتند داعی نیز رفع گمان تکاسل و دفع

تهمت تساهل را با آنکه ﮯ زیران در قیاس خورده دانان × نیاید بحارت طبع جوانان × گوهری چند از خوی

خجالت گرد کرده در صدف صدق ارادت پرورده در رشتهٔ وثیق محبت فراهم آورده و تحفه سلک صحبت و هدیه نظم جمعیت

میگرداند ﮯ رشتهٔ این نظم که گوهر نما ست × نیست گهر بلکه صدف پاره هاست × زیور افسر بدشاه را × باد کمر بندهٔ

درگاه را × همیشه ریاض سخن از رشحات طبع گوهر ریز شان تازه باد و فضای جهان از نغمات نظم دلاویز شان گلریز

و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری لاف شوق لست هر سم لیکن سخن دراز × اگر چه فرساید زبان یک شمه نتوان گفت باز ×

بعد از تبلیغ سلام بلسان تعمیه و ابهام معروض آنکه چون عنایت نامهٔ مشتمل بر معمای نامدار که نام این گمنام بزاویهٔ فقر و

انکسار شده بود رسید دیده را نوری و سینه را سروری بخشید الحق هر یکی در رعنائی رونق غنچه یافت که از شگفتن آن باغ

طبع خندان شود و نافه دانست که از شگافتن آن دماغ خرد عطر افشان گردد لی ﮯ درجی دیدم لطیف موزون ×

از درج گهر بقیمت افزون × مکنون در و ی نسفته × در بسته کلیدان نهفته × دل ما شده خون فکر پیوست × نایافته سر رشته و

دست × بازای آن جواهر خزفی اما شامل گوهر آبدار و در مقابل آن لالی صدفی لیکن حامل لولوی شاهوار در سلک نیاز

در رشتهٔ تعلق و وابستگی انتظام داده بموقف حضور فرستاده و آن اینست ﮯ کرده زلفت سرکشی باروی خوب عشوه گر

آفتابی جلوه ده هر سو بقالون دگر × ای زیر سر زلف کجت ماه تمام × قوس قزح است براوج خور کرده مقام × دل در خم

گیسوی تو سرگشته مقیم × گل پیش مه روی تو اشفته مدام × امید از رجا انست که اگر زیور حسن جمال انشاید غور و عین الکمال

در غور بود ﮯ هر چند صدف شکسته خوار بود × این بحر و شهوار بود × مشکل هر معما با التفات طبع لطیف شان حل باد و معمای

هر مشکل با اهتمام خاطر شریف شان منحل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری صحیفه که از فتحه صاد و ضاد فاتر ا
گلهای فتح گشاده و از کسرهٔ حاسدان ساخارهای کسر نهاده بعد از تمادی ایام انتظار و توالی الام اصطبار از
جانب جناب امیر علی شیر عالی گهر لا یزال فی رونیه مصالح الدارین کاسمه الشریف المفتوح العین که اسم شریفش صورتی لطیف
نگاشته قلم تحریر و تقریر گشته سمت ورود یافت منتظران اودیهٔ اخلاص امید واران کاشانهٔ اختصاص منبع روح
منفتح ابواب فتوح آمد و مقابلهٔ آن تحیات حیات رنجام تسلیمات نتیج تسلی تمام تحیت و حمدی و مبلغ و سود میگر دو که شرح
تعطشش بترشیح زلال وصال حمد زبان الال مقال و حال نیست لاجرم از آن تقاعد نموده بر دعای متضمن بر تمنا
اختصار میرود شه از تیغ فتح شاه صف شکن که اقالیم جهان باد مسلم پی هر فتح عالم را سکوی به هیبت او بسحوی لفظ عالم
همیشه در دل حساد ملکش چو نوک سین سنا نها باد مدغم و دعای که بدایت آن مضموم مع الشوق والعزم و نهایت
آن ممد قعد الیوم القیام ست والیمین بینها مفتوح الی جانب الملک العلام بصورت نیاز نثار بساط خیرات و انبساط
میگردد و میل و شغف بنیل شرف ملاقات بیش از آنست که بصرف عشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم و دوات
ادای شمه از آن توان کرد لاجرم عنان قصد نیت از صوب آن امنیت معطوف داشته باین دو بیت مصروف
میگردد نه زیرک آنکس که ور خزانهٔ دهر دو گنج نهان انداز چاه کوتاه زیر پای نهد بدست بر دولت دراز زندگی
لا یزال نهال روضهٔ امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادت جاوید بآن پیوند والسلام والاکرام رقعهٔ آخر
بعد از عرض اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی
بزرگ ست و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفاس ست بمصالح مسلمان و رفع مفاسد ظالمان و عوانان و
اگر ناگاه عیاذا بالله طبع لطیف را از صحبت آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن
گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی در جمعیت اسباب سعادت دخلی تمام
راحت و رنج چون بود گذران به که رنج کش بهر راحت دگران هو نا آنکه باشد بمزرع امید که رنج تو تخم راحت
جاوید حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و پامردی عنان از دست دادگان بیادت
گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سلامی که چون بلسان هزار صول و مبانی آن نکته گویم حرف و لا یمل از
در سیم نسیم چون بمشام ذوق از وصول بمعانی آن شمه بویم از همه ابیت تر سیم تحفه فاتحهٔ اخلاص مقرون بغایت تیمل

وابتهال مصحوب نهایت توجه بدولت اتصال تحفهٔ موقف شریف وهدیهٔ مجلس منیف میگردد وداغ دل سوخته از
فراق در اثنای علم آتش اشتیاق روشن تر از آنست که در شرح وبیان آن بکاغذ وروشنی خامه وزبان
احتیاج افتد لاجرم طی آن بساط نموده وزبان انبساط کشوده انها میرود که چون در بنولا ورقی بلکه
اهل محبت وولا را سبقی مشحون بنکتهٔ چند که از اثنای شرح بیت آخرین قصیدهٔ برده که بیشک گوی سبق از
اولین وآخرین برده روی نموده بود وملو بلطائف ارجمند که بران کتاب لطافت انتساب سمع
چون قطرهٔ شبنم که چکد بر گل سیراب * بتازگی افزوده مطرح پرتو اندیشه گشت ومشرح عقل فکرت
پیشه آمد الحق هر معنی دقیق که بتدقیق نظر موشگاف شگافته بودند وبفوت مناسب چون موی در سم رفته
عقل باریک بین را میان آن وموی آن فرق نهادن دست ندادا اما چون موی بر فرق نهاده وعبارات
پاک که بفهم وادراک از بحر زخار خاطر گوهربار گوهروار استخراج کرده بود وبالماس تفکر سفته در سلک انتظام
آورده از آن با جواهر آبدار ولآلی شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم آن را زیب وشاح جان وزینت
حمائل جنان گردانید توجه خاطر شریف باستنباط باین نوع غرائب بدائع با وجود کثرت شوغل وموانع
علامت آنست که خدمت ایشان از تفرقهٔ ظاهر از جمعیت باطن مانع نمی آید واز همین معنی امیدوار گشته
مسألت میرود که حق سبحانه وتعالی جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید بالسلام
والاکرام رقعهٔ اخری بعد از ادای وظائف دعا مقرون باجابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه بتازگی قاصدی رسید
وقصیدهٔ تازه رسانید * چو حرفی چند خواندم زان قصیده * دل خاصانش اندر قید دیدم * در آن اثنا
چو شد چشم بصیرت * کشاده جلوهٔ لما صید دیدم * هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت ودر هر مصرع بسرعت خاطر نافذ
سیاهی * هر حرفی فرو شد چون سیاهی هیچ نقصان جز آنکه دفع عین الکمال از حسن کلام ولطف مقام پوشیده بود مگر از
هیچ چیز ساخته این ناقص لباس وصاف کمال پوشانیده بنظر اندیشه نیاید اگر مشاطه چو چهره تبان کار آید از نیل خطی
کشد بی دفع گزند بدان از فحوای آن چنان مفهوم شد که خدمت ایشان از ارادت باقبال القبله مقصود واعراض از نمودهای
بی بود ستا کرده است الحمد لله علی آلائه اما اگر چنانچه تنفر از امور صوری وترک اشتغال غیر ضروری چون
ملائم مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه رود ودر نمینماید هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست وجمال ظهور شرف اجز کمال ظهور

ساتری بی ساگر نه هر جای جمال خود نموده ٭ و بهو معکم انما کنتم چه بود ٭ ماهی اندر آب جو گیست آب جوی ٭ میر ند بر خشک
کوشش آب جوی هر گه شود از آب گهی هم آب ٭ وار هد جانش ز پند ار حجاب ٭ حق سبحانه و تعالی همگنان را از حقیقت پی بدان مقصود کو گاه
گرداناد و دوست بهمت از مودهای بود کوتاه و السلام و الاکرام رقعه اخری بعد از رفع السلام الی المجلس العالی و الموقف
المحفوف بالمکارم و المعالی معروض آنکه هر چند این شکسته هنوز از ملامت و غرامت قصیده پیشین نرسته اما چون
نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم بسیاحت بحر شعر و سیاحت فیافی قوافی معتاد گشته طریق غزل کیا لتبع
غسق بعضی از مظاهر صوری چاشنی نمیدید بالکلیه انسداد یافته گاه گاهی تشحیذ خاطر را بلکه بتنبیه غوائب حاضر را تتبع بعضی قصاید
عام الفوائد که بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی مشتمل بر نصایح و کشف فضایح فرو رفتگان در قاذورات دنیوی و
باز ماندگان از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از آن نمد کلاهی دران نقل نقل نغو بر خود
گواهی ارند تصور آن میکنند که غرض از آن تعبیر و تشنیع و توبیخ و تقریع ایشانست حاشا ثم حاشا ٥ خار یا و شه که خون ریز
ست ٭ چون در او صاف خود زبان تیز ست ٭ نیست حاجت که در حریم چمن ٭ بهجا لیش زبان کشد سوسن فقیر یکیه
خود را بهر از ترک تقبیل از ملاقات صوری سر گران بر کران کشیده بابود و نابود خود در زاویه خمول حرمان آرمیده قبا طلب
نیستی ست که هرگز روی هستی نه بیند و و جه قصدش نابودی که هرگز گرد وجود بر آن نه نشیند و براچه طاقت آنکه در گوشه
نشسته و ابواب خمول خروج بر خود بسته تصور صور خیالی جمعی پریشان و اختصار اشباح مثالی ایشان کند
و از آن نشانه خیر و شر سازد و بد استان محمدت و مذمت پردازد ٭ هیهات هیهات ٭ آنرا که دل از صلح کسان تنگ بود
با هیچ کسان کجا سر جنگ بود ٭ و آنرا که ز فسحت این جهان تنگ بود ٭ با تنگ جهانیان چه آهنگ بود ٭ معهذا در بنولا بوزن
قافیه قصیده که بجودت فکر افضل المتقدمین خاقانی شروانی صورت اختراع یافته و املح المتأخرین خسرو علی حذو النعل بالنعل در
طریق اتباع آن شتافته بیتی چند گفته شده بود بخدمت فرستاده شد امید است که بچشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ
و الدعاء بظهر الغیب اقرب الی الاجابة بلا ریب ٥ رسول دوست بدستم یکی رساله سپرد ٭ رساله که زحل رنج و پیرایه سپرد
الحق بر رساله نو رسیده که سالی قطع در راه کرده پائی لبنغرقت در ماندگان آرزومند آورده بلکه خلعت از جامه غیب
وصل و شایل بالای مقیدان اهل دل پوشانیده ٥ بهر سکر ز نثرش چون ریلی ٭ که عارف بال کلی از وی جو نظمش را بلوح
دل نگار ٭ ز هر بیتی از آن نامی برآری ٭ حق سبحانه و تعالی سر چشمه آن فیض را از آلایش مکاره مصون دارد و از آمیزش مکاید

مامون والسلام والاکرام رقعهٔ اخری • ای یاد چو آمدی ز سر منزل یار • آمد بدل از آمدنت صبر و قرار
نامد بقرار زینقدر جان زنهار • او را ببرد با آنکه دانی بسیار • اگرچه بهر حیله دیگر رشحهٔ قلمی از مجاوران آستان
رسید و نفحهٔ گرامی از انفاس بستان نرسیدی بهر دو ر ماندگان بداغ مهجوری گرفتار زندگی صعب بودی
و زندگانی دشوار نمودی امیدواری چنانست که این طریقه مدی اللیالی والایام استقرار گیرد و این
قاعده علی مرور الشهور والاعوام استمرار پذیرد • شادم ز رقم کلک تو از نفحه انفاست • اگر زندگی
دارم زین گونه هوا دارم • دولت و سعادت مستدام باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری • با کلک تو گفت نامه
کامی گاه خرام • صد تحفه خوش برم آورده ز شام • گر با تو درمیان نباشد نرسد • مهجور ازان از جانب دوست
پیام • چون رقعهٔ شریف بخط و عبارت لطیف متضمن بیت • چنان در جودت و حسن بیان فرد • کز آن خوش تر تصور
کم توان کرد • بمطالعهٔ این ضعیف رسید از هر مصراع بر دل و سینهٔ مجروح در تفرقه بسته گشت و باب جمعیت مفتوح
نائره شوق وصال اشتعال یافته و داعیهٔ سفر مقتضی • وقت اتصال استکمال پذیرفته خاطر حیران منتظر است که عنقریب
امضاء این منت و تحقیق این امنیت کرده آید اما بواسطهٔ تمادی ایام روزه و تضاعف ضعف هر روزه حصول این
مراد بعید افتاد حق سبحانه و تعالی همگنانرا توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد رقعهٔ اخری • همایون نامه چون یاد ببرد
برد از عنبر تر بسته زیور • خط مشکین و نظم جان فزایش • چو گیسوی مرصع در قفایش • در اطیب اوقات و اشرف
ساعات مونس خلوت مهجوران و مایه سلوت رنجوران گشت • گهی پرده ز روی او گشادند • ز شوقش بوسه ها
بر رو دادند • گهی سوی قفایش دست بردند • ز عقد گیسویش گوهر شمردند • در مقابلهٔ هر کرشمهٔ آن شاهد غیبی بر منصهٔ
پاکی الهی جلوهٔ ظهور نمود هزار تعلق و بستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود تحاشیا عن اطالة الکلام
المقتضیة الی الملالة برین دو بیت اختصار کرده می آید • بود واثق ز جامن واهب نذر محض و هب • باغ مکارم
چنانش در بهار و شاخ امید • که باشد میوه اش اقبال جاوید • چون در گرفت آن واسطهٔ لعل قبا • شد
همدم رومیان آئینه لقا • زنگی بچه دمبدم از ستر خفا • در انجمن ظهور شد جلوه نما • زهی زنگی بچگان پسندیده
همدیده مردم و هم مردم دیده • در سوسوچ کافوری نشسته احرام زیارت مهجوران شهیدان تیغ مهجوری بسته بدین
دیار رسیدند و عید بین فراز رسیدند • آزاده دلان بجان ایشان بنده شدند • و زنکهت جان بخشی شان زنده شدند

شکر این نعمت را دای که تواند کرد و عذر این موهبت را بجای که تواند آورد و آن به که ازین گستاخی دست

بداریم و بدعای دولت همت برآریم که دستیکه نزبا کرد بدین دستان باد × بالای همه دست زبردستان باد

عنبر سر گریم نگار باد اهمه عمر × کلکی که نگاشت این نگارستان باد × زهی کرده از شوق شهباز طبعت

همایان قدسی هوا اندروی × زهر دم فرستاده مطلع خوش × گر اهل سخن مثل آن نیست مرو × الحق مطلعی ست که

انوار لطیف نسکی از معانی آن طالع و آثار حسن آرا از عبارت آن لامع اگر چنانچه گاهی با تمام آن پردازند

و بر نو اندیشه تکمیل آن انداز ند شک نیست که بیت القصیده نظم ایام و واسطة العقد شهور و اعوام

خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید مصون اراد و از هر چه نشاید مامون والسلام والاکرام رقعه اخری

مشتمل بر قطعه میزان لطافت سنجیده بلکه کاغذی قطعه جوهر سراب در پیچیده که مفلسان عور و نزدیکان و

سمت وصول یافت که از غایت تعظیم نشاندند و را × بر حلقه چشم چون نگین بر خاتم × جواب آن بر لوح اخلاص

سجاده اختصاص مرقوم گشت و بدعا حسن عاقبت و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله

الامجاد رقعه اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه شریف عزیمت مراجعت نمود این فقیر خواست

که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند گرد خاطر نفور از رسوم عادی و تکلیفات رسمی گشت از معنی فکری و سماعی

جز این رباعی چیزی بخاطر نگذشت که کی باشد و کی که از جدائی برهم × و ز تفرقه منی و مائی برهم × در بحر فنا

غرق شوم × و ز خودبینی و خودنمائی برهم × حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق عادت مفضی بهر دولت و

سعادت رفیق گرداناد والسلام رقعه اخری که هست ریح و هست اشواقی × آخر شد دم عنایی علی اعداقی

از رنج فراق و محنت مشتاقی × حرفی گفتم فقس علیه الباقی × هر گاه که قلم میبرداشتم تا در جواب نامه شریف ورقی

سیاه کنم خبری بنالم که بارها نگفته باشم و ننوشته باشم از ملالت خاطر شریف اندیشه کنم و اقتصار را بر عایت نقصان

پیشه سازم هر گاه محن هجرت آید در دل × تحریر رباعی کنم و یا فردی × زان میترسم که از من دم سردی بر خاطر

عاطرت نشیند گردی × نوشته شده بود که در قبیل ولایت هرات تفرقها واقع است تخصیص اجهی نیست در جمیع

جهات این قضیه شایع ست که در نوبت حسن آن مه اوج جمال × از دست رطیبان نکوهیده خصال × چه مشرق

چه مغرب چه جنوب چه شمال × از جور برست و از جفا بالامال × دعا از نوحی باید که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا

گویان هیچ دیار ازین طائفه دیار نگذارد و استدعا ارصاحب فتوحی که حقوق مستدعیان اگذارده و بار
از روزگار مدعیان بر آرد و این هردو مقصود دست و از جمله محالات معدود و دومیست آنکه دیده تیقظ و تحفظ
برحال گماشتگان دارند و معامله رو لیشان بالکلیه بایشان نگذارند ؎ براقگن به بیرق جاه و جلال * رسوم کهن
زهر مرز و بوم * لئلا العقاب بعیب تعیب * لئلا الملام بلوم تلوم * کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق و صواب جاری باد
و امور صوری و معنوی در مطاوی خیر و صواب ساری و السلام رقعهٔ اخری ؎ هستم ز صفای خاطری کبتی * من
آئینه توای نگار چینی * روزی که بمن روی برو منشینی * در من همه کس خود را بینی * هردم ز ره دیده دلم خونریز * تا بو که فلک
لطیفه انگیزد * وین نامهٔ قاصد از میان برخیزد * بیواسطه در دامن وصل آویزد * اگر نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که مصب
رشحات قلم و مهب نفحات کرم آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمانی و آمال باشد در چند از ایام دور و اوقات مجوری گلبن امیدواران
را برشحهٔ تازه گرداند و غنچهٔ مقصود مهجوران شگفاند ؎ یک گلبن امید بفضل نروید * یک غنچهٔ مقصود بصد سال نخندد
لیکن نامه الگنجائی شکر این مکرمت ست و نه زبان خامه را توانائی عذر این موهبت لاجرم در اداء آن شروع نمود بدعای
انحصار سیر و لایزال روضهٔ جاه و جلال دولتخواهان برشحات الهی تازه باد و درجات ترقیات آن تازگی بی اندازه والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحات سحاب فضل و افضال آنجناب سادات شاداب گشته اصحاب نشان
گم شده بلسان تعطش و تشوق ؎ چو تشنه که کند آب در بیابان گم * نشان گم شدهٔ خویشتن همی جوید * اگر بر مراسم اشفاق
و مکارم اخلاق کار فرموده در آن باب اهتمام فرمایند حالمند لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد والسلام
رقعهٔ اخری ؎ برکنار دجله ور از یار و مهجور از دیار * دارم از اشک جگر گون دجلهٔ خون در کنار * چون سواد
دیده ام دریا کند بغداد را * سیل چشم اشکبارم گر شود با دجله یار * دعای بغداد اجابت قرین از مشهد مقدسه ائمه مهتدین
و مسالک شرف استجابت همراه از مزارات متبرکه اولیاء الله تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میگردد
شوق و نزاع و تحنن والتیاع بدریافت سعادت ملاقات که اعز مطالب و اجل مرادات ست بیش از آنست
که بامداد خامهٔ زبان آورد و اعداد نامهٔ سخن گستر از عهدهٔ اداء آن تفصی تواند نمود لاجرم عنان بیان از آن صوب
معطوف داشته معروض میگردد که بعون عنایت بیغایت حضرت غوث علت و غوث احوال فقرا که رفقا سفر
و حلقه انبد و حضر اند بر نهج سلامت و منهج استقامت گذرانست و از هر غدغه و دلگرانی که موجب تفرقه باشد پریشانی

برکر النست انشاء الله العزیز که مجاوری احوال و دولتخواهان آنحضرت نیز بر صورت احمل و معنی اکمل واقع باشد
این تحفه تضرع و ابتهال متضمن شوال رحین رحتال از بغداد بجانب حرمین الشریفین ادامهما الله شرفا صورت تحریر یافت
والسلام رقعهٔ اخری ۵ نمود ابری زجانب شتت و برفت ه از تشنه لبان زود رنگذشت و برفت
برگشت امید ما جگر سوختگان ه نا ریخته نم زراه برگشت و برفت ه هر چند امید ناامیدان بحصول نرسید
و مراد نامرادان بوصول نه انجامید امید هست که آنچه مصلحت دینی و دنیوی خلام آن آستانه بآن منوط باشد
سعادت صوری و معنوی ملازمان آن دولتخانه بدان مربوط بر وجه احمل و طریق اکمل میسر گردد ه خواندیم
کلک تو دوراز ه برداده صلای وصل مهجوران را ه قانون شفا نوشت رنجوران را ه بنشانده بآن آتش محروران را ه
چون در دو رقعهٔ شریفه از مجدد و آن لقعه منیفه بر مخلصان صدق انتما کور شده والمار علی النظار ظهور انجامید
دیده ربد دیده و سینه کمد کشیده از قلق حدت مرارات فراق و اضطراب شدت حرارت اشتیاق بموطن
الفت و نشیمن سلفت بیار امیده براحت قرین باد آن دست و پنجه ه که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه ه
نوشته بودند که از بعضی کسان که مدتها در ظل عنایت و سایهٔ تربیت و رعایت بوده سخنان نامناسب
و حکایات ناملائم سرزده شک نیست که هر چه چنین کرده باشد از دایرهٔ انسانیت بیرون خواهد بود حیف باشد
که زبان بحکایت بگشاید و دهان بشکایتش آلاید ه انسان مشمر خیل بداندیشان را ه کان مرتبه نیست
این دغاکیشان را ه از خامهٔ صنع بر سر لوح وجود ه جز صورت انسان نرسید ایشان را ه فیاض
کرم زفضل بی اندازه ه انداخت زمکرمت بشهر آوازه ه شد بالغ مراد نامرادان خرم ه شد شاخ
امید ناامیدان تازه ه مرادات صوری معنوی متضمن سعادات دنیوی و اخروی میسر باد ه گردی اکرام
مخلصان به سلام ه و علیک السلام والاکرام ه خامه گرد آرزوی آن کند ه درج در نامه شرح
شوق و غرام ه چون ندیدگان حدیث را پایان ه ساخت کوته مخافة الابرام ه تحفهٔ مجلس شریف رفیع
می فرستم سلام بلکه سه لام ه گشته با هم یکی دو لام نخست ه مانده باقی سوم سه حرف تمام ه
نکته رفعه را کردم ه مختصر والسلام والاکرام ه رقعهٔ اخری ۵ رقعه جانفزا که مضمونش
بود گویم سلام بلکه سه لام ه دو ی اول یکی شده است شده شصت دلها زار زار از لام ه تا بحی جیم

را خلاصی نیست ٭ از چنین شست دام بی آرام ٭ کلکت که بکام دوستان کام نهاد ٭ بر غره صبح طره

شام نهاد ٭ نی نی که زجعد حور بر صفحهٔ نور ٭ مرغان اولی اجنحه را دام نهاد ٭ مکتوب مرغوب که مبنی بر قواعد

اخلاص محبت و مبنی از شواهد اختصاص مودت فی الحین حال واکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید

هر سطری بشطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون تکلف

در مراسلات آداب منشیان نشاد و بیران ست نه شیوهٔ شکستگان و فقیران ازان اعراض نمود میگوید

خدا یار بادت که تا میتوانی ٭ به نیک و بد خلق نیکی رسانی ٭ والسلام رقعهٔ اخری ای از لطف تو تا واسطه

لعل قبا ٭ شد قطره زن از سه روی ماه قفا ٭ آورد گهرهای گرانمایه بما ٭ از لجهٔ بحر و لجی جود و عطا ٭ چون فا

خبر آن مستغنی از القاب از تصدیع اطناب بمعرض جواب مغنی بود بدین چند کلمه اختصار افتاد آمال و امانی

دو جهانی میسر باد رقعهٔ اخری ای رفتی تو و از دولت دیدار تو دور ٭ هم دیده ز نور ماند و هم دل ز سرور پوشیده

آنکه شهور ودور ایام و شهور ٭ این غیبت نا بدل به تشریف حضور ٭ بعده مرفوع آنکه بسبب بی توفیقی مقتضی

بغفلت از مقصود حقیقی اغلب اوقات این فقیر به بیهوده گذشت و اکثر انفاس بجا لا یعنی مصروف گشت

ما فرزان جمله آنست که درین چندگاه ورقی چند نامربوط و جزوی چند نامضبوط بگمان آنکه بر طبق گلستان است

ترتیب یافته و چون درینولا خدمت خواجه عاقبت محمود عازم آن جانب بود در صحبت وی فرستاده شد

که بطفیل او بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن صفا محفوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت والسلام

رقعهٔ اخری لا زال مجد الاکابر مجد افی اعانة الفقراء بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون بلوازم

توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه ببدن شریف عارض گشته بود بحمد الله سبحانه

بخیر گذشته می باید که شکرانهٔ آنرا اکثر اوقات بی شائبهٔ غرض و بی مطالبهٔ عوض بکارسازی مظلومان و مهم

پردازی مهمومان گذرانند و آنرا وسیلهٔ حصول نجات دینی و دنیوی و واسطهٔ علو درجات صوری و معنوی دانند

شعر در مزرع دل تخم نکوئی کاری ٭ تا نام برآیدت به نیکوکاری ٭ والسلام رقعهٔ اخری ای نسیم مهب من

اکناف نجد ٭ داوقد فی التحشا نیران وجد ٭ و کرمنا بان اهدی الینا ٭ کتابا من ذوی عز و مجد ٭ اضعاف الطافی

که فراموشان را یاد کرده اند و از چارخنگار انجاطر آورده وظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی موجب

۲۶

میگردد تحاشیا عن الاطناب فی الکلام المفضی الی الملال و الابرام بر دعا اقتصار مینماید حق سبحانه
همگنانرا از هرچه نباید نگاهدارد و از هرچه نشاید در پناه والسلام رقعهٔ اخری ای آنکه پناه اهل آفاقت
کردند و بیچاره نواز و چاره سازت کردند مپیچ سر از خاکساران به شکرانهٔ آنکه سرفرازت کردند
ارتفاع پایهٔ مرتبه و عز و جاه در سایهٔ بادشاه دین پناه پیرایهٔ اکتساب دولت ابدی و سرمایهٔ
استحصال سعادت سرمدی ست خردمند آنست که آن پیرایه را معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد
بان در دستگیری از پا افتادگان جنبش نماید و بابن در پایمردی سر رشته از دست دادگان کوشش
فرماید و بر آورد حاجت امیدواران که فردا مایهٔ امیدت آنست نشان در سینهٔ مهر سینهٔ ایشان که تخم دولت
جاویدت آنست همگنانرا ایزد تعالی بر مرضی خود صبور دارد و از مساخط خود نفور والسلام رقعهٔ
اخری اوحی و انهی قصة البعد و النوی الی المجلس المحفوف بالمجد و العلی استماع افتاد که خبری مرض
واقع بوده و بزودی صحتی کلی رو نمود والمنة لله ولی الاحسان خبر ضعف و مژدهٔ صحت مکرر مصحوب
یکدگر بودی بخیر ماندگان هجران رهزنان خبر جان و دل بفرسودی حق سبحانه و تعالی همگنانرا
از عارضهٔ امراض صوری و معنوی مصون دارد و از غائلهٔ آفات دینی و دنیوی مامون والسلام و الاکرام
رقعهٔ اخری لا زال کالصلوات عماد الدین و کالصوم جنة لاهل الصدق و الیقین ساعات
بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات مبرات مشحون گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند بر ساعات
اهل رسم باهم پیوند دل گفت که ابرام نه شرط ادب ست بس کن که همین دعا
ببندست بسند والسلام رقعهٔ اخری لا زالت الافلاک حول مرکز ارادته دائرة
والنجوم فی اصاحة سهم سعادته صائرة گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند بر لوح بیان رقم زنم حرفی
چند دل گفت که از تکلف عادت و رسم بگذر که همین دعا بسندست بسند خاطر شریف
از تقلید بمطلوبات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود حقیقی مستغرق چون یافت
بجان زاریکلکت پیوند زبان خط مسلسل خرد افتاده بند گفتم که جواب آن نویسم دل گفت بس کن که
همین دعا بسندست بسند سلام العدد ما دام رحمة و برکاته علیکم آفتاب از طارم عزت چو سازد ذره را

پایهٔ قدر شرف عالی به تشریف خطاب * در جواب آن خطاب از ذره عقل خرده بین * هیچ نشمارد

صواب الا التقاعد از جواب * اسباب دولت این جهانی مقرون بموجبات سعادات جاودانی میسر باد

بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری بجالیجناب نقابت قباب ابالت ایاب مخدومی اعظمی کملی اکرمی الذی

یقصر البیان من ان یحیط القابه بل الالقاب مطروحة دون سدبابه ید الله تعالی ظلال افضال

غیاثا للدنیا والدین مغیثا للاسلام والمسلمین * دعاهائیکه بر لب نارسیده * نوید فاستجبنا شنید

تحیاتی که بالآن هست روشن * خروج از عهدهٔ جواب احسن * مبلغ و مودی میگردد لبعده معروض

آنکه چون مجاری احوال اینجانب بحمد الله المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر و مستوجب ادامت

وظائف ایادست اعیان ملک و ملت وارکان دین و دولت علی الدوام والاستمرار در مقام

ترصد و انتظار بذکر اوج جاه و دولت خون خور آسمان روی بنمای ع کز طلعت فرخ خرم بهار را

بیارائی * رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاص اکارم عالی واثق ست که باسعاف این مقصد

وانجاح این مراد بر اهالی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و ظل عالی مدی الایام واللیالی

بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد مکتوب سلطنت شعاری حسین بیگ لقد هبطت ورقاء

ذات تبختر * الی نفر اهل الفقر من قصر قیصر * صحیفه تنجح علقت بجناحها * بفضل موفی و اعتناء موفر *

رشحات اقلام دبیران عالی مقام سدره آئین و عتبهٔ سپهر تمکین پادشاه جهان پناه و شهریار

معدلت شعار سلطان الغزات والمجاهدین قهرمان الطاغات والمعاندین لا زالت رایات نصرة

منصوبة فوق السماء وآیات دولته مکتوبة علی صفح البقاء معزالدین حسین بن علی بن عثمان * از کوه

مننظم امور زایر حج و غزا * چو گشت بادیه آباد از و بجای سموم * وزد ز ریگ بیابان نسیم روح افزا *

گهی پای در آرد پی غزا بر کاب * بر اهل کفر شود صورت غزاش غزا * ز طوق طاعت او هیچ صبا سر

نتافت سر که نداد تش به تیغ تیز سزا * جهان ز حادثه گو باش در امان کر شهم * به بست پاسم بر سپهر جادو

ز اهل العهد معدلتش بست ظلم کیشان را * خبر آه و ناله غزا از آنکه خیر خبرا * مشعر باستخلاص حرامیان بیت الله از تو هم

و درازدستی حرامیان دور از راه و بینی از توجه عساکر عالمگیر جهان ستان بعزم میمنت غزا از کفار نواحی گرجستان

روضهٔ جان لب تشنگان بادهٔ شوق بجمال کعبهٔ مراد را خضرتی تازه داد و حدیقهٔ جنان جگر سوختگان

معرکهٔ جهاد و اجتهاد را نضرتی بی اندازه بخشید همگنان همدل و همزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا

بر آسمان وظائف دعا گوئی ادا کردند و مراسم شکر گزاری بجا آوردند لا یزال برکات اقدام طائفان

حول بیت الله الحرام و میامن اقدام غزاهٔ غزات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت اسلام

ممد حال و معد انجاح آمال ملازمان مخیم جاه و جلال معسکر عز و اقبال باد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخرى

برق کبین من مرعی هند و هنسیم سحرة من تی نجد فمن شرق ذاک البرق اسیت فی جوی و من شم هذا الریح اصبحت فی وجد

کنیت بهذا من نزول صحیفة مکرمة من فی روة الفخر و المجد هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش نامهٔ اقبال

و دولت بسته بر بال و پرش نامه چون نافه چین بسته سر کز بوی آن یافت بوی جان مشام دل چو بکشادم

سرش نون و القلم و ما یسطرون که جواهر زواهر گونا گون که تا اکنون در خزانهٔ غیب مکنون و در گنج نامه لاریب

مخزون بود بوساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار و رشتهٔ اشتهار انتظام یافت زیور جمال نامهٔ میمون و جلسهٔ

کمال صحیفهٔ همایون آمد الی قیام الساعة و ساعة القیام درة التاج امراء الکلام و واسطة العقد لیالی

و الایام بلکه انگشت نمای سبحه گردانان صوامع قدس و مجلس آرای نکته پردازان مجامع انس و اهدی بوسه کتاب کعقد الدر

جودة نظمه یکون لسلک النطق واسطة العقد فلما فککت الختم عنه وجدته خطوط ریاحین علی صفحة الورد

عد الکتب و ما حیث صار موقعا بتوقیع فرد فی الحطیة و الرقد از ان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهر ست سبحه

گرد قدسیان از عقدها گوهرش شاهد غیب ست مغنیها مستورش که لیست ناطقه مشاطه وار از در و گوهر

زیورش نو عروس حجلهٔ فکر ست هر حرفی از ان کرده خامه جائی از شعر مشکین بر برش چون رخ خوبان کی افزا

جمال آن ز خط داد توقیع خداوندی جمال دیگرش اعنی حضرت من خصه الله تعالی بابلغ المکارم بزینة المملکة

و رقاه بحسن المکارم الی رتبة الملکیة الذی مهج اولی الکرم من لوائح اشواقه تحترق و قلوب ذوی الهمم من تعویق

اشفاقه تحت رق خداوندگار خواص و عوام نوع انسان ست و خدایگان عوالم فضل و احسان کریم

وحید شاع بالبر جهود بالجود کالسحب المطیرة بالجود فکم سائل تحرزه ضیق معیشة بعیش بایولیه فی عیشة رغد

عدا الحمد محمود اعلی السن الوری بذا شق فی القابه اسم من الحمد آفتاب فضل کز آغاز

دوران آمده است * بر مراد او مراد چرخ سپر اخترش * خسرو اقلیم دانائی که بیابد گرفت * عقل را تعلیم درس
خاطر دانشورش * دست او لک بخش گوید و لتش الملک لک * ملک بخشی نیست دور از دست بخشش
گسترش * جلال الحق والملة غیاث الاسلام والدین مغیث المسلمین دام الله تعالی ظلال جلاله علی المعترفین
بفضله والمغترفین من افضاله هرچند دیده هجران دیده را در تفرقه خانهٔ ناسوت مشاهدهٔ جمال وزا افزون
و مطالعهٔ غرهٔ غرا رهمان نداده اما جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت در وحدت سرای لاهوت دم
محبت دوداو زده و قدم یگانگی و اتحاد نهاده ؎ وان لم اقرحیث جسمی بوصله * فان غراب البین فی صدر
الصلد * فاروا حنا کانت بموطن وحده * مقدسة عن وصمة القرب والبعد * ؎ گرچه هرگز چشم ظاهر کحل بینائی
نیافت * ز استان او که دائم ز اوج کیوان برترش * عمرها پروانه کرده جان عرشی آشیان * در هوای طاق
ایوان رواق و منظرش * و این سابقهٔ محبت و اخلاص و رابطهٔ مودت و اختصاص چون از ازل است
تا ابد خواهد بود ؎ ولما الفت الشوق نحو جنابه * من المهد ارجوان یکون الی اللحد * ؎ ونو عشقش که ازل خیاط
فطرت دوخته است * بر قد من تا ابد امن یاد جیب محشرش * خدمات مسکینهٔ الشمات و مدحات وردیة الفوحات
مقتبس از شمر الکف اوقات ان السفی ایام دهر کم نفحات که بضاعت مزجات متوطنان کنعان حرمان فراعت مهدات
تنگدستان بیت الاخران هجران تواند بود مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت و بهبود اولیا آن
خلاصه وجود و مسالت میرود و چون از شائبه ریا مبرا است امیدوار اجابت میباشد ؎ هدایا التجایا کل یوم لیلة الی
بابه الکاد و لکل المنی تهدی ؎ میفرستم از ورود چشم خود هر دم درود * بر مقیمان دیار و خاکبوسان درش میل و شغف
به نیل شرف دست بوس خدام سده سدره مقام نه در آن درجه است که بر شحهٔ آن توان دیار در طی نامه نشر
آن توانکرد ؎ تباریح اشواقی الیه شدید * کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد ؎ آرزوی من بخاک پای او افزون بود
زار زوی غرفه در آتش بخلد و کوثرش * از آن وقت باز که توقیع واجب التوقیر مبنی از التفات خاطر خطیر بجانب
این فقیر سمت تحریر یافت مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال جز استسعاد بتقبیل انامل شریفه و استرضا
بتحصیل فواضل نیفه امر دیگر نیست ؎ الی ارضه یصبو فوادی دائما * کما کان یصبو قلب لشر الی هند *
نزاعی الی تلقاک جاوز حده * بحیث تخاف الانقلاب اسلی هند * ؎ جا آن دارم که آرم رو بهندستان گنج

رشک ارض روم از عکس جمال النورش ٭ ملکه او هندست دمن آن بشر عشق آگین که بود ٭ عمرها سودای هند
اندر دل غم پرورش ٭ چون تجدید درین ایام دیگری از باریافتگان آستانه رسید و نوید فرید التفات رسانید
و بر طبق صدق آن شهود عدول از هر جنس گذرانید و لواعج شوق و تحنن بدریافت شرف ملاقات
متوقد شد و دواعی سلوک مفضی بادراک دولت مواصلات متاکد گشت ٭ آتانی و قد البرمن عنده
وقد ٭ توقد نار الشوق من ذلک لو قد بده ٭ ز آتش غم سوخت دل خواهم بیادش در دهم ٭ باشد آمیز د بخاک
کوی او خاکسترش ٭ اما بواسطهٔ تراخم علائق و تراکم عوائق که از آنجمله مراقیب اوقات کهن سالی ست شکسته احوال
که بحکم الجنة تحت اقدام الامهات مع مصلحت نیست که از سر قدمش بردارم ٭ این نیت بعمل نرسید و این امنیت
محصل نگردید ٭ فصدت الخواطر فی مقیمی باباده ٭ فصدت عوادی الدهر عن تلک القصد ٭ مادر ایام از حادث
درت دارد جدا ٭ وای فرزندی کزین سان خصم باشد مادرش ٭ باین امید خیال ست که حضرت مسبب الاسباب
جل شانه سببی که متضمن نیل این دولت و متکفل این سعادت باشد مهیا دارد و میسر گرداند ٭ دلا یاس شاید
ان یرفع الله بعینا ٭ و یفتح لیا بنیا اسبل الرشد ٭ چشم میدارم که پیش از بار بستن زین رباط ٭ بار سمند فلک
روزی بعزم کشورش ٭ اطناب باسهاب کشید و اسهاب باملال و انجاب انجامید یا حضرت حضرت دولت
و نصرت از جویبار فضائل و فواضل حضرت جلت عظمته در مراتب طراوت و نضرت ابد الآباد در ترقی و ازدیاد باد بمحمد و آله
الامجاد و صحبه الاجیاد رقعهٔ اخری لقد طال ما ادرجته فی صحیفة ٭ فاد عواء عائر لا یقابل الرد ٭ بدیهم آله العالمین بقاء و
و بخیر جه عن حیطة الحصر و الحد ٭ مختصر سازم سخن کز تار و پود حروف و صوت ٭ نیست ممکن خلعتی دوزد که افتد در خور رش ٭
بر سر پرشوکت و اقبال باد الا یزال ٭ بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش ٭ و هذا. دعاء له مضموم بالشوق
و الغرام و آخره حمد و والی یوم القیام و العین منهما مفتوحة الی اجابة ملک العلام و السلام رقعهٔ اخری ٭
یا ایتها الصحیفة المزبورة ٭ فی قلبک قصة الهوی مستورة ٭ زنهار که آوری مرا پیش نظر ٭ لو صرت بنظرة الرضا
منظورة ٭ آتانی کتاب فاح من نشر طیبه نسیم وداد فیه بردادا ففی کل لفظ منه غایة منیتی و فی کل معنی منه کنه مرامی
رسید نامهٔ سامی ز شهریار گرامی ٭ بنام گم شده نامی ساند نامه نامی ٭ نامه درج لطافت که درج بود در آنجا جواهر
فضل و مکرمت تمامی ٭ چون عرایس معنی ابکار که نفائس گنجینهٔ افکار اند بعد از تمثیل بصور خیالی و تشکیل باشکال مثلی جواهر

حسن عبارات ولآلی متلالی لطف استعارات را زیور سر و بر وصی و شاح و افسر کرده از ظلال و حجال و خدور

خطوط و سطور غالیه رنگ عنبر فام کالبدر فی الدجام و الشمس فی الغمام جلوه گری نمودند هر یک از قوای جسمانی

و مدارک روحانی حظی دیگر یافتند و بهره هرچه تمامتر گرفتند باصره از مشاهدهٔ نقوش قلمی و صورت رقمی

آن اطراف و اکناف حدیقه حدقه را سنبل و ریحان و بنفشه و ضمیران کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز

سیراب ریان گردانید « از عکس خط سبز تو ای رشک قمر ۰ درست ست ز باغ خاطرم سنبل تر ۰ می پرورمش

بیادگار خط تو ۰ از شبنم اشک سحر و خون جگر ۰ ذائقه از حلاوت الفاظ شهد آمیز و عذوبت کلمات شور انگیز

کام جانرا چاشنی عذبا لیشرب بها المقربون چشانید و شامه از نسیم روائح روح پرور در استشمام فوائح روح

گسترش مشام جانرا شمیم شراب و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک رسانید دل ازین بهجت شد

از ان چاشنی از دست شد سامعه از ذوق سماع و لذت استماع آن گوش هوش بر روزنه کاخ صماخ نهاده

جیب فکر و دامن خیال را ع همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسد ۰ از عقود درر و نقود گوهر مالا مال ساخت ناطقه

مخدرات عذرا مستورات حسنات معانی مجرد از لباس لمع حروف و مقطع از کسا مخطط محلی بالعجم و لفظ در برگرفته

پاکیزگانی دید کانهن الیاقوت و المرجان نشان ایشان دوشیزگانی یافت لم یطمثهن انس قبلهم و لاجان رشان

ایشان ست « چنان آمیخت ایشان با دل خویش ۰ که پنداری دوئی برخاست از پیش ۰ از ان معانقه

و ازدواج و مخالفت و امتزاج چندان نتائج لطائف و دقائق معارف و حقائق استفتاح کرده شد

که زبان خامه بیان از ادای آن قاصر ست و بنان خامه زبان از استقصای متقاصر « و اسکت عما فیه کیف لا نفی

ببعض معان فیه کل کلامی » بوصف آن چه نویسیم که قاصر آمد و عاجز ۰ ز درک معنی آن فهم و وهم عارف و عامی

اضعاف مضاعفه آن ملاطفه معاصفه بتحیاتی برای از تکلفات منشیان سخن و درود عبودیاتی مصون از مبالغت

شاعران نظم گستر بلکه دعا چون سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و ثنای چون زاده خاطر عارفان قرینه

جمعیت و حضور تمام مقرون بانواع نیاز و شکستگی و مشحون باصناف تعلق و دلبستگی بموقف عرض آن مطلع انوار لطائف

منبع اسرار معارف راضی محیط الفضل و الافضال و صهیط رحل قوافل الآمال « ذا کرمات صارصیت جلاله ۰ فی سائر الآفاق

کالامثال » دریادلی که بر دل دریا چو بگذرد ۰ با دل لآلی و شود از تاب خجلت آب ۰ هرچند گشت این

فلک آبگون نیافت ٭ در جنب بحر همت او رتبهٔ حباب ٭ زینسان که فیض او همه آفاق را گرفته ٭ شاید اگر
خطاب کند چرخش آفتاب ٭ آید فزون ز دفتر ایام اگر کنم ٭ فصلی ز روزنامه احسانش انتخاب ٭ گویم
دعا ما و که ز آئین قدسیان ٭ امیدم این دعا شود البته مستجاب ٭ لا زال فی خلود دولته و شمول نعمته
غوثاً للاسلام والمسلمین و صوناً لاصحاب الصدق و ارباب الیقین سائیده شود و تسکین نوائر اشواق و لواعج دریای اشتیاق
که در مجمر سینهٔ محبان افروخته و برای دفع عین الکمال از آن حضرت جناب اغیار را اسپند وار بر آن سوخته تنبر کیبه حروف و
کلمات که از عوارض و لواحق انفاس انسانیست و بترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ اشجار ریاض سخن دانیست
بمنزله طوفان نیرانست بارسال نفس و بمثابه اخفاء آتش سوزنده است بالقاء خاشاک و خس هیهات هیهات ع
بالا گرفت آتش تا کی توان نشاند ٭ در خود بعرض ساده دلی در نفس ٭ در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان ٭ باشد محال
شعله نهفتن ز خار و خس ٭ لاجرم خامه شکسته زبان با حجره بسته دهان از آن مقوله رمزی در میان آرد و حرفی بر لوح بیان
نگارد ع چو نیست حد زبان شرح حال دل دادن ٭ زبان چرا نهم از خامه در دهان دوات ٭ بعد ده اشتیاق دلپذیر که در باب
توجه این حقیر بر زبان خامه لطافت صریر گذشته بود شهباز جان از آن در پرواز آمد و طاوس جان از آن تو و در
اهتزاز امیدانم که بوسیلت کدام فضیلت روی فراغت و ابتهال در آن قبله ما قبال توان آورد و بذریعه کدام
منقبت احرام حریم جلال آن کعبه امانی و آمال توان بست ع گر رسد حکم که چون خامه ز سر ساز قدم ٭ مخلصان را
نبود چاره ز فرمان بردن ٭ لیکن این خرده که از فضل و هنر مبرا ام ٭ نتوان جانب آن معدن احسان بردن ٭ دانا
نبود قطره به بحر آوردن ٭ کار زیرک نبود زیره بکرمان بردن ٭ معهذا بارها در خاطر میگذرد که لا ابالی وار اندیشه قلت
بضاعت و ملاحظه عدم استطاعت ناکرده قدم صدق در بیدای این آرزو نهم و عاشق لبسان از تراکم
انواع محن و تلاطم امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در دریای این جستجو افگنم اما چه چاره چون ریاح
تقدیر زورق تدبیر را بصوب مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینهٔ امید را بساحل مراد نمی رساند ع هر دم
بدست جهد کشم بادبان سعی ٭ بر کشتی امید درین لجه کهن ٭ تا باره بساحل گریست کودم ٭ جری الریاح لیس کما تشتهی
السفن ٭ حالا آگهی همت و تمامی نهمت متوجه آنست که عنقریب در زمرهٔ مامورین مخاطبین باتموا الحج و العمرة لله
نیت ادای مناسک عمره و حج که وجههٔ توجه قاصدان و یاتون من کل فج عمیق می باشد احرام زیارت

رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام ست بسته شود و قیام بوظائف طوائف سده سدره مقام آن تمهید کرام
که عمدهٔ اکابر انام و مفاخر ایام ست نموده آید ۵ از حج بود م عمرهٔ وصل تو توقع * ناکرده قران با تو خود
از حج چه تمتع * امیدواری بعموم کرم و شمول نعم حضرت باری عزشانه آنست که حصول این امل قبل
قضاء الاجل دست دهد و وصل بهذا الامنیة قبل حلول المنیة روی نماید ۵ پیش از ان دم که اجل جیب
حیاتم بدرد * دارم امید که دامان صالت گیرم * هرچند ذرهٔ حقیر از ان نازلتر ست که زبان بمخاطبهٔ
آفتاب کشاید و مور ضعیف از ان خامل تر که با سلیمان در معرض سوال و جواب آید اما چون ابتداء این معامله و انشاء
این معاشقه از انجانب بود رجا واثق ست و امید صادق که این جرات مفضی بغرامت نشود و این گستاخی منتهی بسامت
نگردد ۵ مرا تو بلطف تو گستاخ ساختی * که کلک من این طرز معنی طرازد * وگرنه چو من ذره را چه یارا * که با قرص خور
مهرهٔ مهر بازد * چون مخدرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اند بکسوت عبارات زنگو پوش مرصع صور
کلام و گیسو بند معتبر نظام کتابی جلوهٔ نمایش یافت مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خلخال دعاء
استجابت مآل ست آرایش پذیرد ۵ تا نه دست قضا از پرچم رایات ملک * شاهد اقبال تو بر چهره زلف مشکفام *
باد پر از هماء همت بر تر از ان * گر شکنج زلف آن شاهد فتد در بند دام * بلکه باد آن زلف جاروب همت تا بچه
بری * بی غبار جانب مقصود کلی والسلام * رقعهٔ اخری الی ... یا کتابی اذا وصلت الیهم * فنحو الود اوقبل یدیهم *
واذا رأیتهم فوادی * قل له دم علی العکوف لدیهم * چون تخلف از مقتضاء انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف سیمه
مقتبسان انوار نبوی شیوه مقتفیان آثار مصطفوی نیست لاجرم تحیتی بی دعوی سخنوری عبودیتی بی عو
مدح گستری لایل ۵ دعاییکه نبود بداعی مضاف * ز عیب ریا بلکه از اخلاص صاف * چو فانی بود بنده در دعا
ز اخلاص گنجد در پی دریا * بود خواهشی از شوائب سلیم * در تافته از قدیر علیم * نثار ساحت جاه و جلال و عرصهٔ عزت و اقبال
که بهر چه عقل و دراندیش از شمائل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنای مدحت گذاران و اساس
سپاس محمدت شعاران بر نسبت اندیشه میگمارد و بمسامع جمیله و عوارف جزیله آنحضرت اضعاف آن در اطراف و اکناف جهان
صورت انتشار یافته است و سمت اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح واضحات داشته و از مقوله تبیین مبنیات
انگاشته بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید ۵ چگویم در اوصاف صاحبدلی * که مدحش بود نقل هر محفلی *

بهر وصف لائق که رو آوردم ٭ که راه مدحتش بآن بسپرم ٭ بآن وصف مشهور باشد چنان ٭ که زنهار خورد خرده گیر

چنان ٭ کنم وصف زاثبات آن موصف رکی ٭ که بی حرفه باشد دران گفتگوی ٭ نبلی دانشی آید اندر حساب ٭ که

گوید کسی روشن ست آفتاب ٭ نگوید زبان آوری هوشمند ٭ که گردون رفیع ست و کیوان بلند ٭ افواکا و ینفسد

باب الثنا ٭ فلا بد من فتح باب الدعا ٭ وقاه الذی ملکه لا یبور ٭ مدی عمره من صروف الدهور ٭ والبقاه بالطول و

الاستنان علی مسند العز طول الزمان ٭ ورقاه مرقا عز الشال ٭ ببصار مغبوط اہل الکمال ٭ مرائی مشاعر حسی جسمانی

و مجالی مدارک عقلی روحانی چنان از فروغ طوالع انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آنحضرت مالامال ست

که نزدیک ست که توہم دوئی و نقش و تکلف منی و توئی از میان برخیزد لاجرم اظہار شوق و غرام تعطش

و اوام را که منافی عینیت و مقتضی اثنینیت ست از ضروب صواب دور میدارد و از طریق تحقیق بعید میشارد و

زبس صورت آن جمال و کمال ٭ کنم گاه و بیگاه با خود خیال ٭ دل و دیده زان پر بر آید چنان ٭ که برخاست هم

دوئی از میان ٭ رسیدم ز نام وصال و فراق ٭ رہیدم ز شرح غم و اشتیاق ٭ نگوید خردمند با خویشتن

که میسوزم ای من از شوق من ٭ و معہذا چون دوری صوری اقتضای آن کمال اتصال و اتحاد را مانع

علی الدوام ہمگی ہمت و اہتمام بآن مصروف ست و تمامی خاطر بآن مشغوف که حضرت حق سبحانه از مکمن غیب لطیفه بظہور

رساند که صورت را با معنی مطابق شمارد و ظاہر را با باطن موافق گرداند تا چنانکه دل مخزون مخزن جواہر اسرار کمال ست

دیده مطرح لوامع انوار او شود که زبان مظہر صنوف مناقب و فنون مآثر او ست گوش ہم مستقر رموز غرایب حکایت

نوادر او گردد ٭ خوش آندم که با معنی جان و دل ٭ شود متحد صورت آب و گل ٭ هر رنگ بصیرت بر آید بصر ٭ ز دیدار جانان شود

بہره ور ٭ چو باشد زبان طوطی شکرش ٭ شود گوش ہم حقه گوہرش ٭ و چون در بنولا خواجه الفقیر بر رده که از خواص

پیر زام بر آورده لوای ولای آنحضرت بر دوش و حمائل شرح شمائل آنجناب در آغوش با مکتوب مرغوب متضمن سر منصود

و مطلوب خورشید وار پرتو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت و به نور حضور خود کاشانه تاریک نشینان را معمور

ساخت آن داغ غم متاکد شد و آن داعیه متاید گشت مناسب بلکه واجب می نمود که ہرچه اشارت عالیه نفاذ

یافته بود بی جرأت و گستاخی و تراخی کمر متابعت در میان بسته بی مسارعت زیر ران کرده طریق انقیاد سپرد و طریقه حسن

اعتقاد پیش می گرفت اما چون بال ہمت بشرشته علائق بسته بود و پای عزیمت در سنگ لاخ عوائق شکسته آن نیت در حیز

توقف ماند و آن امنیت در معرض تعلل و تسویف افتاد و دریغا که در دست من نیست کار که گر آرم بکف حلقهٔ

زلف یار * مقدر که پرداخت کار جهان * نه از من نوشت سر قضا را نهان * چو گیرم بی کاخ دولت کمند * قضا افگند آن

کمندم بر بند * چو بر شاخ سنگ افگنم میوه جوی * نه بر میوه بلکه آید هم بر سبوی * ملتمس آنکه چون خواجه مشار الیه شرف

پابوسی مشرف شود مهمات آنجای مجلس اهتمام بلا زبان کفایت نماید اشارت رود که زودتر رجعت فرما

باشد که بعون عنایت و فضل بی غایت حضرت حق سبحانه در مرافقت و مواقف ایشان سفر مبارک میسر گردد

حضرت مهیمن منان بمحض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکاره مصون و مکائد مامون

در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری ای بسته لب از شرح غم تنهائی

بر خود شده بجان ز دل سودائی * خوش آنکه رسی بیار و لب بگشائی * سوز دل خویش یکبیک بنمائی * این همایون

نامه آمد تازه از باغ بهشت * در گداز کافور رسته سبزهٔ عنبر سرشت * با خود از نور بر بیاض صفحهٔ نور وجود چند

حرفی کلک صنع از ظلمت امکان نوشت * رشحات سحاب بر و نوال و قطرات غمام فضل و افضال از نائرهٔ کلک

مشکبار و قلم گوهر نثار فیضان کرده بودند مزرع رجا که تشنگان وادی فراق و کشت زار امید جگر خستگان بوادی

اشتیاق را تازه و تر ساخت و نفحات بساتین نطق و بیان و فوحات علم و عرفان از مهب سطور عنبر نسیم و خطوط عبیر شمیم

وزیدن گرفت دماغ جان نزدیکان و دور و مشام جنان و اصلان و مهجور معطر گردانید * نسیم قلم تو چشمهٔ

آب نفاست * و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست * این رشحه و نفحه را ز من باز مگیر * زیرا که دلم زنده باین آب و

هواست * باز امای امداد آن رشحات و اعداد آن نفحات ابر نیسان بلکه نیسان خامهٔ جواهر تحیت و دعا

و لآلی محمدت و ثنای نثار آن بحر مکرمت و دریای موهبت میگرداند امیدست که صدف سمع قبول آن منفتح گشته هر یکی

را قدری و رسامی و قیمت گوهری گرامی ارزانی دارد * سخنم قطره بود سمع شریف تو صدف * قطره

را دولت دردانه شدن از صدف ست * دل مستهام و خاطر الی آرام میخواهد که فیض خانهٔ محرره را در کشود و

و از مائدهٔ مداد استمداد نموده حرفی چند در شرح شعله های حرقت فراق خامه را بر زبان دهد و سطری چند در بیان گرسنهای

محنت اشتیاق با نامه در میان نهد اما خامهٔ تیز رفتار از اقدام بر آن صورت سر کشیده نامه باین تنگ روی از قبول این

معنی بر خود پیچیده آری آری ع لی نسبت مرد آتش و کاغذ حریف آب * علی الدوام خاطر فاطر بواسطه

سابقهٔ تعارف روحانی و آرزومند رابطهٔ تالف جسمانی میباشد اما چون هر مرادی که دررین نشیمن حکمت
منوط بوجود اسباب ست و مربوط بتحقیق شرائط از هر باب آن هنوز در مکمن قوه آرمیده است او به ظهور در موطن
فعل نه انجامیده لاجرم جمال آن مطلوب بحجاب غرت محتجب می نمایند و چهرهٔ آن مقصود بنقاب امتناع منتقب
یار رخسار نهفته است پس پردهٔ راز به آه گر باد صبا پرده کشائی نکند * قافلهٔ سالار همت شدائد بوادی کوشش
گذرانیده و خود را بساحل دریا کشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری لنگر انداز و بادبان فروتنی
وافتادگی را برافرازد و در اسرع مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر و فنا و کالای محبت و ولا را که رهروان
شوارع نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و انکسار از آن سرمایهٔ عزیز تر ندیده اند و از آن ارمغانی نفیس تر
نشنیده بآن عتبهٔ رفیع مرتبه که مصب ینابیع فضیلت و کمال و مقر سفائن امانی و آمال ست برساند
اما چه سود چون ملاح تقدیر مساعدت نمود و شرط توفیق موافقت نه نمود * فقیر ممتحن از بر براه بحر شتافت کمی
بوصال تو بیرنج پای باید دست * متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز شکست کشتی و ملاح هردو باد نشست * سخن دراز
کشید ابرام از حد ایجاز در گذشت لا بزال مجاری احوال بر منهج استقامت واقع باد و در آن عز و اقبال از مطلع
سعادت و کرامت لامع والسلام رقعهٔ اخری * ای نامه که خامه از بن نخسته * گفته است بگوش تو فرو آهسته
زنهار چو بر دیار جانان گذری * آنرا برسان کبوتر او پیسته * سلام قولا من رب رحیم * و تحیة فضلا من رب کریم *
علی مفضل قد شافی بوصاله * وان لم افز الا بطیف خیاله * عشقت وما البصر ته غیرانی * سمعت من الحاکین وصف جماله
تا گهر وصف تراشد صدف * سامعه بر باصره دارد شرف * دیده فشاند ز حسد خون که چند * از خبرت گوش ابود
بهره مند * کی بود آیا که بود بهره ور * دیده ز دیدار چو گوش از خبر * شوق و آرزومندی بشرف دست بوس حضرت
خداوندی که غایت همت دولتمندان و نهایت دولت نهمت بلندان بیش از آنست که بمدد گارئ وات دهان بسته و
دستیاری قلم زبان شکسته در صحائف نشر آن مقدور باشد و در طول تو امیر آن میسور اما چون درین زمان وال الاحباب
زبدة العلما و عمدة الفضلا کاشف حقائق العلوم موضح دقائق الفهوم ذوی الملکات القدسیة الکمالات الالٰهیة المولی
الاکرم الامجد نور الملة والدین محمد از آن وقت باز که متوطن این دیار اند بتو دد و تلطف این فقیر اهتمام تمام از ند
عزیمت آنجانب کرده بودند و رو توجه بآن جهت آورده این رقعه مصحوب وی و چند در شرح قصیده میمیه

فارصنیة علی ناظمها الرضوان والتحیة اظهار الخلوص الاعتقاد وتاکید الروابط المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص

گشته تحفهٔ مجلس شریف وهدیهٔ موقف منیف میگردد ع زهی سعادت و دولت اگر قبول افتد * وچون شواهد فضل

کمال استحقاق واستیهال مشار الیه از آن اجلیست که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد وبواعث اکرام وافضال

خدام سدره سدره مثال از آن مقوی که بتحریص وتحریض مفتقر باشد دران باب شروع نمیرود ع شاهمنا

گهر شاهوار به صلوت و لاله بیایدبکار * خدمت خواجه درویش مشرب جوانی به پیری ملقب بقدم شریف ارزانی

داشته همواره بذکر مکارم اخلاق ونشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه وملازمان آن دولتخانه زبان تر دارند

ومشام جان مشتاقان معطر آری ع باد که هم صحبتی گل کند * غالیه در دامن سنبل کند * نافه چو با مشک شود راز دار

جیب صبا گرد دازو مشکبار * زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد بحرمت النبی وآله الامجاد رقعهٔ اخری

بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار واختصاص فوع آنکه خدمت اخوی جناب مولوی احسن الله عاقبته ودام عافیته

که عزیمت آن کعبهٔ آمال کرده ورو توجه بدان قبلهٔ اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان کمتر منزل استان است

التماس تفقدی واسعد عای توددی بیباشد ع چه حاجت که گویند با آفتاب * که بر فرق نزدیک یا

دور تاب * چو خورشید تابان دهد فیض نور * نه نزدیک محروم ماند نه دور * توفیق رفیق باد والسلام

والاکرام رقعهٔ اخری ع اروم لعبدی من بلیح الروم * هو احل بقلبی المهموم * لولا رجاء الوصل منه محققا

لاختل نظم وجود الموهوم ع شد از تو معدن حسن وجمال روم خوش آن * که در هوا تو رخت وفا بر دوم کشید *

رسید پیش تو دائم حدیث گریهٔ من * ببین که دور زرویت چها بروم رسید * بعد از تعرض بعرض تحیات نجیات

عرصه عرصه جلال ابطال اشکال غامضة النتائج حافیة المناهج علوم حقیقی وفتاح معاقد قواعد عسیرة

المدارک عرضة المسالک شعار تحقیق الذی فوق بصرف همته نحو بیان المعانی بدیع منطقه وفصیح کلامه فاز البدل جهده طاقته

تمهید اصول الدین وبسط فروعه واحکامه ذالمیل الطبیعی بالتایید الالهی الریاضة النفس الرضیة لاکتساب کمالات

الحکمة العلمیة العملیة شمس الدین کاضوء العلی زین الهدی کهف الوری بمکارم ورسوم جلت فوائد مدحه ان تطوی فی طی المنثور

والمنظوم لا زال فی حل الامور وعقدها متایدا بالواحد القیوم وحیاه فیاض العلوم بفضله علما یود به المعلوم میگردد که

چون مفاد فضیلت انتما الذی من الماء الزلال علی الظماء بر لب تشنگان وادی فراق وجگر خستگان

بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل غمدیده را صفای آن مشرب صافی بصفوت مسرت وافی رسانید و
جان ستم رسیده را عذوبت آن مورد عذب از مرارت عذاب هر مخالف و منافی رهانید فقبلتها ثم
قابلتها بصحف الامانی بلا انزیاح طرف فکانت کما شئت لفظا بلفظ و جاءت کما رمت حرفا بحرف از
مضمون آنچنان مفهوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بسبیل تمنی بزبان گذرانیده بود بمسامع شریفه بعضی از
مخادیم رسانیده در مجلس سامی لا زال ساميا مذکور شده و بامر مطاع آن یا مور گشته لاجرم تاکید الرابطة المحبة و الاعتقاد
بل انقيادا للامر الواجب الانقياد با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت تفرق بال و تشتت احوال
و فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب عجالة الوقت را در روز چند فراهم آورده چون زنبیل
درویشان دریوزه کرده از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه سمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت
تنگ بود و قاصد بیدرنگ آنچه در نیت بود با تمام نرسید و آنچه آغاز کرده شده بود با نجام نا نجامید رجا
واثق ست و امید صادق که عنقریب قریب مجیب عز شانه توفیق ترتیب تلفیق آن رفیق گرداند و مخزن خاطر مخزون را
بظهور آورده بمجلس با نواع فضائل مشحون رساند بمنه و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری ایزد که بلوح ما قلم رانده
است × یاد تو اسرار قدم خوانده است × با او دل ما یان پری مانده است × کشتی با دیه پشت قلم رانده
است × هر چند اختیار مشئوم من × در مذهب جبر جبر یان و ورم من × هجو ز اعتبار مسرور رم من × با دعوی
اختیار محجوم من × نامه بیچاره بی اختیاری هر قوم منطوی بر اختیارات لطائف منثور و منظوم بلکه سفینه از
تموج بحر قضا و قدر در تلاطم نوشته در کلام از ل و نولیسنده در تکلم [illegible] گم گشته از تمتع شرب خودی سیر و بر تجرع
شراب بیخودی دلیر رسید قضیه ها رسانیده ز اندیشه کار و بار بیرون کرد × و ز رابقه روزگار بیرون کرد × بر من
صدمات قهر جباری ریخت × و ز عالم اختیار بیرون کرد × لاجرم از مقام اضطرار بی رعونت اختیار هر چه
بر زبان خامه داوند سمت تقریر پذیرفت و هر چه بر نامه زبان کشادند صورت تحریر یافت لا زال مجاری احوال
ملازمان بر نهجیکه مختار خاطر عاطر و مقبول ضمیر منیر باشد جاری باد رقعهٔ اخری صحیفه شریفه منظوری بعبارات
و اشارات لطیفه در اطیب اوقات رسید و قحط رسیدگان خشک سال هجر آنرا طیب اقوات رسانید
جانرا خرسندی تن را نیرومندی از شعر اقوی به کالغذاء الذی × یقوی به صحة تعتذی × در [illegible]

ازکلیات این فقیر استخبار نموده بودند از جزئیات احوال استفسار فرموده ووقت حاضر در جریان امور بر نهج

سابق ست وزمان حال در تحول احوال ماضی موافق وچون آن سالها مشاهده بود برضمیر منیر روشن

خواهد بود ه وبر خاطر عاطر مبین ساه ای کرده حدیث عاشقان دیرید به × برپرسش حال بیدلان گشته

دلبر × بر عاشقی از جان جهان آمده سیر × امروز بود چو دی هجو برید حق سبحانه همگنان را از گرفتاری خود برهاند

ودیگر گرفتاری خود گرفتار گرداند بمنه وجوده الی المعض الاخیار جرون شعر شمس تنورت واضاءت

بها جرون × ما اسعد الذین الیها یهاجرون × زینسان که زابر دیده دریا بارم × روزی فگند بموج دریا بارم

چون یار گرفته جا بدریا بارست × خواهم بروان سیل بدریا بارم × مرفوع آنکه احوال اینجا بموجب دلخواه است و

دیده انتظار بمقتضا وعده خدمتش براه دولت وسعادت مستدام والسلام لقاضی مجد الدین حسین یزدی

ورقه وردت علی صحیفة من فاضل × فی الفضل فاق افاضل الآفاق × لازال مجد الانام مجد احسن الشمائل طیب الاخلاق

نی کلکش نبات فکرت را × به نبات حسن به پرورده × غره صبح را نطره شام × رشک رخسار نوخطان کرده ×

قصه کوته شب دراز مرا × پاره پاره بروز آورده × نامه چون غنچه نوشگفته تو بر تو مشک بیز وعنبر بوی

که در بهار حد اعتدال از شاخسار لطف وجمال دمیده واز هر توی آن نسیم مودت واخا بمشام جان دماغ

جنان رسید رطیب وفات وردیة الفوحات ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض فضل وکمال حدائق

اکرام وافضال خدمت مولوی افضلی اعلمی اکرمی فضلی نزهت بخش ویرانه رنجوران فراق وعطر افشان

کاشانه مهجوران مشتاق گشت ه غنچه امید شگفته از نسیم لطف او × باغ دل ازان غنچه خندان چو گلشن تازه شد

اضعاف مضاعفه آن ملاطفه معاطفه که از فحوای آن مطالع افتاد عجز دشکستگی وتعلق ودلبستگی

بموقف عرض رسانیده میشود وچون تکلف در شرح آرزومندی اشتیاق موهم ست بمبالغه اغراق

وآن داب منشیان ودبیران ست نه شیوه شکستگان وفقیران ازان اعراض نموده بردعا اقتصار

مینماید ولا یزال ظل فضائل بر مفارق افاضل ممدود باد والسلام

مکتوب ببعضی از مشائخ عهد که بر کناره مکتوب شکایت گونه نوشته بودند ه

مراچه زهره که این آرزو بدل گذرانم × که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی بهر این کرم

کرز کاغذ چو بر طبق کنی آنرا بدطفیلی دگر انم بران کناره کشانی ؛ شکر خامهٔ لطائف نگار که بر حواشی نامهٔ نامدار
این مهجور بر کران مانده و از مجلس حضور را آرزوی دل در کنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بستر عجز و قصور را
نسخهٔ شفای عاجل فرستاده بزبان شکسته ادا نتوانکرد و بسخنان برهم بسته استقصا نتوان نمود لاجرم سطری
بساط شکر کرده در کو بر بسیط عذر آورده میگوید که گر زهر برگ گیاهی دهم هر زبان ؛ شرح یک رشحه را بر
کرمت نتوانم ؛ ور زهر شاخ درختی کنم چرخ قلم ؛ شکر یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم ؛ التفات خاطر خطیر که
حالیا این فقیر از معاتبهٔ دلپذیر بر تقصیر توبه از نواحی مرو و ماچان بموقع اشراق آن آفتاب خاوران
در می یابد اگر آنزمان دریافتی هر آئینه از سر قدم ساخته و آنرا سرمایه سعادت ها شناخته بخدمت شتافتی
اما چه سود چون آفتاب این عنایت آنروز پرتو نینداخت و سر مفاخرت نیازمندانرا باوج عزت و ذروهٔ رفعت
نیفراخت که بکیچه بخاک مردم افتاده نزول ؛ فرو خبری ز لتو نیاورد رسول ؛ تا یافتمی ازان خبر کو قبول ؛
برداشتمی بسوی تو راه وصول ؛ مع هذا این حکایت نه اظهار خاطر ماندگی و شکایت بلکه تکلفی است در عذر
تقصیر محلی در دفع خجالت و الا تشویر و الا ذره حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این نوع زبان آوری و یارای
اینگونه حجت و داوری که ای وی تو به از آفتاب النور ؛ خار کمثل گز تو خلد در بستر ؛ آن خار کرم ز گل بهاید خوشتر
خاک همه دشت خاورانم بر سر ؛ سخن دراز گشت و گستاخی از حد ایجاز درگذشت ظل عالی و سایه مکارم و معالی
بر مفارق ادانی و اعالی بمدی الایام و اللیالی ممدود باد بالنبی و آله الامجاد و علیه و علیهم التحیة و السلام

در جواب بعضی از صدور که استدعای جواب کرده بودند شعر

وردت علی صحیفة من مفضل ؛ خطا الانام بفضله و نواله ؛ لازال ممدودا علی کل الوری ؛ فی مسند الاقبال ظل جلاله
بنام رهی نامهٔ نامزد شد ؛ ز عالیجناب صدارت پناهی ؛ نگو نامه منشور لطفیکه باشم ؛ بتشریف آن تا قیامت
مباهی ؛ شکر نامهٔ مشکین طراز و عذر نامهٔ مشکین نواز ملازمان آستان رفیع لازال ملاذا للکل شریف و وضیع بیسو
قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر البیان نبوده لاجرم تقاعد از وی واجب نمود که اگر عهدها عذر
آن لطف خواهم ؛ برون نایم از عهدهٔ آن کماهی ؛ همان به که از معذرت لب ببندم ؛ کرم لطفش از خود کند عذرخواهی
و چون شرح معانی نیازمندی خلاص ستوهم تکلف و ریا عاری نیست و اظهار صورت اقتصار جز بر قاعده

ظاهر بیان خود تمامی جاری لی سد آن باب نیز کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت ٭
چو بر سر دل مید هد دل گواهی ٭ داعی کمینه را جرأت این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بحکم المأمور
معذور متصدع گشت ز درویش صادق درین ره چه لائق ٭ دعای شب و همت صبحگاهی ٭ با لسان گر
خواهی نصیب تو باد ٭ بقای مصون از احتمال تناهی ٭ ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در مقر عزت و مستقر دولت بدارد

جواب مکتوب سید معین الدین محمد ولد شیخ سیف الدین الحجی شعر

ریح الصبا اهدت الی نعیما ٭ من بلدة فیها الحبیب مقیما ٭ الی ظن نسیمها من طیبه ٭ وهو بها من عنده نسیمها جحیم
بوی ز گیسو نثیو آورد نسیم ٭ تازه شد با دل من عشق ترا عهد قدیم ٭ رشحه خامه مشکین نفحی از که بر صفحه نامه مشکین را از
مرغان اوالی جبهه را دام نهاد چون سواد دیده ارباب بینش همه نور چون سر سینه اصحاب انس را سرور فی
انیس وقت و اکرام عنت سا بدین قلیل البضاعت رسیده فذکرنی عهدا لکم بانسیته ٭ وهیج احزان الفواد شوقا ٭ الم الفلی منه
شوق مبرح و ضرم فی الاحشا نارا فاقلقا ٭ از هر حرفی فرحی روی داده و در هر لفظی مشاهده لطیف افتاده کام دلم
از وسوسه حاصل کردم ٭ بر چشم ترش ز شوق منزل کردم ٭ وانگه بی یادگار آن کلک و نبات ٭ در گردن جان دل حمائل
کردم ٭ هر چند حصول این مراد از حوصله این بیحاصل بیرون بود و وصول بدین مرام از مرتبه این شکسته دل افزون
اما ع چون لطف تو عام ست زینها چه عجب ٭ آری اگر آفتاب عالمتاب بر خرقه تر دامنی تابد پاکش از ان
چه باک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوخته حرمنی با دفیض عامش را از ان چه زیان ٭ تو ای
ز احسان و فضل آن ابر نیسان ٭ که بارد بر بلند و پست یکسان ٭ چو آید فیض بخشش از بحر زخار ٭ نه گل باشد از و محروم
نی خار ٭ اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحوای نامه میمون و مطاوی صحیفه همایون بذائقه
ذوق و جاذبه شوق چشیده و فهمیده عجز و شکستگی و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود ٭ چو گل
بخنده در آید لب اهل ز نشاط ٭ اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول ٭ قصه غصه فراق و حکایت شکایت
اشواق قیاسا علی مفاوضات ارباب العبارات مظنه مبالغه و موهوم اغراق لاجرم برین دو بیت اقتصار کرده
می آید ٭ نوائب اللیالی عذبت بفراقنا ٭ محا ومع عین اللیل نور الکواکب ٭ ولو جرع الایام کاس اشتیاقنا لاصبحت
الایام شبه الذوائب ٭ ملتمس آنکه این فقیر را بالکلیه از گوشه ضمیر منیر فرو نگذارند گاه گاهی التفات

خاطر شامل حال دارند ع باشد که بدین سبب برآید کاری ٭ واگرچنانچه عند انتهاز الفرصه بی آنکه وجود کمینه

در میان باشد از روایح انفاس متبرکه حضرت ارشاد مآبی ولایت پناهی ادام الله تعالی ظلال و لا تیهم علی مفارق

الغائبین و الحاضرین ابد الآبدین و دهر الداهرین استشمام رائحه یعنی دریوزه همتی و التماس فاتحه نمایند غایت بنده پروری

و کمال مرحمت گستری خواهد بود ای بزم وصل حاضر غائبان زاد دستگیر بوز آنکه دست حاضران از غائبان کوتاه

نیست ٭ داعی کمینه را جرأت این مقاوله و گستاخی این مرسله نبود اما چون خدمت صاحب اعظم مجمع مکارم الاخلاق

و الشیم خواجه فلانرا لا زال فی کنف الاله بکرة عزم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن

آستانه و ملازمان آن دولتخانه گذرانیدن ابرام از حد گذشت سلام الله و تحیاته و برکاته اولاً و آخراً و

ظاهراً و باطناً و السلام رقعه اخری ای بقیت بقاء لا یزال فانما ٭ بقاؤک من حسن الزمان و طیب ٭

و لا کان لعمکروه نحوک مذهب ٭ و لا یصرف الدهر منک نصیب ای شد لی خامه لم را ترجمان ٭

بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ باز بانی تیز و چشمی اشک ریز ٭ از جدائیها شکایت میکند محنت

تمادی ایام فراق و شدت توالی الام اشتیاق زیادت از آن ست که با مداد کاغذ و مداد و اعمال

ادوات قلم و دوات تصدی و تقصی از عهده ادای آن توان نمود صد طومار و صد دفتر نشاید شرح مشتاقی ما چون خدمت

برادر حقیقی و دوست تحقیقی وفقه الله لما یحبه و یرضاه بهانه کیسه آب گل روی در کعبه ارباب دل کرده منتجع

آنصوب بود صواب نمود خود را بر گوشه خاطر مجاوران آن آستان که قبله گاه راستان ست گذرانیدن

و بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه هوشمندان آگاه است بستن ای نگویم نسبتی دارم به نزدیکان درگاه

که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زراقی ٭ هرچند سلام قطره بدریا عجب ست و پیغام ذره بخورشید

و الاخلاف ادب اما چه توان کرد ای نبض عاشق بی ادب بر می جهد خویش را در کفه شه مینهد ٭

خیر الکلام ما قل و دل اگرچه این پریشان از دلالت عاری ست بحمد الله که قلت اختیاری سایه عالی بر

مفارق لدانی و اعالی مدی الایام و اللیالی ممدود باد بالنبی و آله الامجاد و السلام و الاکرام رقعه اخری

ای مرغ گر شوی بسوی تبریز تیز پر ٭ از حال ما بسوی تبریزیان خبر ٭ کامشب شده ست خرقه ارباب فقر را ٭ دامان

و جیب خشک و تبریز تیزتر ٭ معروض آنکه جمیع فقرا و مساکین آن دم دار بین الماء و الطین در قصبه نعمت آباد که

از زوال نعمت ایمن باد دست از خود شسته اند مشغول بدعا گوئی و خیر خواهی انتظار نوشتهٔ خواجهٔ شاهی

نشسته ٭ چه خوش باشد که از فضل الهی ٭ گدایانرا رسد منشور شاهی ٭ دولت دو جهانی و سعادت جاودانی

محصول باد و السلام والاکرام رقعهٔ اخر هو الحی نا لله انا الیه راجعون ٭ کدام دوخته اقبال سر بچرخ کشید که جوهر

احلیش عاقبت بپیچ نکند ٭ که ریخت تخم امانی بکشت زار جهان ٭ که برق حادثهٔ آتش بخرمنش نفگند ٭ چگویم

از اخبار واقعه دشوار پدر والد بزرگوار خسته الله الملک الغفار فی زمرة الابرار والاخیار بدین جگر خستگان

دل افگار چه رسید و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثهٔ هائل آن قدوهٔ اماثل تغمده الله بفضله الکامل

وعفوه الشامل بر این از دست رفتگان پا در گل ماندگان چه افتاد و هذا غم عم به تفاصیل الاجزاء و الم

الم بتباعیض الاعضاء ٭ جان ریش و جگر پاره و دل برخو نست ٭ از دیدهٔ غم دیده چگویم چه و نست ٭ اما

چه توان کرد هیچ پدید رو جود در بنیامد که رخت بدروازهٔ عدم نکشید و هیچ پسر بر خوان حیات نشست

که شربت ممات نچشید ٭ گهی یعقوب زاسیب غم یوسف همی میرد ٭ گهی یوسف بداغ فرقت یعقوب میسوزد ٭

بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طایر مقید از مضیق ورطهٔ حبس بهوای فضای عالم قدس پر و بال کشاید اهل

بصیرت را جزع و فزع نشاید چون طوطی جان از تنگنای نشیمن تقید رکود رخت سرا مواطن اطلاق آورد ارباب دانش را

جز رضا بقضا نباید ٭ مرغی ز حرم در قفس تنگ نشست ٭ آمد ز فضا بر قفس تنگ شکست ٭ با نعره زنان گر قفس

تنگ بجست ٭ او جلوه کنان کز قفس تنگ برست ٭ هر چند این برادر در این واقعه جانگداز انبار بود در مصیبت نا ملائم

منتسا هم منجو هست که بهر تسلیهٔ خاطر آن برادر و سائر عشائر اعزه الله تعالی بالسعادة والنعرة فی اسرع وقت واقرب

ساعة بآن جانب متوجه شود اما بسبب وفور علائق و هجوم عوائق در توقف ماند ٭ کهن درخت بر و مند

اگر زپای فتاد ٭ نهال نو بر ز آسیب دهر ایمن باد رقعهٔ اخری بعد از رفع سلام و سوق کلام در بیان

کمال شوق و غرام معروض اکابر اعظام و مفاخر کرام آنکه خواجه درویش مشرب جوانی به پیری ملقب

که گمان این فقیر آنست که مقصود وی از مهاجرت اوطان و مفارقت اخوان زیارت درویشان و تقرب

بملازمت ایشان ست نه حصول آمال و امانی و وصول بمزخرفات فانی چه بر هیچ عاقل پوشیده نماند که کام این

جهان خفدان نیرزد که کا بهر او بر دست آراز جای ٭ متوقع از مکارم و مراسم اشفاق ایشان آنکه مقدم شریف او را

معظم شمرده و شرائط اکرام و احترام او بجای آورده در هر مهمیکه رجوع کند اهتمام نمایند و در مصلحتی
که بعرض رسانند التفات نمایند که بیشک امداد هر کرا زین طایفه دریغ زده است و اعانت هر که درین طریق قدمی نهاده
وسیلهٔ نجات و واسطهٔ رفیع درجات خواهد بود حق سبحانه و تعالی همگنانرا توفیق خیر از خود دور نخواهد که مرتبهٔ دولت
ابد و سعادت سرمد است رفیق گرداناد والسلام ـ رقعهٔ اخری صاحب فضل جلی مولانا درویش علی که در
صنعت کتابت انگشت نماست و در صناعت نظم و غزل فرد و بی همتا میان اصحاب قلم بخوشنویسی مشهور است
و بزبان ارباب بیان به ویسی مذکور است آنکه پاکیزه و لطیف میگوید ، گر قصیده و گر غزل ویسی سخن‌ها
در حساب هنر اگر دگران ، بیست باشند فی المثل وی سی ست و دیرگاه است که گوشهٔ خاطر بجانب
این فقیر میدارد از زمرهٔ محبان و مخلصان بیشمار است ملتمس از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مخادیم آنکه هر جا که مشرف
حضور ارزانی فرمایند مقدم شریف او را مغتنم شمارند و شرائط تعظیم و تکریم و توقیر بتقدیم رسانیده هر چند با ظهر فضائل و
شمائل او مشغولی باین سفارش فضولی بنماید چون آن بنابر الحاح و اقتراح او بود باشد سر کرده اند بی‌شبهه معذور
فرمایند مراعی حق سبحانه و تعالی همگنانرا از خود رهائی و با خود آشنائی کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد ـ رقعهٔ اخری
عارفانه که ملازمان حضرت بادشاهی دین پناه و شهریار معدلت شعار بوسیلهٔ سعی و واسطهٔ طلبی از بلاد روم هر دو نامه
فقرا از شرف خدمت ملاقات محروم بخراسان فرستاده بودند رسید و از آنحضرت بشارت اقبال بر برید و دولت شان
و قبول طریقت ایشان سایه [illegible] عطاهائیکه شاه معدلت کیش فرستند سود در رویشان الرش ، دلیل راه و حسبان شاه اند ،
بر اقبال و قبول و گواه اند ، خصوصاً این گواهائیکه پیداست ، فروغ صدق از ایشان یکم و کاست ، درخشان رخ
شان در برق لامع ، ز قرآن صف شان صفراء فاقع ، سرور انگیز دلهای پریشان ، تسرّ الناظرین در شان
ایشان ، فرنگی اصل لیکن شاه دیندار ، رهانیدست شان از قید کفار ، گرفته پیش هم راه کریمان ، سیاحت در
دیار اهل ایمان ، ز کثرت گرچه بیرون از شمارند ، چو بخشش‌های شه حد ندارند ، چو گیری از شمار آغاز و انجام ، رسد حالی
شمار آن باتمام ، الا تا آفتاب عالم افروز ، زر افشاند ز جیب صبح هر روز ، کف شه همچو خورشید درخشان ، بفرق خاکیان
باد زر افشان ظلال عالی مد الایام و اللیالی مخلد باد ـ رقعهٔ اخری جناب فضائل مآب لطائف اکتساب مولانا سیفی که
در لطف غزل و حسن مقال عدیم المثال اند و در حدت ذهن و دقت خیال مشرف به رتبهٔ کمال و صناعت

تعمیه نامدار آنرا نام گم کرده اند در حل معمیات بمشکل کشائی نام بر آورده میدان قافیه سنجان بمقام مقاوله ایشان تنگ ست و میزان عروضیان در معرض معارضه ایشان سنگ بعد از مدتی بعید مزید پرتو التفات بر کلبه تاریک نشینان انداخته اند و مشام ذوق شان بفوایح التماس خود معطر ساخته با مول از کرم اخلاق ایشان آنکه در غیبت و حضور رعایت حقوق صحبت و شرائط محبت لازم دارند و در سفر و حضر اقامت وظائف بخیر واجب شمارند حق سبحانه تعالی همگنان را از ظلمت گرفتاری بخود برهاند و بر آشنائی بخود برساند والسلام رقعه اخری

این مجموعه لسیت مسمی بهفت اورنگ شرف تشرف قبول حضرت الشوران جناب فرهنگ بر رسم خزانه و اسم کتابخانه شهریار اعظم خداوندگار عالم عامر مصر دولت القاهره و کاسر قد رصولة الاکاسره الذی امتاز من السلطنة کما امتاز من شهور سنته الاشهر الحرام اعنی السلطان ابن السلطان ابا یزید الروم ابقاه الله فخر السلاطین ایده الله زبده فی الدنیا و الدین ابده الله ایده فی مسند العز محفوفا به تمکین و حرر ذلک فی سادس شهور سنة السابعة من شهور شوال المنیفة علی التسعین من المأة التاسعة من الهجرة النبویة

رقعه اخری معما باسم عثمان چلبی که از نظم و نثر بر مے آید ٥

آورده بعین کعبه دل حج درست ٭ لیکن چو حساب کرد از آن رکن نخست ٭ لبیک زنان از حد بدر رو دو نهاد در کعبه آمال که خاک در تست ٭ آین معما را نامه صدف نیست حامل دری شاهوار اعنی نام خجسته فرجام دریا کف یکی گوهر آثار او از هرچه در عمان بر سر آید و جیب آمال و آمانی باسمت بی پایان از مبادی لطف و بر سر آمده عشق تو ور و زنیست بیزار لیست ٭ هر که بیزار نیست مرد خور بیزار لیست ٭ چهره زرد یا بدر بدره زر طریقه همین ست از بن بگذر ٥ ما نسیم سره شناس رداریم ٭ زان لب خشک روی زر داریم ٭ عاشقان را کجا بند رو بست وجه ایشان همین رخ زر دست ٭ کرده از اشک آستین پر سیم ٭ قیمت در وصل می پرسیم ٭ درین راه نام نیک موجب ننگ ست ٭ ناموس بیک حرف کن که وقت تنگ ست ٭ ورق ورع و زهد در پیچ ٭ جریده روگراهیست پیچ در پیچ ٥ در خرابات عاشقان زنهار ٭ از سر عفت و ورع نائی ٭ زانکه با یکد گر نیاید راست ٭ دعوی عاشقی و رعنائی ٭

رقعه اخری بسلطان شاهیمان که حقیقی تخلص میکردند دیوان خود فرستاده بودند نوشته شده ٥

بده ساقی آن جام گیتی نمای ٭ که هستی ربائیست و مستی فزای ٭ بمستی ز هستی رهائیم ده ٭ بمستان عشق آشنائیم ده

بزن مطرب آن نغمهٔ دلنواز * که در پردهٔ دل بود پرده ساز * بشکرانه کز پردهٔ گفتگوی * عروسان معنی نمودند
روی * ز گلزار فردوس آمدگی * لبسر منزلی بینوا بلبلی * ز باران جود و سحاب کرم * زلال بقا یافت خاک درم *
ز دریا اسرار فیض جدید * بلب تشنگان سواحل رسید * سخن کوته از زادهٔ طبع شاه * که دانش تابست و
عرفان پناه * همایون کتابی چو درج زور * پر از گوهرهای تحقیق پر * درو هم غزل مانده هم مثنوی * هم اسرار صوری و
هم معنوی * شده طالع از مطلع هر غزل * فروغ طباشیر صبح ازل * ز مقطع چگویم که هر مقطعی * که فیض اله را بود
منبعی * بصورت پرستان گوی مجاز * ز شاه حقیقی نشان داد باز * چو در مثنوی داد واد سخن * نوی یافته
رازهای کهن * در اسرار ادراک ام الکتاب * ز هر مصرعش عقل را فتح باب * زهی نامهٔ دلکش و دلکشای * که شد
جان عطار ازو عطرسای * بود مثنوی لیک آن مثنوی * که شد فیض ازو خاطر مولوی * ز بس گل
که از راز در وی شگفت * همی شایدش گلشن راز گفت * بود پایهٔ آن سخن بس بلند * کی انجار وصف
مار الکند * سخنها شه کز دل پاک خاست * بپاکان که شاه سخنهای ماست * بدین نکته باشد دلیلی تمام * کلام الملوک
ملوک الکلام * من از وصف گفتار شه قاصرم * بمدحش چسان ره برد خاطرم * چو خفاش را نیست نور
بصر * که بیند بری و زمین عکس خور * کجا آورد هرگز شو بدهٔ تاب * که بیند بر اوج فلک آفتاب * فرو بند جامی
زبان مقال * که تنگ ست اینجا سخن را مجال * چو رسمیست دیرین که ختم سخن * بود بر دعا بر دعا ختم کن *
الا تا قوابل ز فیاض جود * پذیرند همواره فیض وجود * دل پاک شه قابل راز دار * دو فیض بر خاطرش
بازدار * سپهرش بفرمان جهانش بکام * دعاگوی او انس و جان والسلام رقعهٔ اخری ای رخی بهار
آنکه باز آیم زود * شد زود تو دیر دیم رو ننمود * منتظر انرا دیده براه بود * شکستهٔ خاطر انرا سینه بر آه اما چه
توان کرد غصهٔ این قصه با که توان خورد * هر چه بود مراد دلبر از دل ترا با رضا خوشتر * مراد حصول با و تقر فیها
بجمعیت مبدل * السلام والاکرام رقعهٔ اخری ای دیدهٔ خونبار و دل سرگشته * محروم صحبت تو خون آغشته
مردم ز تو نامه کیم عرض داد الم * تصدیع جواب نامه نوشته * چنان استماع افتاده العهدة علی الراوی که در بطاد صحیفه
فنون فضایل را حادی ذکر بعضی طفیلیان بسهو القلم بعد الکرم رفته است لاجرم سر افتخار بر آسمان ستاسید
و ایوان اعتبار از کیوان گذرانیده باین چند کلمه پرداخته تکلف ناساخته متصدع گشت حق سبحانه و تعالی

حاضر همگنانرا انچه پیوسته و از غیر خود گسسته دارد و السلام و الاکرام علیکم اولا و آخرا ظاهرا و باطنا رقعهٔ اخری

۵ اهداء التحاف التحیات دائما الی الساحة العلیا و المجلس العالی و لکنه فی شان من کان شاکلکم یکون خلوص الود و ید ان امتثالی بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در ینجانب تحصیل علوم و اکتساب فضائل اشتغال تمام داشته اند و ببسیاری از اوقات فقیر از ایشان تشریف حضور مشرف میساختند سلسلهٔ شوق بتقبیل سدهٔ سنیه و جاذبهٔ حب وطن و داعیهٔ صلهٔ رحم در جنبش آمده بدان صوب توجه نمودند و هیچ شبهه نیست که بعد از حصول این مقصد بلند وصول بدین مقام ارجمند بعین عنایت شامله ملحوظ خواهند گشت و از حسن عنایت کامله محظوظ خواهند شد دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع مخادیم آنکه درویش دیرگاه مولانا شهاب الدین عبد الله دیرگاه هست که از موالنست اوطان مجانست اخوان بی بهره و ممالک خراسان و ماوراء النهر بتحصیل معارف علوم مشغول بوده بقدر استحقاق و وفق استعداد خود اکتساب نموده حالا جاذبهٔ حب وطن گریبانش گرفته و داعیهٔ صلهٔ رحم در دامانش آویخته عنان عزیمت بموطن مالوف و مسکن مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف ملازمت برسد وظیفهٔ اکرام و احترام بجا آرند و در هر مهمیکه رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند چون این ملتمس از مقتضیات مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان ست زیادت مبالغه احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق باد و سعادت زیاده والسلام رقعهٔ اخری ۵ نامور نامه که نامش را × نیست جز زیبا تاج هنر × آمد از حضرتی که خضر وشی بر سر صدرا و گرفته مفردان و القلم و ما یسطرون که تا دبیر و صناعت کتابت ذو الفنون الف قلم بر سر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون صباح مفتوح چشم گشاده بر عنوان صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون همزهٔ حمد و ده سر افتخاری که بر کشیده جز با طلاع بر جواهر این فریده باوج آسمان نرسیده از هدایت اوصاف آن وصاف بی نصیب و ران بی نصیبی حاصل وی نشده و می بس غریب سکون و تحقیقی که در اوائل وحشت زوال گرفته بلکه با ضداد خود استبدال پذیرفت لاجرم از سر و صافی گذشته و دوران گذشتگی صافی گشته سلامی که بزبان شانهٔ سه دندانه سین

سرسینه رخنه رخنه نزدیکان دوری نشین را مو بمو شرح کرده و پشت خمیده لام بار دل بی آرام مهجوران ستهام

را بسر حد بیان آورده باستقامت قامت بالف راستی و سداد ارباب محبت و وداد را باز نموده باستدارت

حلقه میم از حلقه بگوشی مخلصان قدیم در دائرهٔ رضا و تسلیم پرده کشوده و سلامی کرده از سین تیز دندان

کشاده حلقه از رشتهٔ جان ٭ سلامی از کمند طرهٔ لام ٭ دل صاحبدلان آورده در دام ٭ سلامی خوشتر

از فردوس اعلی ٭ الف در وی کشیده قد چو طوبی ٭ بزیر آن الف از چشمه میم ٭ عیان در پای طوبی عین

تسنیم ٭ تحفه مجالس کبری صدارت محل آن شرفات سدرهٔ اعلی ست و از آغاز و انجام جلال و جمال جوانب آن پیدا

و هویدا ابیگه دوده زکلک عنبر افشان معانی ٭ رسید از رهٔ یکی مشکین صحیفه ٭ نیاز کس چو آبنکه بحر ست ٭ پر از درهای

اسرار لطیفه ٭ اگر حرفی نوشتم در جوابش ٭ یعنی فیه همة الشریفه ٭ مکتوب مرغوب مصحوب سخنانی بدیع الاسلوب

فی امین وقت و اکرم ساعت برین قلیل البضاعت رسیده ز نظمش صد گهر منظوم دیدم ٭ ز نثرش لولوی

منثور چیدم ٭ چو اتش سلک دولت منتظم باد ٭ چو این طبعش پریشانی مبیناد ٭ و السلام رقعه اخری لا زال قدره

بین الاکارم علیا ٭ و بدره علی سپهر المکارم جلیا ٭ بعد از عرض نیازمندی معروض آنکه خدمت خواجه زاده که از خواجگی

آزاده که سرمایه امانی و آمالش محبت درویشانست و تحرک منوال ترحالش ارادت صحبت ایشان بالفعل

عازم ست و بادراک شرف دست بوسی جازم التماس آنکه از زمرهٔ محبان و مخلصانش شمارند عنایت و

عاطفت شامل حال او دارند حظوظ دو جهانی حاصل باد و فیوض جاودانی متواصل و السلام رقعه آخر نوازشنامه که فروغ

نجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون آن ساطع نصیب دیده تاریک نشینان زاویه فقر و فنا شد

و نامزد روشن ضمیران انجمن صدق و صفا آمد از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه قاصر ست و از ادراک لطف ترکیبش قوت

عاقله عاجز طوبی للبلیغ صدر عنه ذلک الکلام و بشری للفصیح انتظم منه ذلک النظام ز کلکش با فیم جان بخش

فیضی همه با جانم چو شیر و شکر آمیخت ٭ خوش آن نخلی که از وی این رطب خاست ٭ خوش آن شاخی کز او وی

این ثمر ریخت ٭ خامه را در مقابل آن از مقام عجز مجال جنبیدن نیست و نامه را در معارضه آن جز وظیفه دعا

پیچیدن نه حق سبحانه و تعالی قرب خدمتش را در حضرت بادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب

هر حاجتمند گرداناد و بوسیلهٔ آنش بدرجات بلند و مقامات ارجمند برساناد و السلام و الاکرام رقعه آخر

۵ لقد جاء من اقصى مدارج همتى ٭ ومعرج امالى ومرجع اوطارى ٭ كتاب جليل رتقى بنزوله الى الذروة
العليا معارج اقدارى ٭ رسيد ارغوانى ديباى معانى مثالى بتوقيع عالى موقع عروس ابشگون ستاره مستر نگارى مشكلين
براقع بنرقع سه زوال همه بكرمت تا باخره ز مطلع همه موهبت تا بمقطع ٭ حروفش بار باب معنى گشاده ٭
زهر چشمه تنگ بحرى موشح سواد خطش ظلے از نخل خامه ٭ بانوار اسرار قدسى مشعشع ٭ ديده رمد ديده از
مشاهده آن سواد پر نور شد ودل محنت رسيده از ملاحظه آن نور مسرور گشت باز هر حرف از ان مواقع
محبت و وداد بعرض عرض رسانيده ميشود و در مقابله هر لمعه از ان لغر لوامع خلوص اعتقاد بر ساحت شوق دل
تابيده ميگيرد بسمع رضا مسموع باد و بتطرا ر نضا مشفوع مرخص جرأت اقدام برين مراسله و مجوز گستاخى با قدام
اهتمام برين مقاوله تنزلى بيران خبير تعبير انه بود مرتبه مخاطبه فقيران حقير ۵ واگر رسد بر چرخ والا ازين گفتگو
بااين تمر بندى ٭ بخاك راه يكسان بود ذره ٭ فروغ مهر دادش سر بلندى ٭ زياده اطناب موجب شبانتت
واسهاب فالاقتصار اولى والاختصار على وظيفة الدعا اجدر واحرى ۵ كه زرين ملك يمين و يسار او ٭
ملك يمين خسرو فرخ يسار باد ٭ هر هيچكس هيچ ملك جهان پائدار نيست ٭ ملكش بز غل مملكت پايدار باد ٭ والسلام
رقعه اخرى انا لله وانا اليه راجعون ۵ در ماتم آن ماه چو گردون گريد ٭ هر شام و سحر شك شفق گون بايد
چون چشمه خور ز خاور آيد بيرون ٭ برخاك بدين خاوران خون گريد ٭ چون خبر اين واقعه هائله مصيبت شامله
نزديك شد و در تاثير بان برابند و واصل و مهجور در تالم با آن مساوى گرديد برين فقير حقير ممتحن رسيد چگونه
شرح دهم كز سماع آن چه كشيد ٭ خاطر بران آورده كه برسم دبيران فقيران و بر قاعده اصحاب عادت
ارباب ارادت بدوك خامه فكرت رشته چند برهم رسيد و بنوك قلم انديشه كلمه چند درهم نويسد اما ورق
رقت كرده و سياهى غلط نموده و خامه خبر بدين حرف سرور نياورد و دوات خبر باين نكته دهان نگشود ۵
كام روز بجز گريه و ماتم نتوانكرد ٭ وز مويه گرى يكسر مو كم نتوانكرد ٭ از قافيه و سجع فرو بند لب خويش كانها
بجز از خاطر خرم نتوانكرد ٭ ايزد تعالى جان پاك نورفته پيشين گرفته را رحمت و مغفرت جاودانى مخفوف
داراد و طبع دراك غمديدگان ماتم رسيده را از ميل به نيل مزخرفات فانى مصروف والسلام رقعه
اخرى الامال لجال الارباب الهداية ورجال لاصحاب الغواية بعد از رفع دعا مرفوع آنكه رسيد لاحال رقعه كه جوابش

سلک خادمان میدارد و از زمره ملازمان بیشمارد متوجه الصوب بود صواب نمود گستاخی این مفاوضه

کردن خود را بوسیله این دعا بخاطر شریف آوردن والدعاء معا و بصدق الوداد و خلوص الاعتقاد

والسلام رقعه اخری التحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المعلوی المولی الافضلی والموقف الاقصوی الاکرمی

الاکملی شمس الذی کالنجم الهدایة والتقی و ولسید العلامة سند الوری ما اخفر روض الفضل العبد بولهاء

الابر شیخ اماثل ابن الخضری من لو اضیف الیه کل فضیلة مبثوثة فی الناس فهو بها حری اما بعد فلما تشرفت

سیدی اشرف الاجل بلا دنا المیف به الشریف و عزم المراجعة الی ذلک المجلس العالی الموقف السامی صحابته هذا الخدمت

به جاهوان خطر بباالهم اذکر بلطف مقالهم المرجو من مکارم الاخلاق ان العفو عن هذا الجرأة و الاجر موفی من صوالح

دعواتهم والدعاء بظهر الغیب قریب الی الاجابة والسلام والاکرام رقعه اخری بعد از عرض تحیت و تسلیم معروض

مخادیم آنکه رافع این نیاز نامه مجد شیخ مؤید که با عین جد از مشائخ بزرگوار و اکابر نامدار ست چندبار

صوفی دار عصا در یمین و رکوه در یسار روی از زاویه مالوف تافته و بقطع بادیه مخوف شتافته راحلهٔ

قوت اقدام ست و قافله آن هجوم خیالات و اوهام نه دو شب مقام در یک منزل و نه دو روز آرام در

کیمیای کسب معیشت کسان در آبله دست ست و از ان وی در آبله پا رشته املش را زیادت از حد طولی نیست

و صورت طلبش خالی از معنی قبول نه التماس آنکه هرجا که عصا و رکوه بر زمین نهد تا راحله خود را بعلوق

لایموت قوت دهد معده طمعش را بطعمه شیرین یا شور بجد شبع رسانند و کف امیدش به نزل و نثاری

دیامی سرخ و یا سفید گردانند زدخل جو داخل را کند چرخ ندارد غیر ازین خرجی و دخلی بدبنیاد بود در

زنجی بجز مای بود قانع زنخلی لا انزال زلال شفقت و مرحمت همت بلندان شامل حال فقیران حاجتمندان باد

والسلام رقعه اخری تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی و بالغر والاقبال والعلم والتقی

واما بعد فلما وصلت الرقعة الشریفة والصحیفة المنیفة حملت سلامته ذاته مفصحة عن استقامة حالاته شکرت الله

علی ما وصل لی عند ورودها من الذوق والحضور وحمدته علی ما حصل لی بعد مطالعتها من البهجة والسرور ثم جعلتها

بلسان المحبة والاخلاص فابلتها ببیان العبودیة والاختصاص لکنی اعرضت خوفا من السمعة والریا

عن کثیر مما هو سنة اهل الانشاء واختصرت علی ما هو واجب علی الاجابة من طائف الدعاء بدیم آل العالمین

۵۱

م نزدیک فرود آمدن آن صحیفه از لذت و حضور و تعریف کردم آنرا برانچه حاصل شد نزدیک من بعد خواندن آن از بهجت و خوشی پس از ان جواب دادم آن را

علوه و بیقفاه فی ماشاء ما الکن البقاء و السلام والاکرام رقعهٔ اخری ای مطلب تو یکدلی و یکرو ما
من حبک لا یروم الاالم و ما از لذت وصل و دولت دیدار ت لیس احد کمثلنا محرو ما بعد از عرض شکستگی و
و نیاز مندی عرضداشت نواب کامیاب حضرت خداوندی آنکه خدمت مولوی اعظمی که چندگاه است که از ان
دیار بر سر ارادت برین جانب ورده از او ستادان کامل الاعز الفه تعالی الضماره وضاعف اقدار تحصیل علوم کرده و حالا
سر حب وطن ظهور یافته و عنان معاودت بان صوب تافته امیدست که بدولت خدمت و شرف ملازمت
برسد بنظرات لطف و احسان ملحوظ گردد و ازان لحظات فضل و امتنان محظوظ دولت دو جهانی و سعادت
جاودانی محصل باد و السلام رقعهٔ اخری نامه نامی مصحوب جامهٔ گرامی که مامن روزگار و خرقهٔ
افتقار بی سر و پایان راه تجرید و خلعت افتخار بالانشینان پیشگاه تفرید تواند شد آستینش جیب
جیب عطاران عطر بر فرق مفلسان باران علم دوش ذوق و رقت حال دامن از نقد فقر مالا مال
برین مهجوران از لباس مواصلت عور رسید بادایکار خانهٔ صوری و معنوی دلها مرده زنده با نفاس
عیسوی نامهٔ خوش صحیفهٔ دلکش ارماز شرف مورد گور و بر د الماء علی حر العطش ناگاه برین مفلس غم دیده
فتاد بوسید و کشاد و خواند و بر دیده نهاد اضعاف آن الطاف و اعطاف اصناف محبت و ثنا و ضراعت
و دعا اتحاف میرود و خوفا من ملال الاکثار بدین مقدار اقتصار کرده میشود عنایت ازلیه بکفایت ابد مقرون
باد و السلام والاکرام رقعهٔ اخری من جامیم و یار عراقی باشد از ان شعارم همه فراقی باشد
آن به که براه وصال و صرف کنم آن مایه ام از عمر که باقی باشد قرب پادشاه مفضل عادل چنانچه بر سر هوشمند روشن و ظاهر است
بهترین وسیله الیست در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی و دستگیری از
پای افتادگان بآن سبب ست و پایمردی عنان از دست دادگان بآن مقرر چنان استماع می افتد که
خدمت ایشان دران باب اهتمام تمام دارند امیدواری چنانست که آن معنی روز بروز در تزاید باشد و ساعت
بساعت در ترقی و بآن سبب بمنتهای امید و دلها جاوید برسند بمنه و جوده و السلام رقعهٔ اخری
و علیک یا اهل السلام سلام والیک شوقی دایما و غرامی مارمت شرح الشوق کیف لا یفی بقلیل
اشواقی کثیر کلامی او عالی کلام لا انی نظام که بسلط حروفش از مواطن حدت زمزمه کنا حروفا عاتیا لم القل متعلقات

فی ورغمی اعلی القلل بگوش سرا هوش گوشه نشینان زاویه فقر وفنا رسانید وجوامع کلمش از نشیمن جمعیت
غاضعه نحن الکلام وسر الحبیب معنا نا نحو الکلیم وطور العشق مغنانا در کاخ صماخ چله داران صومعه صدق وصفا انداخت
چون معشوق عربی نژاد جواهر نکات توحید حمائل و با دلدار فارسی نهاد شمائم اسرار تفرید شمائل محجب
من سر فی لیلة طربیة اعنت غرة الغرار عن السرج وان ضللت نیل فوائبه یهدی الی الشیخ الاکمه صبحا من
البلج در شبستان سینه صد در دولت گشاده بود و فضل و کرم بر دلستان و نهاده بود رسید بهر یک جداجدا بشارت
اهلا لما لم یکن اهلا لموقعه قول البشیر بعد الیاس بالفرج لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک
من عوجی رسانیده دیده محروم از نور شهود از ان مجالی بانوار حقائق متلالی جمال شاهد خدر و نمود
از دل بسر معنی رسیده پرسیده که اوعیص که پس برق بالابارق لاحا ام علی سالی نجد اری مصباحا ام ملک لیلی العامریة
اسفرت بر الیلا فصارت المساء صباحا وچو دل پرده نشین حجب نمود را از حقیقت یگانگی بود بمطالعه آن پرده
در بینی گشوده با دیده که جز صورت ندیده گفت که یا اخت سعد من حبیبی جئتنی برسالة اوتیتها بتلطف فسمعت بالم
تسمع ونظرت بالم تنظری وعرفت بالم تعرفی آثار نسیم فیض از منظره دیده بسرا پرده دل واز سراپرده دل بظلمت
آب و گل سرایت کرده همه خرام وجود از ان نسیم متبسم گشتند وبا این سرود فرخنده در دو متنرم که ارج النسیم سری من الزورا
سحرا فاحیی میت الاعیاد اهدی لینا ارواح نجد عرفه فالجو منه معنبر الابجاد لایزال از رشحات سحاب مطیر
آن خاطر خطیر گشت امید امیدواران تازه باد واز نغمات نواصریان خامه دلپذیر نزم سماع هواداران
پرآوازه میدانم که در مقابله آن آیات اعجاز غایات علیسوی که مجدد بمقتضای واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر
انشاء بشارت مرغ مجلسی کرده بنعیس روح بخش فتنفخ فیه جانی تازه از اخلاص بوی در داده وبه نیروی
پر و بال شوق در هوای فسیح فضای فیکون طیرا باذن الله پروازش داده چه گویم وچه نویسم که هرچه گویم از
سادگیست وهرچه نویسم از دور افتادگی گرچه تابد کرم شب تاب از سواد شب کجا بنور دو شمع
خورشید وچراغ مه رسد حقه کحل الجواهر کاور دعطار شهر کی بگرد توتیای تبر دالا کمه رسد هر حرف
که بر صحیفه بیان این ساده لوح صورت تحریر یابد نمونه خواهد بود از آثار خامه گوهر بار حقائق نگار
اینجا نموده وهر پرتو که بر آئینه ضمیر این صافی عقیده جلوه نمائش پذیرد شعشعه خواهد بود از لمعات

آن خاطر فائض الانوار اینجا تافته فمن البحر یستفیض الغمام ویفیض علیها مستفیض ع من چگویم گشته راسخ در
مقام اتحاد «تا نگوئی کز خطاب جواب من جداست «نسبت واقع در میان هرگز بغیر از یک سخن «گر ذو بینی نام او
آنجا نه اینجا صد است «یا از او هر حرفی از ان نامه شرح حروف اصلیه قوم و در برابر هر کلمه از ان صحیفه کشف اصول
کلیه هر رسوم دعواتی چون حقائق توحید ربانی ده مجوبان مضائق تقیید و تحیاتی چون لوامع تفرید خلاصی بخش محرومان
مراتع تقلید منبعث از مقام ع انت الملقن بشری لما فوز به «وانت نطقی وضیع لاجوا عی «ومنشی النشار شهود
عنی فیکم عین ادعوکم «مشهود عین بها اتحد المدعو والداعی «از زبان عشق هم بر عشق املا میبرد و بعین رضا
مستند انفروغ بی البصر ملحوظ باد و بحسن اصغا مستفید از صدای بی تسمع محفوظ هر چند نزاع و التیاع بدولت
اتصال و سعادت اجتماع که نظر بوحدت حقیقت بود در حیز امتناع ست اما قیاس بکثرت صورت نمود
که کارگاه استیلای حکم نسبت و اعتبار انست از قبیل ممکنات ست ع ان من الشوق فلا لوم علیک الحجم لک
الکون الرحیح لدیک «الشائق والمشوق ما یفترقان «شوقی فتنی والی او منک الیک «آنی که نسیم جو صبح
فیروز به تست «صبح خورشید عالم افروز به تست «شوقم بچه دار زانکه ز خود دور رفتم «کم باشد ز آنکه
از من امروز به تست «دیرگاه بود که در خاطر فاتر میگذشت که تفسیر سوره اخلاص تقریر صورت اختصاص قلمی کرده
سمت عرض یابد اما بواسطه توهم گستاخی در حیز توقف و تراخی عنا بد بحمد الله حق سبحانه که تحریک این سلسله و تسلیک
این مرحله بعنایت ازلی علت منعم علی الاطلاق والمبتدی بالنعم قبل الاستحقاق از انجانب بظهور آمد آری آری
مرحله اینها تو آید چنین ها تو کنی «حق سبحانه و تعالی همگنان را نظر بصیرت از حدوث کثرت در معنی وحدت دارا د
و وجه همت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت والسلام والاکرام رقعه اخری ع الی هدهد من عوالی المعالی
والتقی المبانی کتابا اگر بجا بد این مطاوبه ستر جلیل «به جهد و الله عهدا قد بما «ع آمد مرغی بر گ گل در منقار
بردمی خطی از کرم کرده نگار «گفتم که پیش چیست گفت کز ابر بهار «منشور عنایتی بمشت خس و خار
عرائس معانی ابکار و نفائس رعنائی افکار که از ازل بحجاب عزت محتجب بوده اند و لم یزل بنقاب امتناع
متنقب ناگاه نقاب شقه گشاده برقع احتجاب یکسو نهاده و بنزدیکان دور رو و اصلان مهجور خورشید وار
جانب هلال گرداگرد گوشه ابرو نموده ع از جانب او رخنی دیده فزودند «وز گوشه ابرو دل و دین را بربودند

با عقل فرومایه چه دانم که چه کردند × بر عشق گرانمایه چه دانم که چه بودند × گاه از درجهٔ علو و مقام جلال انحروف
خواندند ه کنا حروفا عالیات لم نقل × متعلقات فی ذری اعلی القلل × و گاه از بساط دنو اندبال ام انبساط
جمال این نکته راندند انا وانت فیه ونحن وانت هو والکل فی هو فسل عمن به وصل دل افسرده ازین نکته خورده
سررشتهٔ دوئی گم کرده وازین سرو ساز کرده واین ترانه آغاز نهاده ه کز من گسستیم تا که گویم شما بجا نان
لی آب زر و فرستم × همه اوست من نیستم جز خیالی کز و میفرستم بدو میفرستم × مدی الدهر کنا هدایا التحایا نسیئا
بشیء ونفضی الیکم × ظهرتم علینا فلم یبق منا × وجود فمنکم سلام علیکم رقعهٔ اخری ه با هستی تو ز خانه
بیرون رفتم × خانه چه کز آستانه بیرون رفتم × با خود بحریم وصل خود خرم و شاد × میزی که من از میانه
بیرون رفتم × هر چند که ازین گونه مقالات یا مستغرقان در لجهٔ کمالات قطره بدریا داون ست
و تحف سنگریزه ببطحا فرستادن اما چه توان کرد ه حرفیکه از ان نادره گو می گویم × نه املای زبان
حال او میگویم × بی رخصت او مرا چه جای سخن ست × هر نکته که او گفت بگو میگویم × و معهذا چون بحسب
صورت مضاف باین فقیر مینماید وازین اضافت بوی ادعای هستی می آید لاجرم اضافت این رشته
بریده و زبان گستاخی در کام ادب بعرض میدارد که مرقوم خامهٔ حقائق نگار دقائق آثار شده بود که
از رسائل مجدده اگر چیزی واقعه شده باشد فرستند از فوائد اکابر بجهت حل عبارت فصوص الحکم جزوی چند سواد
کرده شده بود حالا به بیاض برده می آید امید ست که بزودی صورت تمامی یافته بهمین نظر سعادت اثر
بحقیقت تمامی برسد مقالات و حالات و فضائل و کمالات ابداً الآباد در ترقی باد رقعهٔ اخری ه
ای خامهٔ تو فاتح ابواب فتوح × در نامه ات اسرار حقائق مشروح × گفتار لبت متاع گنجینهٔ دل × انوار دولت
جلای آئینهٔ روح × چون مجموعهٔ شریفه که مقدمات آن فص فصوص حکم و فواتح ارباب همم بود و مقاصد
آن شجره ثمرهٔ فتوحات بلکه ثمرهٔ شجرهٔ ولایت نبوت میمنون رسید ه دل یافت جدا لذت از ان دیده جدا ×
وین جان سراسیمه بشوریده جدا × زان به که شنیده بودم آنرا دیدم × آری باشد شنیده از دیده جدا
نه در هو لطن فعل تحفه بود که بآن مقابل توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در معرض آن توان آورد الا درقی چند
از ملتقطات اکابر نه از مستنبطات خاطر فاتر که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است و حالا

به بیاض آورده میشود امیدوارست که بعد الاتمام بنظر شریف برسد و آن اگرچه از حقیقت استغنا دارد باین فقیر حقیر ست

در جهة اقتباس از اکابر کبیرست ٥ عمر بیست که بی برگ و نوا میگردم * در پی حرص و نفس و هوا بیارم * چون سر نزد از صفای

خاطر سخنم * گرد سخن اهل صفا میگردم * جز دامن آلوده ندارم چیزی * جز خاطر فرسوده ندارم چیزی * ز اسرار

حقیقت که حریفان دانند * جز گفتن بیهوده ندارم چیزی * با دل گفتم چرا به بدخوی عمر * در زاویهٔ خانه‌ایم هلند

گفتا نبود شیوهٔ دولتمندی * از سر حقیقت بسخن خرسندی * همگنان را ز روی ارادت از خود در حق یاد و خاطر از

تقیید بصور مجازی مطلق و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری ٥ خرم دل آنکه از غم آزادم کرد * از اندوه جهان

بنامه شادم کرد * بی شائبهٔ مسالتی کام داد * بیبالغهٔ معرفتی یادم کرد * صحیفه مذکر تعارف روحانی و شوق تالف

جسمانی عنوانش بفوائد محبت مقرون و مضمونش بشواهد مودت مشحون در اطیب اوقات و امین ساعات و احیان

نزدیکان ور رسید و انواع بهجت و سرور رسانید ع بود نقشی هم آمال و امانی هزار آفرین بر باد که این نقش نگاشت

خامه الکوانائی آنکه در مقابله او حرفی نگارد و نه نامه را گنجائی آنکه در معاوضه آن نقشی بردارد لاجرم خامه از آن

کشیده نامه زین رو پیچیده ببری داد وظیفهٔ دعا اقتصار پذیرد دولت دو جهان و سعادت جاودانی تحصیل باد و السلام رقعهٔ اخری

٥ ای سنبل تو بر صفت ریحانی * خاص تو کمال صورت انسانی * در همت عالی تو علی اثنانی * من بنده مولا علی تا دانی

رقعهٔ همه روح و ریحان که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رقاع ارباب نطق و بیان کشید و سجل آزادی محبوسان

سجن احزان و گرفتاران زندان بعد و هجران کردند فی اطیب وقت و امین آوان به نزدیکان و دوستان مهجور رسید

٥ فحمدا له ثم حمدا له * علی ما هدانی الی ما هدی * هدانی الی مکرم مفضل * کثیر الایادی عزیز الندا صحائف الطاف و اعطاف

که از مضمون آن بجاذبهٔ شوق و ذائقهٔ ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و شکستگی و تعلق و وابستگی بموقف عرض

رسانیده میشود حق سبحانه تعالی ذات حمیده صفات ایشان را در کنف سلامت و مقر استقامت بدارد و السلام

و الاکرام رقعهٔ اخری ٥ ابو الفتح اهدانی کتابا مکرما * بدل علی اقصی مدارج فضله * بفتح ابواب المنی فکانما * الی الفتح

الآن لا یکون کمثله * فشکرت الله سبحانه علی ما ذکرنی * و فی حضرة الجامعة احضرنی * فقد تکلم باظهار المحبة و

هو خیر متکلم * و قدم بابداء المودة و الفضل للمقدم * فاقول شاکر النعمة و ذاکر الکرامة * هو الشمس

نورا و الخلائق کلیم * یریدون ان یحیطوا الشائع ظله * و حاء آه الناس عما یشتهونه * و وفقه للبر و الخیر

کلد السّلام والاکرام رقعهٔ اخری ۵ دادند کسان مژده که آن جان جهان ٭ شد چاره درد آشکار انهان
جانها باید نثار آن مژده دهان ٭ هر جا که گشاید بآن مژده دهان ٭ لایزال دلها و لتخواهان آنحضرت نیتهای
خیر مشحون باد و نیتها ایشان بجملها نیک مقرون و عملهای ایشان از محبطات سمه و ریا مصون و مامون
چون در عنوان صحیفهٔ همایون رقوم فضل بر عنوان و رموز لطف در مضمون بدعاگویان دولت رسید حسین ب
باذای آن جز بادای وظائف دعا رخصت نداد الوف تحیات و صنوف زاکیات تسلیمات نامبا بجناب
مستطاب رفیع الآمال شریف الانساب المستغنی عن التوصیف والبیان المشتهر بالمروة والاحسان المشار الیه
بالبیان المستوثق بالله اولی اقضی القضاة قاضی علی اوصل الله الی ما تیمناه و از اهتر الانام مرسل و مبلغ ساخته
اعلام رای محل آرای آنکه احوال و اعمال بما اراده الله المتعال خالق الفراق والوصال موجب شکر و مستوجب
حمد یه است الحمد للمالک علی ذلک ثانیا مدتی مدید و عهده بعید گذشته که عنقا نامهٔ نامی و همای مفاوضهٔ گرامی
بر سر این بیچاره سایه نمی اندازد بدان سبب روح مجروح بی فتوح مانده است باید که از روی فور شفقت
نگاه گاهی باین کوچل فوضل خود را انتعاش رقعهٔ رفیعه مامور فرمایند. و السّلام رقعه اخری ۵ پیری یدم
ز نقش هستی ساده ٭ در لجهٔ بحر نیستی افتاده ٭ گفتم که اراده چیست ای آزاده ٭ فرمود که ترک ما غلبه المعاده ٭
اصل همه سعادات ترک رسوم عاد است پس اگر چه گاه گاه احیانا یکی از فقیران بر خلاف عادت نشینان دیران
در تبلیغ سلام و تحیت و اداء شوق به دولت مواصلت از طریقهٔ تکلفات اعراض نموده حرفی چند بر لوح بیان
قلمی سازد شکی نیست که هیچ راست نهاد پاکیزه نژاد قلم وار انگشت اعتراض بر حرف وی نخواهد نهاد و قت برین کمینه
چنان تنگ شده است که اگر خاطر فاتر بر نظم قوافی گمارد جز مضمون این مصرع در دل نیفتد مصرع
ندمت علی کل ما قد نظمت ٭ و اگر روی فکرت بانشای نثر و ترتیب سجع آرد جز این فقره اش پیش خاطر نیاید
رجعت عن کل ما قد سجعت ٭ نظم و نثر اندیشیم و دلدار من ٭ گویدم مندیش جز دیدار من ٭ کیف بالی السجع الخ
بعد ما ضاعت اصول العافیه ٭ سر سلام آنست که مسلم بتضرع و ابتهال تمام باسم سعادت فرحبا (
و سلامت انجام السّلام توجه نموده سلامتی و استحال حقیقه مجرده انسانیه مسلم علیه خواهد از غوائل
غوییه که در مراتب و مواطن بآن متعلق گشته و وی را از شهود وحدت مانع آمده و حقیقت تحیت طلب

آن که بعد از استخلاص مذکوره بحیوة طیبهٔ حقیقة ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هریکی از مسلم و سلم علیه

دامن از خود در چیند و سر از گریبان وحدت حقیقی برآورده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر با یکدیگر نشینید

و لایزال در آئینه یکدیگر تجلیات جمال ذو الجلال و الافضال بینید مصرع قلم اینجا رسید و سر بشکست

خلصنا الله سبحانه عنا و افنانا منا و ابقانا بقائه فی شهود لقائه و السلام و الاکرام رقعهٔ اخرے

لازال اسمه الشریف علیا فی درجات المعالی و علو درجة جلیا بین الاشراف و الاعالی معا باسم خواجه علی

بس بام چو که جبهه نقشی ز اسم عالی × وانه چهد چاره کرده چشم اندرین حوالی × هر چند داعی از دولت مشاهدت

و سعادت مجاورت آن زبدهٔ انام بهره مند نیست و جز باستماع نام و استمتاع بلطائف کلام آن مقبول خواص

و عوام خرسند نه و این مقدار نسبت و خصوصیت در قاعدهٔ عرف و عادت مرخص گستاخی در مراسلات مستدعی

انبساط در مکاتبات نمی باشد اما چون در بینولا خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی کاز دیر باز دیر شیارا

بشرف صحبت شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحه ضمیر و صحیفهٔ خاطر ایشان رقوم صفات کامله و نقوش

نعوت فاضلهٔ آنحضرت می نگاشت تصمیم عزیمت سعادت بآن آستانه کرده بود و روی توجه بر بساط ایوان دولتخانه آورده

این چند کلمه فتح ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد بخامهٔ اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد امید که بچشم رضا

ملحوظ گردد و از عین حسن اصغا محظوظ و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری بعد از تعرض بعرض تضرع و رفع تخضع و تخشع

عرضه داشت عاکفان عتبهٔ علیه لازالت ملجاء العامة الخلقیة و کافة البریة آنکه هرگاه این فقیر را که بگمنامی سزاست

و به فراموشی احق و احری بنامهٔ نام برند یا بنوشته یاد آورند دل وے نقطه وار محیط تحیر را مرکز گردد

و دائره تفکر را مدار اگر لب گستاخی کشاید بمعرض جواب در آید از آنجانب هیبت جاه و جلال و دهشت

حشمت و اقبال تیغ سیاست کشد که ؎ چو گردد جلوهٔ خورشید انور × که باشد ذره کاید در برابر × و اگر شیوهٔ

تیز گوشی و تیز هوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد از ینجانب دواعی اخلاص و جواذب محبت

و اختصاص گریبان جانش گیرد که ؎ ابر چون فیض رساند خوش ست از سوسن × که نگردد پی

آزادی او جمله زبان × لاجرم ملاحظه جانبین نموده طریق بین بین پیموده شد نه گویا چو کوه از صدا کند

دائم این خیر خواهی ادا × که توفیق تائید حق بر دوام × قرین باد با جان شان و السلام

رقعهٔ اخری ای چو غنچه تنگ دل بودم که ناگاه × اتتنی نفحة من رحمة الله × ولم زان نفحه کش صد
جان فدا باد × بسان گل زباد صبح بگشاد × چون صحیفهٔ شریفه مشحون بقواعد وداد و مقرون بشواهد اتحاد
مذکر تعارف روحانی و مهیج شوق تیالف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که بازای حرفی طرفی از لطائف نظم
و انشای بلکه در مقابلهٔ هر نقطه نکته از حقائق لائق بسط و انشا ایراد افتد لیکن فرصت تنگ بود و حال عریضه
ضراعت بیدرنگ لاجرم ع تکلف برگرفته از میانه × دعای گفتم اما صوفیانه × که یارب جرعهٔ بخشش از آن جام
که دردی گم بود آغاز و انجام × والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سلام علیکم طلتم سواد حضرتم و غبتم آمد
از دار الشفای وصل دوست × بهر رنجوران هجران کاغذی × گر دو ست لطف او در طی آن × تعبیه دل
را دوا جانرا غذی × در مقابلهٔ هر حرفی از و طرفی از ادعیهٔ صالحه و در مجاذیهٔ هر سطر از آن شطری از تهنیه
فاتحه بعرض رسانید میشود و شوق کلام در بیان شوق و غرام آن در بار امشت پیمودن و ریگ صحرا را بعقد انگشت
استیفاء نمودن لاجرم عنان همت از الصوب مصروف داشته بسمت دعا معطوف میگردد خون سبحانه و لقاء همگنانرا
از هرچه گزیرست بیزاری دهاد و بآنچه ناگزیرست گرفتاری کناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای هر که یکبار
گشاید بسر کوی تو بار × نیست دیگر بدیار خودش امکان قرار × عرضداشت آنکه جناب سیادت مآب امامت انتساب
فضیلت اکتسابی ادام الله فضائله بنا بر سابقهٔ محبتی و رابطهٔ مودتی که و برادر سابق با خدام سدره مقام صورت
استحکام یافته بود و پیوند الفت از وطن مالوف و مانوس بگسسته است و احرام انتظام در سلک ملازمان بسته
شک نیست که بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بفیضوی التماس فقیر از شمول عواطف کریمانه و عنایت
بی علت و بهانه خواهد بود ع شرق و مغرب چو بگرفت ست نور آفتاب × چون کسی گوید که بر بام و در درویش تاب
ساحت مجلس عز و جلال منظر ست لطف مهیمن متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوه آن جاه و جمال مصروف
والسلام رقعهٔ اخری ع شرف خوان کریمان چه بود آنکه کنند × اهل حاجات از آن ملتمس خویش طلب
ملتمس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی ادام الله علوه که بسابقهٔ چشم عنایت ملحوظ
شده و از کف کفایت محظوظ گشته بحکم آنکه ع بد خو شده لطف قوام نیست عجب × گر بار دگر روی
بسوی تو کنم × عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوسی خواهد رسید شک نیست چنانچه مقتضای مکارم

امداد ایشان ست التفات خواهند نمود و در هر مهیکه رجوع نماید حسب مقدور اهتمام خواهند فرمود ظل مکارم

و معالی مدی الایام واللیالی ممدود باد والسلام رقعهٔ اخری ادام الله تعالی لبقاءه زینا للدنیا

والدین و علیا فی مدارج العلم والیقین ے شنیدم که بر تافتی روی همت ، ز میل زخارف ز نیل معارف

از ین شغل پاکیزه مصروف بادی ، وجوه شواغل عیون صوارف ، چون در نیولا فلان عازم بود لازم نمود رفع علم

کردن و خود را فراخاطر عاطر آوردن والدعا معاد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بر نظمه کتابی بعد از مقابله

نوشته بود چون از مقابلهٔ این مخدره حور احله کتابت پوشیده و حلیه تصحیح و مقابله لشب وقت آن مد

بر منصهٔ عرض در خلوتخانه بیت الکتب خاطر راغب ذی الفکر الثاقب والرای الصائب لا زال المجد الانام

مجدا جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ و از قبلهٔ حسن قبول محظوظ ے چون پس از تصحیح بابی

در کتاب ، جاے حرفی نه بر وجه صواب ، عذر آن باشد ذکی و متضح ، فدا بی کل الکتاب ان یصح ،

رقعهٔ اخری ادام الله تعالی ظلال عدله و احسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد از رفع ادعیه

صالحه و اثنیه فائحه بسدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه حضرت خلافت پناهی سلطنت دستگاهی مغیث الدوله

عادلخان که طبع و عدل او باهم همیشه اتصال عاشقی دارند و معشوقے ے چو نسبت دار فاروق ست باد

جاودان عدلش ، هلاهل خوردگان ظلم را تریاق فاروقی ، مرفوع آنکه خدمت اجل محترم کهف الحاج خواجه فلان

که چندگاه در سلک ملازمان آن درگاه سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن

اوصاف ایشان بسمع انتباه فقیران اینجای رسانیده که سلسلهٔ شوق در جنبش آمده این کلمه مصحوب کلیات

و دیوان اشعار گستاخی کرده شد امید ست که شرف قبول یابد والدعا معاد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

سلا من تبلغن حمامات ببطحاء ، متمتعات بسلسال و خضراء ، سلام فاخته فی مختة کثرت ، خنا حما القبیت

فی جنح ظلماء ، کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم ، گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم ، بر کنار زمزم

از دل بر کشم یک زمزمه ، وز دو چشم خونفشان آن چشم را دریا کنم ، خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی

زائر بیت الله الحرام مجاور روضة النبی صلی الله علیه وسلم مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروة

والصفا الراعی حق المروة والوفاء انوار الدین حاجی محمد وفقه الله تعالی للوقوف بعرفات معرفة

60

واد خله فی زمرة اولیاء الخلاصه بکمال رافة تحیات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از فرط شوق
غرام و کمال جد و اهتمام مطالعه نموده اشتیاق بشرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد و الغایات تصور
فرمایند هر چند آن زمین پاک خلاصه عالم آب و خاک هست و اقامت در ان مقام شیوه سلاک چالاک اما حب وطان
از لوازم ایمان ست و صلة الرحم از واجبات اسلام ع جانان بغریبان چندان نه نماند کس ٭ انچه
قبله توجه ارباب دل ست همه وقت در همه جا حاصل ست ع همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست ٭
همه جا خانهٔ عشق ست چه مسجد چه کنشت ٭ لا تقل دار لبشر فی نجد کل نجد للعامریة دار ٭ و لها منزل علی کل
ماء ٭ و علی کل دمنة آثار ٭ می باید که من بعد بعد صوری را از میانه بردارد و از یاران و دوستان کناره نگرفتن
مستحسن نشمارد ع بیا بیا و ز دلدادگان کناره مکن ٭ دیگر التماس آنکه چون در ان مواضع مبارک و مجامع متبرکه
متوطن اقدام انبیاء و موطن اعلام اولیاء ست دست نیاز بدعا بردارد و فراموش ننموده یاد آورده باشد که بر سبیل
ارادت کار گر آید و کار افتاده را کار بر آید ع جانان بدعا ز ما فراموش مکن ٭ همه عزیزان علی الخصوص حضرت محمد و مد الله تعالی
در کنف صحت و سلامت و فراغت اند و منتظر قدوم مبارک میباشند باری تعالی همگنان را از ضلالت وادی
طبیعت برهاند و بسعادت وصل کعبهٔ حقیقت رساناد و بلطفه و کرمه این صحیفه غم و نامهٔ هم اوسط شهر المحرم از بلدهٔ فاخرهٔ
هرات خفت بالنزهات سمت تحریر یافت رقعهٔ آخر ع ای خط نور آئینهٔ دل زنگ زدای من باتو نیم نیز جدا ٭ الجسم فی الجسم
بعید لکن ٭ الروح الی الروح قریبا ابدا ٭ صحیفهٔ شریفه بلطفه لطیفه مبنی از التفات خاطر شریف بجانب این
ضعیف فی احسن وقت و اکرم ساعت بدین قلیل البضاعت رسید بازای هر حرفی از مراسم رضاجوئی و در مقابل هر نقطه
نکته از وظائف دعاگوئی بموقف عرض رسانیده میشود ایزد تعالی همگنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه
نشاید در پناه ٭ و السلام رقعهٔ اخری خصکم الله تعالی بالمواهب السنیة و المراتب العلیه بر گاه بود که دیده انتظار
براه بود که از انجانب نسیم تفقدی و زیدن گیرد و بارقهٔ تفقدی درخشیدن المنة لله که آن معنی منتظر صورت بست و
آن دولت مترقب بظهور پیوست پایهٔ دولت صوری کوتاه است ولیکن کنگرهٔ مقصد حقیقی بلند و مشتاقان
آن دولتمند که از ان رشته کوتاه کمند ساخته و برین کنگره بلند انداخت ع دل ز غم دوست دردمند باد ٭ هر روز
که رسد بسند باد ٭ بر تافته از جهان پست نشیمن رخ خویش ٭ رو در ره مقصود بلند باد ٭ و السلام و الاکرام

رقعهٔ اخری جنت ملک بصحیفة الولا احیانی * واحیاء الله مثل ما احیانی ـه خوشوقت دبیری که باین آسانی
از نوک قلم کند عنبر افشانی * آثار خامهٔ مشکبار علی مرور الدهور والاعصار زیور صحیفهٔ لیل و نهار باد والسلام
رقعهٔ اخری ـه ز اسرار وجود خویشت آگاهی باد * آگاهی آنچنانکه بخواهی باد * فرداکه شوند صف صف
ارباب صفا * جایت صف صوفیان الهی باد * والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ـه ور غیرتم از ضیا
کرچون بگه وگه * گستاخ رود بکوی آن زیبا مه * او میرود و من از قفا میگویم * گریان که لیتنی کنت معه
هر بار که بی غبار رعونت و دستکبار مکتوب شریف پر اسلوب لطیف متضمن التفات خاطر خطیر بحال بندهٔ
حقیر فرح بخش دل غمدیده و راحت رسان سینهٔ محنت رسیده میگردد * و هر ذره از ذرات وجود بزبان
حال میگشاید واین ترانه از مقام تضرع و ابتهال میسراید ـه من کیستم که نامه نویسی بسوی من * در نامه درج کنی
آرزوی من * این دولتم بس ست که گوش رضا کنی * گاهی که قاصد تو کند گفتگوی من * و علی هذا فخط
گستاخی ارسال نامه و خط مبنی از منی نزاع والتیاع باو را ک سعادت اتصال و اجتماع مظنه اخلال حسن ادب
و تجاوز از آداب ارادت ارباب طلب مینماید لاجرم خرق حجاب عادت کرده و روی رقعه بصدق ارادت
آورده میگوید ـه جانان طلب وصل تو نتوان کردن * زین پس و خون دل بیاد تو خوردن * جان را بخیال رخ تو
پروردن * شبهای فراق را بروز آوردن * چون سخن باینجا رسید خامهٔ خشک بایستاد و نامه برخود بپیچید
آری چه توان کرد آنچه مقصود ست در عبارت نمی آید و آنچه در می آید ادای مقصود را نشاید ـه
آن به که بلب مهر خموشی بنهیم * وز درد سر خامه و کاغذ برهیم * دانیم که از دو کون مقصود کیست * فارغ ز دو
کون دل بمقصود دهیم مقصود ازین همه گفت و شنود آگاهی ست * مقصود هر که این دولت ارزانی داشتند اگر هیچ ندارد
همه دارد و هر کرا ازو محروم گذاشتند اگرچه همه دارد هیچ ندارد * هوشمند آگاه میباید که همه اوقات را بتحصیل کیفیت
آگاهی معروف دارد و همه انفاس را بتقویت و تکمیل آن موقوف گرداند ـه گدای آگه از مقصود را میل
به نیل دولت شاهی نباشد * چنان خود را در آگاهی کند گم * که آگاهیش ز آگاهی نباشد * حق سبحانه
و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود رساند و از صحبت آگاهی بخود برهاند و از خود برخود
بیخود گرداند والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ـه قدجاء لی کتاب مجمع الفضائل * من مرجع الاهالی

بل مجمع الافاضل که نظم بدیع و نثرش هرکس شنید و گفتا ٭ لله خیر ناظم له و رقائل ٭ شکر نامهٔ شریف
که بشرف نامهٔ این ضعیف ست چگونه گزارم و شرح لطائفی که در طی منطویست چه سان عرض دارم
اگر پیچیده است تعویذ دل رسیده است و اگر گشاده نزهتگاه چشم رمدیده و عنوانش بعینه عنفوان جوانی
و مضمونش متضمن آمال و امانی سوادش خال لوح و ساحتش مطلع صبح سرور فاتحه اش مبشره بفتوحات ابدی
و خاتمه اش مشیر بختم سعادت سرمدی عرضش از عرض نیاز عاشق بر معشوق دلنواز خوشتر و طولش
از طول زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش تر که القصه بطولها اگر عمر دراز ٭ در ملک سخنوری دم
شیب و فراز ٭ ناکرده بوصف آن یکی منزل طی ٭ آخر بقرارگاه عجز آیم باز ٭ همچنین که لطائف این صحیفه
و دقائق این ملطفهٔ شریفه از قانون تحریر و تقریر بیرونست همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیاع بدیدن
آن منبع لطائف و سرچشمهٔ دقائق بر همین قانون ست که آن تشنه لب ریگستان زد لطف نیم قطره ٭ چون آن زد نبات
سرچشمهٔ زلالش ٭ از ذره عکس خورشید آنرا که گرم سازد ٭ نبود عجب بسوزد خورشید بیزوالش ٭ لاجرم عنان بیان
از اطناب در آن معروف ست و زمام کلام بصوب اختصار و اقتصار بر بعضی از آن معطوف که چون نبود غایتی کار
پدیدار ٭ تقاعد مصلحت باشد از آن کار ٭ با آنکه این فقیر را سنین عمر از ستین گذشته است و بر حدود سبعین مشرف
گشته متخیله را قوت تخیل نمانده و متفکره را تحمل تأمل نشسته نظم بگسیخته و سبحهٔ نثر از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده است
و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور و نفس در کشاکش امور ناصبور نه با هیچکس کار و نه با هیچ کارم قراری
دامن هرچه میگیرم گرفتنی ست و پیراهن هرچه میگیرم دست برداشتنی از آنچه از آن ناگزیرست میگریزم و در آنچه
ناگزیر می آویزم مقصود داخل سینه و در دل دیده در نابینایی چون دیده بهر کو سرگردیده مطلوب در کنار
دل و میان جان و من بر کنار و میان سرگردان که یار در جان و دلم و در طلبش سرگردان بسیر جنونست
بهر ادای دلیلی درحق پر جلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصود حقیقی خود پیوستن از
حصول همه مرادات دنیوی شریفترست و از حصول همه سعادت اخروی که ای مانده درین رنگکده ٭ بند
هیچ بهیکسته زیارد کرده پیوند هیچ ٭ یا رستهٔ همه و آنچه جزوی هیچ ست ٭ تا کی باشی از همه خرسند بهیچ ٭
ابوعلی ثقفی بسیار در اثنای مجلس خود گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و هیچ را بهمه خریده از خواجه شبلی سوال

کروند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با اینهمه تحقیق چرا سد باب افادت کرده گفت والله گرچه آنکه خردی چشم خود بگرداند ملی من بحضرت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بهتر مرا د انه و دیگرا کابرست

لان لو بک الی الله ساعة خیر لک مما طلعت علیه الشمس اگرنه این خاک توده با انواع الالایش آلوده را بپیش رتبهٔ حضور بآنحضرت چه قدر تواند بود و مقصود از غرض این کلمات اظهار تاسفی و تلهفی ست

بر احوال خود و الا ع حاجت تبنیه نیست عارف آگاه را مجموعه مسمی نفحات الانس من الحضرت القدس از مقامات و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع مکارم میگرداند

چنانست که مواظبت بر مطالعهٔ آن سخنان و تامل شافی در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان دهد و جمعیت تمام حاصل آید علی الدوام بالنبی و آله الصلوة و السلام رقعهٔ اخری ای نفحات انسک یا انیس

فوای هبت * و رطبت روضة ارض و وادی * و ما اسکر فؤاد اسیر الهوی * لا او زخیر ک مقصدی او مرادی * فقد کنت ارقد فی خیالک مرات * طال الکری فطوبی سهاکو ر قادی * اما بعد این گلدسته ایست از بهارستان احوال و مقامات

ارباب ولایت چیده و نوباده ایست از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده تحفه صف نشینان مجلس صبح ست و اگر آنرا قبلهٔ امال مقبلان خوانند رواست و اگر کعبهٔ امال صاحبدلان گویند

بآن سزا است هر جا که کار فرو بسته در بند کشادی میشود یا رسفر انجامی مند و هر جا که سر رشته گسسته پیوند مرادی میخواهد رشتهٔ آمال آنجا می پیوند و اسیدواری چنانست که چون ازین گلدسته بوئی بمشام جان ازین نو بادهٔ چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان رسد ع از بوی گل بجانب گلشن کنند رو * هر سو ز طعم میوه شتابند

باغ جوئی * بینند باغ را اثر لطف باغبان * با باغبان کنند ز گلزار باغ جوی * لا یزال ساحت آن مجلس عز و جلال بنظرات لطف ایزد متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوهٔ آن جاه و جلال مصروف

ع آن بزم کرم که جام احسان آنجاست * دشواری روزگار آسان آنجاست * جا نرا نبود خلاصه غیر سخن * گر من دورم خلاصهٔ جان آنجاست * کتبهٔ الفقیر فلان قومه الله و سواه و کف بصره و بصیرته عما سواه و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری یا رائحة النسیم قولی حالی * فی حضرت من ثم باقبالی

گو کای بجهان تمر بغبار غبالی * خاطر ز شکستگان مباد ت خالی * چون التفات نامهٔ شریف باین

ضیعت رسید چگویم که از فتح آن چه کشود و از مطالعهٔ آن چه رو نمود مواد ذوق و حضور در ضمن آن اندراج

داشت و موائد ابتهاج و سرور در طی آن اندماج لا بزال رشحات قلم لطائف رقم مسکن آتش مسکینان

باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای دولت را بوجه باقی راه * اینا کنت ثم وجه الله * باطنت خازن معصوم

حلم * خاطرت حاضر نصوص قدیم * دل پاکت که راغب غیب ست * روز تا شب مراقب غیب ست * هر دم از

غیب بر تلقی باد * و آن تفتیش در ترقی باد * شرح فصوص تمام سواد کرده شد و حالا به بیاض برده میشود امید ست

که عنقریب با تمام رسیده بنظر سعادات انجام برسد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای شیفتهٔ جمال تو

پیر و جوان * دیدار تو مقصود همه کعبه روان * مشغوف لقایت همه را هوش و خرد * مصروف عنایت

همه اتاب و توان * عرضداشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدتی مدید در خدمتگاری

بادشاه مغفور بسر برده گذرانیده سابقهٔ دولت و جاذبهٔ سعادتش بخاکبوسی درگاه عالی پناه رسانیده باری

جوانی از دست داده و پای در سر حد ناتوانی نهاده موی سیاه رو بسفید کرده * افگنده شبش زروز

مشکین پرده * بر لوح شباب کرده بود انچه سواد * شیب آمد و آنرا به بیاض آورده * التماس میرود که از

بارگی مسافرت فرود آمده پا در دامن مجاورت کشیده در مقبرهٔ محفوف برحمت و غفران با قامت صلوة و تلاوت

قرآن و سائر خدمات لائقه که آن مقام را شاید بر حسن وجه قیام نماید امیدوار می باشد که این التماس مقبول افتد و

این ملتمس مبذول گردد دولت مخلد باد و سعادت مؤبد باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای یار بحلیم باک

خورم این غم را * وز دل بچه بیرون برم این ماتم را * حیرت زده ام خبر این ندانم که فتاد * جانسوز مصیبتی همه

عالم را * چون خبر این واقعهٔ هائل مصیبتی شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم ساخته و آنرا سرمایه

سعادت شناخته و آله ذاری در راه نهاده و درین مصیبت با مخادیم داد موافقت داده اما از کمال ضعف و پیری

نه مجال جنبیدنیست و نه طاقت آرمیدن هر بندی بدردی پیوسته است و هر مفصلی برنجی بازبسته با وجود این

موانع گرفتاری بتعهد دیگری در رعایت حال از خود ضعف تری واقع ای امید چنان ست که آن

نور تمام * کز غیبت او صبح جهان گشت چو شام * سر بر زند از دامن اخلاق کرام * وز عرصهٔ

آفاق کند گشته ظلام * ای لطف تو شامل همه غم زدگان * جمعیت وقت بر همزدگان * ماتم زدگان

این دیاریم نکرد × غیر از گیسی پرسش ماتم زدگان × هرچند واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتیست عام
متساوی النسبة بکافهٔ انام شک نیست که تفقد فقرائے که بدروغ یارست دم اخلاص می زده اند و دعوی اختصاص
می کرده انداز مقولهٔ مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود عجب حالیکه تا آمدن حامل رقعه هیچ آفریده در معنی
لب تفقدی بجنبانید و قدم توددی نرنجانید حق سبحانه و تعالی روز بروز ملازمان ایشان را توفیق اقامت
قواعد مروت و اشاعت عوائد فتوت زیادت گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری
شاه از یکدانه شاد و خندان نکرد × بیچاره گدا از دست غم جان نبرد × ور زانکه طریق لطف و احسان
دشواری عالم همه آسان گذرد × نوازشنامه که نگاشتهٔ خامهٔ عنبر افشان دبیران کبیر ایشان شده بود مسکن
لهیب لهف جمع پریشان مهیج شوق و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که زبان قلم از شکر گزاری قاصر
بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجز نمود لاجرم بحکم الدعا بظهر الغیب اسرع الی الاجابة و اقرب
الی الاستجابة در گوش دل بزبان جان پیوسته وظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی بجا آورده اند رجاء واثق
که باجابت مقرون شود و واسطهٔ ازدیاد دولت روزافزون گردد واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتیست عام
متساوی النسبة بکافهٔ انام امیدست که بامداد ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی تلافی یابد
پرسش اولاد عظام و اخلاف کرام ایشان از مکارم اخلاق و لوازم اشفاق دوربینی نماید و اما قضیهٔ
ولد مولانا فقیه الدین که از پیشگاه غیب مقدر گشته بود اولاً بعرض رسانیده نشد بنابرآنکه مبادا اشتغال
گونه از مخدوم زاد الله تعالی دولته و سعادته در خاطر ملازمان گردد چون ثانیاً معلوم شد که مدبر بتشدید
و تخفیف آن کلمهٔ صدق را به تغیر و تحریف لباس پوشانیده و خلاف واقع بمسامع علیه رسانیده بحکم ضرورت
عرضداشت کرده شد شاید که بمجلس همایون رسانیده باشند مورِ یکه ضعیف دمبدم می میرد ×
جانش اجل از ننگ همی نپذیرد × باور نکند عقل که لنگان لنگان × آید سر راه بر سلیمان گیرد × دولت
دوجهانی و سعادت جاودانی مقدر و میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری نکهت یوسف
رسید از کاغذین پیراهن پر محنت دیده را داد چشم روشنی × نامه آمد کز ان کام دلم آمد بدست × شکر
آن ناید بصد دفتر ز دست چون منی × بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق دلبستگی بسمع شریف

ملازمان

خادمان آستانه و ملازمان دولتخانه خدمت مخدوم زاده قرة عین السعادت و قبله توجه الارادت مظهر
اسرار اولیاء الله مهبط انوار ارباب التیقظ والانتباه بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الرجال واوصله الی
اقصی مدارج الکمال ؎ آنکه در ساحت بستان ولایت داده است ٭ پرورش فیض عنایت به نبات حسبش ٭
وانکه عطار صبا بوی زخاقش برده ٭ کین همه عطر فشانیست بهر انجمنش ٭ رسانیده میشود که چنین استماع
افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام مکارم اخلاق و محاسن رسوم مفطور آمده همچنین اوقات شریف
ایشان بر اکتساب معارف و اقتباس علوم مقصور وا فتاد امید وار چنانست که بزودی کار آن ساخته
و ضمیر منیر از شغل آن پرداخته طریقهٔ معهودهٔ آبای کرام و قاعدهٔ موروثهٔ اجداد عظام قدس اسرارهم
وافاض علی المرشدین انوارهم که غالباً حالیاً نیز از آن خالی نخواهند بود بمرتبهٔ کمال رسانیده عالمی را
بآن روشن گردانند تائیدات الٰهی و امداد نامتناهی همه حال و منتج آمال ایشان باد بالنبی والہ الامجاد
رقعهٔ اخری ؎ رفت آنکه یگانه بود در عالم خویش ٭ گاه از غم او گریم و گاه از غم خویش ٭ شد
یاد ده ماتم من ماتم او هم ماتم او باشد و هم ماتم خویش ٭ هر عزیزیکه از نشیمن فنا رخت بندد و برفتگان بعالم بقا
پیوندد وظیفهٔ آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند و پیش از آنکه بمیرند بمیرند چه از مرگ بمرگ توان فوت وا رفتا
بلقا توان پیوست ؎ سرمایهٔ راه عشق در دست ایدل ٭ خوش آنکه بدر رده نوردست ایدل ٭ مردی
کن و از هستی خود پاک بمیر ٭ تا مرد نمردست نمردست ایدل ٭ معلوم نیست که مدت حیات چندان خواهد بود و از آن
ترا چه پسند خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که بانچه بیا میری که چنانکه از وی بر خیزی
؎ کم شو زاهل فراخ میدان ٭ هر دم که رسد دم پسین دان ٭ دل پاک کن از حدوث حادث ٭ زیراکه
کما یموت تبعث ٭ روی همه در ره بقا یاد ٭ وز هر چه خدا نه دل جدا باد ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ؎
قد بلغت من المهیمن القیوم ٭ ما کنت اروم من امال الروم ٭ خطار قموا و قلبی الملهوف ٭ لم یسیل من الراقم بالمرقوم ٭ ملاطفه
که در ملطفهٔ شریف خدمت سیادت مآبی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران وقوع یافته بود سرمایهٔ نازش و پیرایهٔ نوازش
گشت لازال عین الکمال از ساحت جاه و جلال ملازمان مصروف باد والسلام رقعهٔ اخری محموده مسوده ستٔ عمری چو ایازند بر خاک
در ست به بندگی روی نیاز ٭ رفته ز درت ز پیری راه دراز ٭ زان بی رهی اکنون بعذر آمده باز ٭ التماس آن

که عذری از وی قبول نموده وجرم وی عفو فرموده بنظر عنایت ملحوظ گردد و از حسن عنایت محظوظ دولت
مستدام باد وسعادت علی الدوام والسلام رقعهٔ اخرے لازال قدرکم علیاً * وعلو قدرکم بین الاعالی
جلیا * دل باد نغمهای آلهی شادت * خاطر ز سرور غافلان آزادت * گردم حرفی بکلک اخلاص رقم * باشد
که بدین بهانه آیم یادت * چنان استماع می افتد که خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالطهٔ اصحاب
عادات و رسوم واقع ست و اقبال کلی بر ندا کرهٔ ارباب معارف و علوم حال امیدوار چنانست که حق سبحانه وتعالی
این قاعده را مستمر دارد و ایشان را برین طریقه مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را از هرچه از ان گزیر ست
مصروف دارد و بانچه ناگزیر ست مشغوف والسلام رقعهٔ اخری * رساند از دوست قاصد نامهٔ
سوی وفا داران * نه نامه کاغذی پر مرهم از بهر دل ازدگاران * چنان معلوم شد که بیمن دم و قدم این
قاصد مرضی الشیم مخادیم استدعا مقدم شریف کرده اند امید ست که عنقریب این دولت بحصول رسد واین
سعادت بوصول انجامد مقاصد بر وجه اکمل حاصل باد و مطالب بر طریق اجمل متواصل والسلام رقعهٔ اخری
* هر چند که شوخ و تند خویت بینم * میل دل عالمی بسویت بینم * بر رخ سر زلف مشکبویت بینم *
بکشا سر زلف را که رویت بینم * امیدواری چنان ست که چهرهٔ مقصود که در پس پردهٔ اسباب
متواری ست عنقریب مکشوف و مشهود گردد والسلام رقعهٔ اخری * جلت بصمیم قلبی المهموم * اهوای
مالیک عظیم الروم * من یبلغهم بارقمت الکلی * فی طی کتاب شوقی المختوم * بعد از رفع شکستگی و
نیازمندی مرفوع نواب کامیاب حضرت شهریاری خداوندی مدالله ظل عواطفه و عوارفه
علی مفارق المسلمین آنکه در ینولا مجمع لطائف و مقبول طوائف فلان بر راحلهٔ نزول و ارتحال انشستهٔ
احرام حریم آن کعبهٔ جاه و جلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیلهٔ وی بخواطر شریفهٔ ایشان بگذرانید
و انواع تضرع و تخشع بموقف عرض رسانیدند ملتمس آنکه مشار الیه را منظر التفات و اهتمام ملحوظ دارند
و از موائد اکرام و احترام محظوظ دولت دو جهانی و سعادت جاودانی میسر باد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری * هرکس که بسر عشق دمساز آید * بر تفرقه ها حمله سرافراز آید *
در آن رشته اش عیاذاً بالله * از دست شد آن به که بان باز آید * چون عزیزے را

ببرکت صفای ارادت وصدق عقیدت بطائفه از اہل الله در سلوک طریقهٔ ایشان فی الجمله جمعیتی رو نماید
وبواسطهٔ تسلط ہواجس نفسانی و وساوس شیطانی ومخالطت اخوان السو ازان طریقه اعراض
کند وآن جمعیت بتفرقه مبدل گردد و ہر چند حیله انگیزد و دست و پاے زند آن تفرقه متضاعف شود
ممکن ست که سبب تفرقها اعراض ازان طریقه باشد که تلافی آن جز باقبال بران طریقه والتجا
تمام بہمم عالیه وارواح طیبهٔ طائفه نتوان کرد ہر چند امثال این سخنان طور این کمینه که بہمین گرفتار
نیست اما میباشد که گفتار گرفتاری را از گرفتاری برہاند و برکت این رہائی بصاحب گفتار رسد
بنگر که چه می گوید منا گر که می گوید گفته اند والسلام علی من اتبع الہدی رقعهٔ
اخری ای ہر کس که ز دور دیده روزی روینا گر خود بر دو ہزار سال از کویت بدر
گردن جان کمند شوق از مویت مشکل که دگر روی نیاز دسویت بعد از رفع نیاز مندی موفوع
آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین بدولت ملازمت رسیده والواع الطاف ملازمان
شامل حال خود دیده بازش نسیم عنایت بر مشام جان وزیده و جاذبه بہمان دولتش عنان گرفته باقصوب
کشد شک نیست که بیشتر از بیشتر بحسن التفات واہتمام سربلند خواہد شد واخوان اکرام و احترام بہره مند
خواہد گشت دولت دوجہانی وسعادت جاودانی میسر باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری از جمله
عوارف وعواطف بحضرت بادشاہی خلافت پناہی اعز الله انصاره وضاعف اقتداره ایراد صاحب قدر
جلالے میر سید علی خرقه داری صوف مربع که در وصله مرقع صوفیانی ست تا دامن روزگار خیاط قضا
زان خواہد دوخت خلعت دولت ما ویک عدد برگ چون گلیم نیک بختان ونیک کاران سفید
سرمایهٔ سرافرازی درویشان گشت وعباہی بعلمہاے آن معلم محبان آن خاندان راکسوت
منزلت آل عبا پوشانید این کلمات در تاریخ فلان صورت کتابت یافت والسلام والاکرام
رقعهٔ اخری ما بعد این کتابی مسمی بالشواہد النبوة لتقویة ارباب الفتوة که معروض ومنهی ومتضمن می گردد
بعالی جناب معالی مآب اعانی ملاذ عوالی ہمم کریم السجایا عظیم السیر جزیل العطا یا جمیل الشیم عند بذل الایادی
تفوق بہا کل بحجتهم نیا روز دل بر زمین در جواب بنگاه سوال نعم جز نعم بجز ور الف لی العہد صبی

بهم لام الف رانگردست ضم × بدیحش چگویم که ازبس علو × بجای نهادست قدرش قدم × که در جنب
آن مدحت ما دحان × بود پیش صاحبدلان عین ذم × خدایا بآن شاه نه نوشته خط × که از خط
او سر نپیچید قلم × خدایا بآن ماه ناخوانده لوح × کز انگشت بر لوح مه زد رقم × خدایا بآل و باصحاب وی
که فخر الانام اند خیر الامم × که جاوید محظوظ و محفوظ دار × جهان را باین خواجهٔ محترم × ز یادش خودش
بهره ور کن چنان × که برناورد جز بیاد تو دم × امید ست که بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ
والسّلام والاکرام رقعهٔ اخری بدان ای عزیز نوّر الله سبحانه بصائرنا بنور شهوده و بصّر بالعموم
سریان وجوده فی مرائی فضله وجوده که توحید را که از صفات بنده است سه مرتبه است اول توحید
الوهیت که عبارتست از اقرار بکلمهٔ طیب و اعتراف بمضمون آن که اثبات وجود اله بحق ست و نفی اکه
باطل ست و عموم اهل اسلام درینمعنی برابر اند مرتبهٔ دوم توحید شهودی که بواسطهٔ جذبه یا مواظبت بر تکرار
کلمهٔ طیبه نور وجود حق سبحانه و تعالی بوحید الحقیقة بر باطن سالک تجلی کند بحیثیتی که صورت کثرت وجود
مختفی شود جز وجود حق سبحانه بهیچ چیز در نظر بصیرت وی نیاید حینئذ حکم کند بانکه لا موجود الا الله و چون
از غلبهٔ آن تجلی فرود آید و صورت کثرت در نظر وی نمودن گیرد چون بر سریان ذاتی حق سبحانه و تعالی
در موجودات اطلاع نیافته باشد آنها را امور متغائر وجود حق سبحانه و تعالی و متمیزه از ان اعتقاد کند
و حکم وی بوحدت وجود بنابر اختفای صورت کثرت در نور وحدت بوده باشد چون اختفای کواکب
در ضوء نیر بر انتفای آن فی نفس الامر و صاحب این دو مرتبه اثبات احاطهٔ حق سبحانه بموجودات
در فعل و صفت می کنانه در ذات زیرا که فعل و تاثیر وی همچنین بعض صفات وی چون علم و
ارادت و قدرت همه موجودات را شامل ست و هرچه در کتاب و سنت بحسب ظاهر بر احاطهٔ ذاتی دلالت
می کند ماوّل باحاطهٔ فعلی و صفاتی میدارد و احاطهٔ ذاتی را انکار می کند زیرا که احاطهٔ امر موجود بموجود
دیگر مغائر وی یا از قبیل احاطهٔ باجزای تواند بود یا از قبیل احاطهٔ ظرف بمظروف و این هر دو صورت
را تسلط الحق سبحانه مستحیل است و لا یلزم تجزیته و الفسامته تعالی عن ذلک علوا کبیرا مرتبهٔ سوم
توحید وجودی که عبارتست از شهود وحدت وجود حق سبحانه و سریان وی در مراتب جمیع مراتب موجودات

باینمعنی که ولیست در مراتب تعینات نور و تنوعات ظهور خود ظاهر شده است و محیط بذات خود بهیه
احاطه الموصوف بصفاته والملزوم بلوازمه زیراکه تعینات در نظر شهود این موحد شیون و صفات
شان ذات یگانه است که ذات متلبسه بهذه الصفات در مرتبهٔ علم حقائق اشیاء ست که
آنرا باصطلاح این طائفه اعیان ثابته گویند و در مرتبهٔ عین اعیان موجودات و این موحده قائل ست
باحاطهٔ حق سبحانه بموجودات فعلا و صفتا و ذاتا و از همین مقدمات معلوم شد که موحد در مرتبهٔ دوم
اگرچه از ارباب کشف و شهود ست قائل نیست باحاطهٔ ذاتی حق سبحانه زیراکه بر سریان ذاتی وی در
مراتب اطلاع نیافته است و موحد در مرتبهٔ سوم قائل ست بآن بنابر اطلاع بر سریان مذکور و هو ذات
سبحانه و تعالی بحقائق الامور باسمه سبحانه من طلب الله من الباب عشق و وی برنتابد قبلهگاه ذات
معشوق ست پس صفات و افعال و آثار را گنجائی نیست اگر احیاناً عاشق را بحکم طبع تا یکی از انها پیدا افتد
و با ذات در صفت معشوقی انباز گرداند غیرت معشوقی زبان ببیاست کشاده آوازه شرکت
درگوش جهانیان اندازد ؎ هرچند بود نگار من مهر آئین ٭ وز عادت وی دور بود شیوهٔ کین ٭
در عشق شریک خود نخواهد کس را ٭ لا یغفر ان یشرک به انیست این مجد رومی نوشته شد ؎
طلاب ایاک ای نسیم شمال ٭ قم و سر نحو قبلة الآمال ٭ نفس از بوی صدق مشکین کن ٭ راه خلاص
رفتن آئین کن ٭ از خراسان به بند پارهٔ نیاز ٭ راه بردار ملک روم انداز ٭ چون رسیدی ز راه راه بپرس ٭
بارگاه جلال و جاه بپرس ٭ چهره بر خاک راه دربان سای ٭ باجازت زمین ببوس و بگوی ٭ پیش شاه مجاهد غازی ٭
بکشا لب به نکته پردازی ٭ کای ترا فروهٔ علا مسند ٭ ملک میراث تو ابا عن جد ٭ اصل تو تا بآدم اثمر ند
همه مسندنشین و تاجورند ٭ خاست زایشان جهات فخر نخست ٭ لیکن امروز فخر جمله بتست ٭
کم کسی بر سریر جاه و جلال ٭ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ٭ مشکل حکمت از کلام تو حل ٭ منطق
تو بیان هر مجمل ٭ راه مشائیان ز تو واضح ٭ راز اشراقیان ز تو لائح ٭ طبع پاک ترا که وقاد ست ٭
فهم حکمت طبیعی افتاد ست ٭ بر دولت حکمت الٰهی یافت ٭ که رخ از ظلمت مناهی تافت ٭ فکر
تو ز وسوسی ریاضی رای ٭ شد ریاضی ریاض خلد آرای ٭ هست پشت شریعت نبوی ٭

بنوی از مساعی توفوی * مجهد کفر معبد اصنام * شد زجهد توقبهٔ الاسلام * حسن تدبیر تو بجرب
و قتال * کرد قلع قلاع کفر و ضلال * مقبلے بر مراسم اشفاق * معرضی از ذمائم اخلاق * جمع در ذات تو
برغم حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود * بحر و کانی و بخشش پیوست * بلکه بروی زبحر و کان هم دست *
کان ز دست تو شد بسنگ نهان * در کفت بحر کفت بروی زبان * تا بود دور چرخ را ممکن * همنا بود
نقطهٔ زمین ساکن * روشنی آن منور رای تو باد * شرف این بخاک پای تو باد * ای عنبر نسیم نافه کشا *
چون بپردازی از ثنا و دعای * ورقی چند نظمهای غریب * لائق فهم هوشمند لبیب * با تو همراه میکنم زنهار
زان غریبان ببزم شه یاد آر * عرضه کن در حریم مجلس او * این محقر هدیه راه بگو * ارسل النمل من خلوص
و داد * بسلیمان نصعت رجل جراد * فاملا فاک منتی جهدی * والهدایا بقدر من یهدی *
او جبر مخافة الابرام * واختتم بالسلام والاکرام بملک التجار نوشته شده بعد رفع
سلام و شوق کلام * در بیان کمال شوق و غرام * می کند عرضه با هزار نیاز * بنده جامی
درین جریدهٔ راز * نکتهٔ چند از حقائق دین * وز مواجید اهل کشف و یقین * همه مستنبط از حدیث و کتاب
همه سنجیدهٔ اولوا الالباب * معرفت بخش اهل علم و عمل * وحشت انگیز اهل زرق و حیل * گرچه
دور ست زان نصاب هنوز * که بخشش شود خرد فیروز * کردم اندک نمونهٔ ارسال * سوی
گنجور گنج فضل و کمال * گر فتد نزدش این نمونه پسند * بر کشایم ز گنج خاطر بند * ور نیفتد
نشیم آسوده * فارغ از گفتگوی بیهوده * بلکه شویم صحیفهٔ تقریر * وز آنچه شد گفته از خوی
تشویر * تا بود در صحیفهٔ ایام * باقی از اهل دین و دولت نام * باد بر فرق شان بخشش و جود *
سایهٔ خواجهٔ جهان ممدود *

به بعضی از مخادیم که کتاب مستوی کرده بود نوشته طیب الله و قتک اے
زکرم * کرده آب بقا ز رشح قلم * داده نظم مرا ببزم امید * شربت زندگانی جاوید * تا سخن
در دل ست جا کرده * هست سرّ نهفته در پرده * نه ازو گوش بهره ور نه زبان *
نه ازو نام دیده کس نه نشان * چون ز دل بر لبش گذار فتاد * گره بسته یا پیش بکشاد

گرہ آنچنان کہ یابی بر × بہ اہل خرد زگوہر و در × لیک جز حاضران ازان گوہر × می نہ بندند گوش را زیور × چون کند کاتب رقم پیوند × بسلسل خط خود آن را بند × ماند از وے پے خواص و عوام × رقمے بر جریدۂ ایام × یابد آنجا بقدر فہم نصیب × غائب و حاضر و بعید و قریب × ہر کہ خواند بخیرش آرد یاد × کش خدا در دو کون خیر دہاد × بر سبزۂ پژمردۂ مہجور ز آب × ہر گہ رشحات لطف ریزد ز سحاب × ہر برگش اگر شود زبانے پے شکر × جز معترفی بعجز از وے نیست صواب × اذ نزلنا بذی ہذا المسکن × جہ زاد علے حب وطن × مستم و این حرم کعبہ محل × کین بود حج ہمہ عمرۂ من × بو کہ بر من بکشاید در فضل × حسن افضال ابو الفضل حسن × قد نزلنا بنشاط و سرور × دار تحلتنا بہموم و حزن × وردت علے صحیفۃ من مکرم × ما زرتہ الا الطیف خیالہ × لکن شنف الفواد بجبہ × اذ شاع بین الناس وصف جمالہ × من ناحیۃ الوصال ہبت نفحات × فارتاح فواد نالشم نفوحات × در وادی ہجر تشنہ لب مے مردیم × آمد ز سحاب لطف جانان رشحات × کتاب اتے من سماء العلی × الی مستہام حزین کئیب فالقاہ مستجمعا للمنی × کوصل الحبیب و فقد الرقیب × اتتنی بعد ما طال اشتیاقی × صحیفۃ حکمۃ من ارض یونان × خطابی ناشی از محض تلطف × کتابے منبعث از فرط احسان × شمیم الفتش فائح ز مضمون × فروغ دولتش لائح ز عنوان × سلام علے من شاقنی بوصالہ × وان لم ازل الا الطیف خیالہ × عشقت وبالبصرۃ غیر انثنے × سمعت من الحاکین وصف جمالہ قطعہ خوش عالم از مطالع اشعار آن کہ ہست × نجم سعادت از افق فضل طالعش × آنانکہ در زمانہ بمنطق نشانہ اند × عاجز نشستہ اند ز شرح مطالعش × قطعہ زلب وصف حسن تو بشنیدہ ام × بجان مہر روے تو ورزیدہ ام × خیال در دل و سینہ جا کردہ × کہ گوئی ترا سالہا دیدہ ام × صبا تفقد احوال دردمندان کرد × دہان تنگ دلان را چو غنچہ خندان کرد × بیاد وصل تو صد ذوق داشتم در سر ×

بیک سلام تو آن راه هزار چندان کرد × در زیر فلک نکو سرانجامے نیست × در روے زمین خجسته فرجامی نیست × گامی نتوان رفت که برخسته دلے × شمشیر جفا کشیده خودکامی نیست × آمد زبهر خاطر شاه جهان پناه × نظمیکه عقد لولو ازان شرمسار شد × شعر لطیف کش بگهر وصف کرده اند × از لطف طبع او گهر شاهوار شد × بادا همیشه منتظم اسباب دولتش × زنیسان که نظم ملک بدو پایدار شد × خوش عالم از مطالع اشعار آنکه هست × نجم سعادت از افق فضل طالعش × آنانکه در زمانه بمنطق نشانه اند × عاجز نشسته اند بشرح مطالعش × جانا نکه بود نعیم با دیدارش × بر آتش فرقت جحیم آثارش × زد آب سحاب کلک گوهر بارش × با سوختگان جز این مبادا کارش × سقیا لایام مضت مع رفقة × کانت مراحلنا بهم او طانا × رجعوا الی اوطانهم فتبدلت × افراحنا بفراقهم اشجانا × یاد روزی که در منازل قرب × با تو همراه هم سفر بودیم × در مقامات وصل کام و زبان دست در دست یکدگر بودیم × قطعه × این نامه چه نامه است که چون طرهٔ خوبان صد جلوهٔ خوبی ست بهر پیچ و خم او × وے این رقمے از قلم کیست که بادا × صد جان گرانمایه فدائے قلم او × آمد نسیم سلسلهٔ مشکبوے دوست × زنجیرے در دل دیوانه سوی دوست × این نامه نه نامه مایهٔ هر طربے ست × تحصیل نشاط و عیش را خوش سببے ست × زنیسان که بود مختصر و پر معنی × گوئی ز جوامع الکلم منتخبی ست × چه یارای آن دارد افتاده مورے که پیغام سوے سلیمان فرستد × همین بس که بهر بقایش دعاے × بر این پر شده چرخ گردان فرستد ه چو آن منزلت نبود که آیم × میان مخلصان اندر شماره × دعاے می نویسم بر حواشی × سلامے می فرستم از کناره × ه شاهیکه ز صولتش عدو دیده شکست × با رفعت او اوج سپهر آمده است × در روے که ز دستان فلک دادش دست × الحمد لله که بصحبت پیوست × ه رفتے تو و من مقیم کویت باشم × وز باد صبا زنده ببویت باشم × شب خفته بداغ آرزویت باشم × چون روز شود بجستجویت باشم ه رفتی که چو آفتاب یکتا

باشی ٭ وزیر پر تو لطف عالم آرا باشی ٭ ناشاد گردہ کہ تو زیشان ببری ٭ آباد دیارے کہ تو
آنجا باشی ٭ آنروز کہ رائے سفرت روی نمود ٭ از آتش آن بر دل من داغی بود ٭ گفتند چو
قصہ سفر بر سفرت ٭ داغی دگرم بر سر آن داغ فزود ٭ ۵ گردم روانہ سوے تو این
فلک بکر را ٭ از کسوت جمال ولباس کمال عورت باد از حسب حال من افسانہ کہ ماند ٭ ز اغراض
وخلیفہ دان مشک و آب شور ٭ آن قبلہ جان کہ نامۂ اقبالش ٭ آورد بمن قاصد فرخ فالش
فرسودہ تنم قوت رفتار نداشت ٭ کردم دل وجان روان باستقبالش ۵ شوق
چون غالب شود گیرم زہر دم گوشۂ ٭ خامہ از مژگان دوات از دیدۂ پر خون کنم ٭ حسب
حال خود نگارم بر بیاض روی زرد ٭ تا بدین صورت غم ہجران ز دل بیرون کنم ٭
۵ خوش آنکہ رہ وصال مے پیمودم ٭ وز دولت دیدار تو مے آسودم ٭ نامہ بتو می فرستم و
مے گویم ٭ اے کاش بجای نامہ من می بودم ٭ ۵ توفیق ازل بدرقۂ راہ تو باد ٭ اقبال
ابدنا مزد جاہ تو باد ٭ فتحی کہ نصیب نیکخواہان تو شد ٭ مغلوب شدن روزی بدخواہ تو باد ٭

تمت

خاتمة الطبع

افصح الکلام وابلغ النظام حمد محمودی ست کہ در صنائع بدائع ایجاد کلامش عقول جوہریان معانی
دوشا دوش گرداب حیرانی و حسن فقرات دلنشین بہ تلمیع ثنای معدن فصاحت ست کہ
در بدائع صیغۂ مقالش مدارک افہام نقادان چارسوی نکتہ دانی معترف بعجز وقصور وناد انے
بیت ہندسی لبی جوید از رازِ شان ٭ نداند کہ چون کردی آغازِ شان ٭ ونعت قدسی اساس

خاتمة الطبع

آن محبوب خالق کونین را سزا است که مطلع انوار جبینش مطلع آفتاب را خجل فرموده و معجز ماه را
باشاره یک انگشت دونیم نموده بیت محمد کازل تا ابد هر چه هست × بآرائش نام او نقش بست
بعد ترکیب بندی حمد یزدانی و نعت نبوت ربانی پوشیده مباد که درین زمان سعادت اقتران
انشای بے نظیر کتاب دلپذیر که هر سطرش مملو باسرار بلاغت ست و هر صفحه اش مشحون عجائب
چکیدهٔ کلک اعجوبه نگار و نتیجهٔ طبع گوهربار سیاح جهان گرم و سرد چشیدهٔ زبان مصنف
نامی و گرامی مولانا و مقتدانا حضرت عبدالرحمن جامی قدس سره السامی اعلی الله درجته
فی اعلی علیین وحشره الله فی زمرة الصالحین باعث نفع تمام و موجب سود هر خاص و عام
در مطبع فیض منبع عالی همم صاحب الجود والکرم مشهور نزدیک و دور جناب منشی نولکشور صاحب
سی آئی ای دام اقباله واقع کانپور در ماه جولائی سنه ۱۸۹۳ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۳۱۰ هجری بطبع
در رسید و مطبوع هر خاص و عام گردید مشتاقان عبارت رنگین و مشوقان منشات دلنشین را
لازم که فورا دست بدست هیچو کاغذ زر بیرند و از مطالعه اش بهره وافی و ثمره کافی حاصل نمایند

مصرع بر رسولان بلاغ باشد و بس

والسلام علی من اتبع الهدی

به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

هفت نشاط

در مطبع منشی نولکشور بطبع مزین و مقبول اهل جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله و آله و اصحابه اجمعین اما بعد چنین گوید احقر العباد سید علی نقی خان بن سید حشمت علی متوطن سانڈی که در عقل ناقص این کس چنان مستحسن معلوم گردید که قبل از تعلیم فن خطوط نویسی ضوابط چند بمبتدیان مستحضر گردانیده شود تا بحالت تعلیم قوت حاصل گردد و بنا بران هفت ضابطه رقم نموده ضابطهٔ اول در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب ضابطهٔ دوم در تفصیل مراتب باعتبار هر یک از اسباب ضابطهٔ سوم در القاب و مقدمهٔ القاب و ادعیه و خاتمه ضابطهٔ چهارم در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات ضابطهٔ پنجم در کتابت ذکر مکتوب الیه و مکتوب منه و غیرهما مع کتابت خط و خبر مکتوب الیه ضابطهٔ ششم در استعارهٔ بعض افعال به نسبت مکتوب الیه و مکتوب منه که بیان خط آید ضابطهٔ هفتم در الفاظ متعلقه لفافه و تنبیه بر فوائد جدول و غیره ضابطهٔ اول در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب اما کیفیت تحریر خط آنکه هرگاه ارادهٔ نوشتن خط کرده می شود

فکر نموده می آید بر رتبهٔ مکتوب الیه چون مرتبهٔ او متحقق شود مطابق آن القاب نوشته می آید بهمان عبارت از ابتدا تا انتها و رعایت آن ملحوظ داشته باختتام رسانیده میشود اما کیفیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب و صول مراتب سه است مساوی و عالی و دانی و فروع هر یک سه اند باینصورت که فروع مساوی مطلق و مساوی مائل بعلو و مساوی مائل بدنو و فروع عالی اندک عالی و بسیار عالی و نهایت عالی و فروع دانی اندک دانی و بسیار دانی و نهایت دانی پس مراتب باعتبار اصول سه اند و باعتبار فروع نُه و اگر هر یک فروع را سه شعبه مقرر نموده شود باین صورت که شعبهٔ اعلی و شعبهٔ اوسط و شعبهٔ ادنی مراتب بست و هفت شوند اما اسباب تفاوت مراتب پنج اند عمر و مال و قرابت و کمال و صفت پس هرگاه یکی از مکتوب الیه یا مکتوب بهٔ چند جنس از اسباب تفاوت مراتب باشند لحاظ و حساب نموده مرتبه مقرر نموده میشود ضابطهٔ دوم در تفصیل مراتب باعتبار هر یک از اسباب اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب عمر آنکه اگر همعمر ست مساوی مطلق و اگر کلان بتفاوت پنج و شش سال ست مساوی مائل بعلو و اگر کلان بتفاوت ده و دوازده سال ست اندک عالی و اگر کلان بتفاوت پانزده و بست سال ست بسیار عالی و اگر کلان بتفاوت سی و چهل سال ست نهایت عالی و اگر خرد بتفاوت پنج و شش سال ست مساوی مائل بدنو و اگر خرد بتفاوت ده و دوازده سال ست اندک دانی و اگر خرد بتفاوت پانزده و بست سال ست بسیار دانی و اگر خرد بتفاوت سی و چهل سال ست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب مال آنکه اگر همتا ست مساوی مطلق و اگر متمول بتفاوت صدها ست مساوی مائل بعلو و اگر متمول بتفاوت هزارها ست اندک عالی و اگر متمول بتفاوت لکها ست بسیار عالی و اگر متمول بتفاوت کرورها ست نهایت عالی و اگر مفلس بتفاوت صدها ست مساوی مائل بدنو و اگر مفلس بتفاوت هزارها ست اندک دانی و اگر مفلس بتفاوت لکها ست بسیار دانی و اگر مفلس بتفاوت

تفصیل تفاوت مراتب بسبب عمر

تفصیل تفاوت بسبب مال

کرورهاست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب قرابت
آنکه اگر برادر از یک مادر و پدر است مساوی مطلق و اگر شوهر خواهر است مساوی مائل بعلو
و اگر عم بعید است اندک عالی و اگر خسر است بسیار عالی و اگر پدر است نهایت عالی و اگر
خسر پوره است مساوی مائل بدنو و اگر برادر زاده بعید است اندک دانی و اگر داماد است بسیار دانی
و اگر پسر است نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب کمال آنکه اگر هم کمال است
مساوی مطلق و اگر خلیفه است مساوی مائل بعلو و اگر عالم است اندک عالی و اگر استاد است
بسیار عالی و اگر پیر است نهایت عالی و اگر مبتدی است مساوی مائل بدنو و اگر جاهل است اندک
دانی و اگر شاگرد است بسیار دانی و اگر مرید است نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب
بسبب صفت آنکه اگر همجنس است مساوی مطلق و اگر رئیس است مساوی مائل بعلو و اگر
حاکم است اندک عالی و اگر خاوند است بسیار عالی و اگر پادشاه است نهایت عالی و اگر مرؤس است
مساوی مائل بدنو و اگر محکوم است اندک دانی و اگر نوکر است بسیار دانی و اگر رعیت است
نهایت دانی اما ضابطه سوم در القاب و مقدمه القاب و ادعیه و خاتمه اما القاب
مساوی مطلق صاحب مهربان و کرم فرما و صاحب مشفق مهربان القاب مساوی مائل بعلو صاحب
مشفق مهربان کرم فرما صاحب مشفق مهربان قدردان صاحب مشفق مهربان فیض رسان القاب
اندک عالی صاحب قدردان فیض رسان صاحب فیض بخش فیض رسان صاحب فیض بخش فیاض زمان
القاب بسیار عالی صاحب قبله فیض رسان صاحب قبله خداوندگان صاحب قبله معتقدان القاب
نهایت عالی قبله و کعبه دو جهان پیر و مرشد برحق قبله عالم و عالمیان القاب مساوی مائل بدنو
مهربان برادران مهربان دوستان مهربان عزیز از جان القاب اندک دانی اعتضاد دوستان
گرامی قدر عزیز دلی القاب بسیار دانی شرافت پناه عزیز القدر صداقت و یگانگی القاب نهایت دانی

تفاوت مراتب بسبب قرابت تفاوت مراتب بسبب کمال تفاوت مراتب باعتبار صفت بیان القاب

سعادت نشان معتمد الخدمت فدوی خاص تنبیه اگر مرتبه مکتوب الیه مساوی مطلق یا بطرف
علو متجاوز ست پیش از القاب مقدمة القاب نوشته میشود اما مقدمة القاب بر پنج قسم ست
یکی بقرابت چون اخوی و چچا و والده و خاله و همشیره دوم بخطاب چون نواب و خان و راجه
و رانی و بیگم سوم بصفت چون مولوی و حافظ و حکیم و پنڈت و اُستانی چهارم بعهده چون قاضی
و مفتی و بخشی و دیوان و چودهری و نوابه پنجم بذات چون میر و مرزا و خان و لاله و بائی اما ادعیه مساوی مطلق سلمه الله تعالی
و سلمه الله تعالی و سلامت و ادعیه مساوی مائل بعلو دام اشفاقه و دام الطافه و دام دولته و ادعیه
اندک عالی دام حشمته و دام برکاته و دام اقباله و ادعیه بسیار عالی مد ظله و مد ظله الله تعالی
و ادعیه نهایت عالی دام مجده و دام اجلاله و خلد الله ملکه و ادعیه مساوی مائل بدنو حفظه الله تعالی
و حفظه الله و حفظه و ادعیه اندک دانی محفوظ باشند و بعافیت باشند و سلامت و ادعیه بسیار دانی
زاد قدره شاد کام باشند و کامیاب باشند و ادعیه نهایت دانی اطال الله عمره و خوشوقت باشند
و مسرور و مرحوم بوده باشند و اگر مرتبه مکتوب الیه مساوی مطلق یا بطرف علو متجاوز ست اکثر با دعیه هر یک
ازان اندر خط لفظ سلامت را استعمال جاریست چنانچه اکثر متجاوز بدنو بعافیت باشند اما خاتمه
مساوی مطلق زیاده چه برطراز د و خاتمه مساوی مائل بعلو زیاده چه تصدیع شود و خاتمه
اندک عالی زیاده ایام بکام باد و خاتمه بسیار عالی زیاده آفتاب دولت تابان باد و خاتمه
نهایت عالی سایه بلند پایه بر فرق فدویان مدام مستدام باد و خاتمه متجاوز دنو زیاده چه نوشته شود

ضابطهٔ چهارم در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات اگر ملاقات
جانبین مدتی مستلزم گردیده در صورت بودن مکتوب الیه مساوی مطلق و متجاوز لعلو بعد القاب
ادعیه تحیت مناسب مرتبه مکتوب الیه نوشته می شود اگر مدتی مستوجب اشتیاق گذشته باشد
الفاظ اشتیاقیه با ضافت الفاظ ملاقاتیه مناسب مرتبه اش نوشته می آید پس لفظ بعد با بتدا

ومفعول بافعل بانتها لازم می شود بعدش کاف و در صورت جمع هر دو تقدیم تحیت بر اشتیاق
واو عطف درمیان مناسب ست اما لفظ تحیت برای مساوی مطلق سلام وبرای مساوی
مائل بعلو ماوجب وبرای اندک عالی نیاز و بندگی و برای بسیار عالی کورنش و تسلیمات
وبرای نهایت عالی فدویت و عبودیت اما الفاظ اشتیاقیه برای مساوی مطلق اشتیاق
وبرای مساوی مائل بعلو تمنا وبرای اندک عالی آرزو وبرای بسیار عالی آرزومندی وبرای نهایت
عالی آرزومندیها اما الفاظ ملاقاتیه برای مساوی مطلق ملاقات وبرای مساوی مائل بعلو
مواصلت وبرای اندک عالی خدمت وبرای بسیار عالی ملازمت وبرای نهایت عالی
قدمبوس اما مفعول برای مساوی مطلق مکشوف وبرای مساوی مائل بعلو مشهود وبرای اندک
عالی مبرهن وبرای بسیار عالی ملتمس وبرای نهایت عالی معروض اما فعل برای مساوی مطلق باد
وبرای مساوی مائل بعلو نموده می آید وبرای اندک عالی میگرداند وبرای بسیار عالی میسازد
وبرای نهایت عالی میدارد و در صورت تکلف پیش تحیت لفظ تمهیدیه و بعدش لفظ بیانیه و بعد شوقیه
لفظ ادراکیه و افادیه و بعد ملاقاتیه و بعدش جملهٔ صفتیه مع کاف و میان مفعول و فعل لفظ واسطه نوشته می شود بحسب مراتب
اما لفظ تمهیدیه برای مساوی مطلق تمهید مراسم وبرای مساوی مائل بعلو ابلاغ لوازم وبرای
اندک عالی تبلیغ مدارج وبرای بسیار عالی تقدیم مراتب وبرای نهایت عالی ادای آداب اما
لفظ بیانیه برای مساوی مطلق شرح وبرای مساوی مائل بعلو ابراز وبرای اندک عالی اظهار
وبرای بسیار عالی گذارش وبرای نهایت عالی عرض اما لفظ ادراکیه برای مساوی مطلق
دریافت وبرای مساوی مائل بعلو حصول وبرای اندک عالی تحصیل وبرای بسیار
عالی ادراک وبرای نهایت عالی استفاضه اما لفظ افادیه برای مساوی مطلق سرور
وبرای مساوی مائل بعلو دولت وبرای اندک عالی افادت وبرای بسیار عالی سعادت

تمهیدیه

بیانیه

ادراکیه

افادیه

وبرای نهایت عالی شرف اما صفت ملاقاتیه برای مساوی مطلق ملاقات بهجت آیات
وبرای مساوی مائل بعلو مواصلت وافر المسرت وبرای اندک عالی خدمت فیض درجت
وبرای بسیار عالی ملازمت کیمیا خاصیت وبرای نهایت عالی قدمبوس والا اما جمله صفتیه
مع کاف برای مساوی مطلق که زیاده از حد بیان ست وبرای مساوی مائل بعلو که لا تعد
ولا تحصی ست وبرای اندک عالی که متجاوز از التحریر والتقریر ست وبرای بسیار عالی که اهم مطالب
دلیست وبرای نهایت عالی که خلاصه مقاصد عظمی ست اما لفظ واسطه برای مساوی مطلق خاطر عاطر
وبرای مساوی مائل بعلو ضمیر منیر وبرای اندک عالی رای کرامت انتما وبرای بسیار عالی خدمت فیضدرجت
وبرای نهایت عالی جناب فیضمآب ضابطه پنجم درکتابت ذکر مکتوب الیه ومکتوب منه وغیر هما مع کتابت خط
وخبر مکتوب الیه اما کتابت ذکر مکتوب الیه در ضمن خط می آید بالفاظ آن لفظی از القابش نوشته می شود
پس اگر مساوی مطلق ست آن مهربان وآن کرم فرما وآن مشفق واگر مساوی
مائل بعلوست آن شفق وآن قدردان وآن فیضرسان واگر اندک عالیست آن قدردان
وآن فیضرسان وآن فیاض زمان واگر بسیار عالیست آن خداوند وآن خدایگان
وآن قبله واگر نهایت عالیست آن قبله وکعبه وآن پیر مرشد وآن جناب واگر
مساوی مائل بدنوست آن برادر وآن مهربان وآن عزیز از جان واگر اندک دانی ست
آن اعتضاد دوستان وآن گرامی قدر وآن عزیز دلی واگر بسیار دانی است آن شرافت پناه
وآن عزیز القدر وآن صداقت دستگاه واگر نهایت دانی نست آن معتمد الخدمت
وآن سعادت نشان وآن فدوی خاص نوشته میشود بجای شما وتو تنبیه در صورت تجاوز
مرتبه مکتوب الیه بطرف دنو لفظ ایشان از اکثر استعمال جائز ست بجای تو اما کتابت ذکر
مکتوب منه هرگاه ذکر مکتوب منه بیان خط می آید پس اگر مکتوب الیه مساوی مطلق

کتابت ذکر مکتوب الیه

هفت صفتیه بعضی ... الفاظ واسطه

... ذکر مکتوب منه

یا بطرف علو متجاوز ست یا لفظ این لفظی مناسب مرتبه خود نوشته می شود چنانچه بمقابله
مساوی مطلق اینجانب و این دوست و این دوستدار و بمقابله مساوی مائل بعلو این عاصی
و این مخلص و این خیرخواه و بمقابله اندک عالی این خادم و این اضعف و این نیازمند و بمقابله
بسیار عالی این هواخواه و این احقر و این بنده و بمقابله نهایت عالی این خاکسار و این
غلام و این فدوی نوشته می شود بجای من تنبیه اگر مرتبه مکتوب الیه بطرف دنو متجاوز ست
اینجانب نوشته میشود بجای ما اما کتابت غیرها چون ذکر غیرها در میان خطی آید کل
یا بعض القاب او نوشته نامش مینویسند و در صورت بودن متجاوز بعلو و یا مساوی مطلق
مقدمه القابش نیز مینویسند نامش را با لفظ صاحب موصوف میکنند و اگر ذکر او مکرر شود
مقدمه القابش را با لفظ صاحب بمفعول مستعار یا جمله مستعار بحسب مرتبه موصوف کرده مینویسند
اما مفعول مستعار جهت مساوی مطلق و متجاوز بدنو مسطور و جهت مساوی مائل بعلو
مرقوم و جهت اندک عالی مصدور و جهت بسیار عالی موصوف و جهت نهایت عالی ممدوح
اما جمله مستعار جهت مساوی مطلق و متجاوز بدنو موهی الیه و جهت مساوی مائل بعلو
مشار الیه و جهت اندک عالی مکرم الیه و جهت بسیار عالی معزی الیه و جهت نهایت عالی معظم الله
اما کتابت خط مکتوب الیه برای مساوی مطلق صحیفه شریفه و برای مساوی مائل بعلو رقیمه کریمه و برای
اندک عالی مفاوضه عالی و برای بسیار عالی نوازشنامه و برای نهایت عالی سرفرازنامه
اما کتابت خبر مکتوب الیه برای مساوی مطلق شریف و برای مساوی مائل بعلو سامی
و برای اندک عالی عالی و برای بسیار عالی مبارک و برای نهایت عالی والا ضابطه ششم
در استعاره بعض افعال به نسبت مکتوب الیه و مکتوب منه که میان خط آید اگر مرتبه
مکتوب الیه مساوی مطلق یا بطرف علو متجاوز ست در اکثر افعال مثل رسیدن

و فرستادن خط مکتوب الیه و مکتوب سنه و نوشتن و گفتن و آمدن او و خود رفتن او
استعاره نموده می شود بحسب مراتب اما رسیدن خط مکتوب الیه را برای مساوی مطلق وصول
فرحت نمودن و برای مساوی مائل بعلو وصول الطاف نمودن و برای اندک عالی عز ورود نمودن
و برای بسیار عالی شرف صدور نمودن و برای نهایت عالی نزول اجلال نمودن استعاره
میکنند اما رسیدن خط خود را بمقابله مساوی مطلق بمطالعه در آمدن و بمقابله مساوی
مائل بعلو بوصول مطالعه شدن و بمقابلهٔ اندک عالی بشرف مطالعه مشرف شدن و بمقابله
بسیار عالی بنظر فیض اثر گذشتن و بمقابلهٔ نهایت عالی بجناب فیضمآب مستفیض شدن استعاره
میکنند اما فرستادن خط مکتوب الیه برای مساوی مطلق لطف فرمودن و برای مساوی
مائل بعلو تلطف فرمودن و برای اندک عالی عنایت فرمودن و برای بسیار عالی مرحمت فرمودن
و برای نهایت عالی تفضل فرموده استعاره میکنند اما فرستادن خط خود را بمقابله مساوی
مطلق مرسل کردن و بمقابلهٔ مساوی بعلو ترسیل کردن و بمقابلهٔ اندک عالی ارسال کردن
و بمقابله بسیار عالی ارسال خدمت کردن و بمقابلهٔ نهایت عالی ارسال حضور کردن
استعاره میکنند اما نوشتن خط مکتوب الیه بمقابلهٔ مساوی مطلق نگارش نمودن
و برای مساوی مائل بعلو تسطیر نمودن و برای اندک عالی قلمی نمودن
و برای بسیار عالی ترقیم نمودن و برای نهایت عالی رقم نمودن استعاره
میکنند اما نوشتن خط خود را بمقابله مساوی مطلق نگاشتن و بمقابلهٔ مساوی مائل بعلو
نگارش کردن و بمقابلهٔ اندک عالی ملتمس کردن و بمقابله بسیار عالی معروض داشتن
و بمقابلهٔ نهایت عالی بعرض رسانیدن استعاره میکنند اما گفتن مکتوب الیه برای
مساوی مطلق فرمودن و برای مساوی مائل بعلو ایما نمودن و برای اندک عالی ایما

فرمودن و برای بسیار عالی اشاره نمودن و برای نهایت عالی ارشاد فرمودن استعاره
میکنند اما گفتن خود را بمقابلهٔ مساوی مطلق شرح کردن و بمقابلهٔ مساوی
مائل بعلو اظهار نمودن و بمقابلهٔ اندک عالی التماس نمودن و بمقابلهٔ بسیار عالی
گذارش نمودن و بمقابلهٔ نهایت عالی عرض کردن استعاره میکنند اما آمدن مکتوب الیه
برای مساوی مطلق تشریف آوری و برای مساوی مائل بعلو کرم کردن و برای اندک عالی
قدم رنجه کردن و برای بسیار عالی زینت افزا شدن و برای نهایت عالی رونق افزا شدن
استعاره میکنند اما آمدن خود را بمقابلهٔ مساوی مطلق حاضر شدن و بمقابلهٔ مساوی
مائل بعلو فائز شدن و بمقابلهٔ اندک عالی مستفید شدن و بمقابلهٔ بسیار عالی
شرف اندوز شدن و بمقابلهٔ نهایت عالی مستفیض شدن میکنند اما رفتن مکتوب الیه
برای مساوی مطلق تشریف بردن و برای مساوی بعلو تشریف فرما شدن
و برای اندک عالی نهضت فرما شدن و برای بسیار عالی زینت افزای آن طرف شدن
و برای نهایت عالی رونق افروز شدن ضابطهٔ هفتم در الفاظ متعلقهٔ لفافه و تنبیه
بر فوائد جدول وغیره اما الفاظ متعلقهٔ لفافه اگر مرتبهٔ مکتوب الیه مساوی مطلق یا
بطرف علو متجاوز است بر لفافه بعد نامش در صورت نمودن خطاب بهادر لفظ صاحب
و پیش بقرینهٔ القاب و پس ادعیه و پیش نام مکتوب منه در صورت نکردن مهر و پیش
تاریخ لفظی نوشته میشود بحسب مراتب اما الفاظ پیش بقرینهٔ القاب برای مساوی
مطلق بمطالعهٔ شریف و برای مساوی مائل بعلو بمطالعهٔ ساطعه و بمطالعهٔ گرامی و بمطالعهٔ سامی
و برای اندک عالی بمطالعهٔ عالی و لعز مطالعه و لتشرف مطالعه و برای بسیار عالی بنظر فیض اثر
و بخدمت فیضدرجت و بحضور فیض گنجور و برای نهایت عالی بجناب فیضمآب

اما الفاظ پس ادعیه برای مساوی مطلق برسد و در آید و برای مساوی مائل بعلو بمفتوح
باد و بموصول باد و فائز باد و برای اندک عالی مستفید و معزز باد و مشرف باد و برای
بسیار عالی بگذرد و بگذراند و برای نهایت عالی مستفیض باد اما الفاظ پیش نام خود
که کتابت از خود ست برای مساوی مطلق رقیمة الوداد و برای مساوی مائل بعلو
رقیمهٔ نیاز و برای اندک عالی عریضه و برای بسیار عالی عریضهٔ نیاز
و برای نهایت عالی عرضی ست اما الفاظ پیش تاریخ برای مساوی
مطلق مرقومه و برای مائل بعلو مسطوره و برای اندک عالی محرره
و برای بسیار عالی ملتمسه و برای نهایت عالی معروضه ست تنبیه
اشارهٔ مذکوره ضوابط سیان جدول نوشته میشود اگر به ترتیب خانه تحتانی بعد فوقانی
از ابتدای صفحهٔ اول تا انتهای صفحهٔ آخر خوانده شود پنج خط بمضمون واحد
بعبارت متغائره حاصل شود اینست خلاصهٔ مضامین خطوط از وقتیکه رفته اند یک
خط نرسید بایدکه خبر خود نوشته بفرستند پیش ازین خط بدست فرستاده ام
آنچه دروی نوشته ام و هرچه از ایشان گفته ام جواب آن بمعرفت ایشان بگویند
اگر به آمدن شما تعذر باشد من به سم زیاده خیریت است تنبیه اگر تطبیق اشاره
جدول بضوابط منظور باشد بطرف خانه های یمین و یسار بیوت خمسه دیده
مطابق نموده شود تنبیه جهت امتیاز تکلفات را از سرخی نگارش کرده تا اگر
موقوف کرده شود مطالب فوت نگردد و اطلاعی باشد که هر یک امر تکلف را
گنجایش ست اینقدر برای ابتدای مبتدیان بس داشته باشد تا اگر مستحضر
سازند قدرت برآوردن بست و هفت خط شود و مهارت ضروری حاصل گردد

بیان	مساوی مطلق	مساوی مایل بعلو	ادنی عالی	بسیار عالی	نهایت عالی	لفظ ابجد اول
سقوط اسم القاب	مشفقی صاحب	قاضی صاحب	اخوی صاحب	میر صاحب	میرزا صاحب	لفظ ابجد سوم
القاب	مشفق مهربان	مشفق مهربان قدردان	فیاض مهربان فیض گستر	قبله فیض رسان	قبله و کعبه دو جهان	لفظ ابجد سوم
ادعیه	سلمه الله تعالی	دام الطافه	دام اقباله	مد ظله	دام مجده	لفظ ابجد سوم
لفظ ابجد	بعد	بعد	بعد	بعد	بعد	لفظ ابجد چهارم
تسمیه مراسم تحیت	تحصیل مراسم اسلام	ابلاغ لوازم آداب	تبلیغ مراسم ادب نیاز و بندگی	تقدیم مراسم کورنش و تسلیمات	آداب و آداب فدویت و عبودیت	لفظ ابجد چهارم
بیان نسبت	شرح	و ابراز	و اظهار	و گزارش	و عرض	لفظ ابجد چهارم
اشتیاق و آرزوی دیدار	اشتیاق و آرزوی [illegible]	اشتیاق حصول دولت	آرزوی حصول [illegible]	آرزو و تمنای ادراک سعادت	آرزو و تمنای استسعاد قدم بوس	لفظ ابجد چهارم
صفت ملاقات	ملاقات بهجت آیات	مواصلت وافر المسرت	خدمت فیض درجت	ملازمت کیمیا خاصیت	قدمبوس والا	لفظ ابجد چهارم
صفت حصول جامعه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لفظ ابجد چهارم
واسطه تحصیل	خاطر عاطر باد	[illegible]	[illegible]	[illegible] فیض [illegible]	[illegible]	لفظ ابجد چهارم

بیان	مساوی مطلق	مساوی قابل تعظیم	اکبر عالی	بسیار عالی	نهایت عالی	[illegible]
ارقام مکتوب الیه	از وقتیکه از الطاف اشرف اعز ارزانی شده اند	از وقتیکه از الطاف اشرف افزا شده اند	از وقتیکه از الطاف منقبت افزا شده اند	از وقتیکه از الطاف ذات منزلت افزا شده اند	از وقتیکه از الطاف والا قدر افزا شده اند	سیم
کتابت مکتوب الیه کتابت خط	نمیقه مرغوبه یک قطعه صحیفه	رقیمه کریمه یک قطعه	مفاوضه عالیه یک قطعه	نوازش نامه یک قطعه	منشور نامه یک قطعه	پنجم
عز رسیدن خط مکتوب الیه	وصول مسرت اندوز نمود	وصول الطاف اندوز نمود	عز ورود اندوز نمود	شرف صدور اندوز نمود	شرف نزول اجلال اندوز نمود	ششم
کیفیت مکتوب الیه	امیدکه بخیر و خوبی ایشان	امیدکه بخیر و خوبی عالی	امیدکه بخیر و خوبی سامی	امیدکه بخیر و خوبی مبارک	امیدکه بخیر و خوبی والا	پنجم
نوشتن مکتوب الیه	نگارش نموده	تسطیر نموده	قلمی نموده	ترقیم نموده	ارقام نموده	ششم
فرستادن مکتوب الیه	ارسال فرمایند	ملاطفت فرمایند	عنایت فرمایند	مرحمت فرمایند	تفضل فرمایند	ششم
کتابت مکتوب بمکتوب	قبل ازین بوساطت	قبل ازین بوسیله نیاز	قبل ازین عریضه	قبل ازین عریضه نیاز	قبل ازین عرضی	نهم
کتابت مکتوب بمکتوب	مصحوب [illegible]	مصحوب [illegible]	مصحوب [illegible]	مصحوب [illegible]	مصحوب [illegible]	پنجم
فرستادن مکتوب بمکتوب	مرسل کرده شده	ترسیل کرده شده	ارسال کرده شده	ارسال خدمت کرده شده	ارسال حضور کرده شده	ششم
رسیدن مکتوب بمکتوب	در آمده باشد مطالعه شریف	مطالعه گرامی رسیده باشد	مطالعه شریف رسیده باشد	بنظر فیض اثر گذشته باشد	بنظر فیض اثر گذشته باشد	ششم

بیان	مساوی مطلق	مساوی مایل بعلو	اندک عالی	بسیار عالی	نهایت عالی	بضابطه
نوشتن مکتوب منه	هرچه در روی نگاشته ام	هرچه در روی نگارش کرده ام	هرچه در روی التمس کرده ام	هرچه در روی معروض نموده ام	هرچه در روی معروض رسانده ام	ششم
کتابت ذکر مفعول فعل مستعار	وانچه مع بهائی صاحب مسطور	وانچه مع چچا صاحب مرقوم	وانچه مع چچا صاحب معدود	وانچه معه چچا صاحب موصوف	وانچه مع عمو صاحب معظم الیه	پنجم
گفتن مکتوب منه	شرح کرده ام	اظهار کرده ام	التماس کرده ام	گذارش کرده ام	عرض کرده ام	ششم
شمار و ذکر فعل کلام مستعار	جواب آن معرفت بهائی صاحب موصی الیه	جواب آن معرفت چچا صاحب مشار الیه	جواب آن معرفت چچا صاحب مکرم الیه	جواب آن معرفت چچا صاحب معزی الیه	جواب آن معرفت عمو صاحب معظم الیه	پنجم
گفتن مکتوب الیه	بفرمایند	ایما نمایند	ایما فرمایند	ارشاد نمایند	ارشاد فرمایند	ششم
آمدن مکتوب الیه	اگر بتشریف آوردن	اگر بکرم کردن	اگر بقدم رنجه کردن	اگر بنهضت اشرف شدن	اگر برونق افزا شدن	ششم
کتابت ذکر مکتوب الیه	آن مشفق تعذر باشد	آن قدردان تعذر باشد	آن فیض رسان تعذر باشد	آن قبله تعذر باشد	آن قبله و کعبه تعذر باشد	پنجم
کتابت ذکر مکتوب منه	این دوستدار	این عاصی	این اضعف	این احقر	این خاکسار	پنجم
آمدن مکتوب منه	حاضر شود	قاصر شود	مستفید شود	خدمت اندوز شود	مستفیض شود	ششم
خاتمه	زیاده چه برطرازد	زیاده چه مستصدع شود	زیاده ایام بکام باد	زیاده آفتاب دولت تابان باد	زیاده سایه ہمایه پایه برفرق فدویان مدام مستدام باد	سوم

بیان	الفاظ پیش مقدمہ القاب	مقدمہ القاب	القاب	نام مکتوب الیہ	ادعیہ	الفاظ پس ادعیہ	کتابت خط مکتوب منہ	نام مکتوب منہ	پیش تاریخ	تاریخ
مساوی مطلق	بمطالعہ شریف	مشفقی	صاحب مشفق مہربان	سید ریاست علی صاحب	سلمہ اللہ تعالیٰ	درآید	رقیمۃ الوداد	سید الطاف علی	مرقومہ	غرہ محرم الحرام
مساوی مائل بعلو	بمطالعہ گرامی	قاضی	صاحب مشفق مہربان قدردان	سید اسد علی صاحب	دام الطافہ	موصول باد	رقیمہ نیاز	سید علی نقی خان	محررہ	دوم رجب المرجب
اندک عالی	بشرف مطالعہ	اسخ	صاحب فیض بخش فیاض زمان	سید فضل اللہ صاحب	دام اقبالہ	مشرف باد	عریضہ	سید علی تقی خان	مسطورہ	سوم شعبان
بسیار عالی	بنظر فیض اثر	میر	صاحب قبلہ فیض رسان	سید بشارت علی صاحب	مدظلہ	بگذرد	عریضہ نیاز	سید امام علی	ملتمسہ	چہارم رمضان
نہایت عالی	بجناب فیضمآب	میرزا	صاحب قبلہ و کعبہ دو جہان	میرزا حشمت علی صاحب	دام مجدہ	مستفیض باد	عرضی	سید مرشد علی خان	معروضہ	پنجم شوال المکرم
بضابطہ	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم	ہفتم

ونیز الحاق بعضی از مصطلحات منشیانرا که در وقت کتابت هر چیز را بدان نگارند بنسبت بلفظ نفر آدم بلفظ راس اسپ واستر یعنی خچر گاؤ و میش و نیل گاؤ و خر و گورخر و دنبه و بز و گوسفند و آهو بلفظ مهار شتر بلفظ دست شاهین و جانوران شکاری و سپر و خلعت بلفظ قلاوه شیر و پلنگ و خرگوش و سیاه گوش و میمون بلفظ منزل خیمه و قنات و جهاز و کشتی و دارابه و حویلی و خانه و پلنگ و چوکی و هودج و عماری و زین و پالکی و چهکڑا بلفظ قطعه الماس و لعل و زمرد و یاقوت و نیلم و پکهراج و فیروزه و خط و زراعت و باغ و تالاب بلفظ وجه و سلک مالا و غیره زیور که در گردن باشد بلفظ طاقه زربفت و پیلام و مخمل و مشجر و بانات و طاش و صوف و مروجه یعنی چور بلفظ قبضه شمشیر و خنجر و برچهی و کمان و چهرا و گرز و کارد و گپتی و کٹار و غیره بلفظ ضرب توپ و شترنال و بندوق و قرابین و تپنچه و شلق یعنی دستی بلفظ ساز رباب و چنگ و مردنگ و دف و ڈهولک بلفظ دسته تیر و کاغذ بلفظ جفت موزه و پاپوش و نعلین چوبین و بازوبند و کنگن و پهونچی و پازیب و غیره بلفظ جلد دفتر و چرم بو بیدار و غیره و کتاب بلفظ درعه دارائی و چوتی و قصب و پارچه ابریشمی واز و صلچه هر که باقی باشد آنرا درعه گویند بلفظ عدد اشرفی و روپیه و آلات چینی و مسی و برنجی و ظروف و آلات بلفظ وزن غله و نمک و شیر و روغن و عرقیات و صندل و اگر و دندان فیل و ابریشم بلفظ فرد قالین و سوزنی و شطرنجی و جاجم و ورق کاغذ بلفظ طبق زمین و آسمان بلفظ توله تولچه هم گویند طلا و نقره و مشک و غیره و بنفشه و عطر و کافور و قیتون و کلابتون و ابریشم بلفظ دانه مروارید و مرجان بلفظ ثوب هر چه آستین دار باشد از جامه و رومال

تمت

بآبیاری حدیقه آرای کن فکان نونهال ریاض ضوابط انشا رسالهٔ هفت ضابطه در گلشن زار مطبع منشی نولکشور ماه جنوری ۱۸۸۴ء موافق شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هجری بسرسبزی و نضارت طبع رنگی تازه گرفت

بعون صانع کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان تعالیٰ شانہ

چار موجۂ دریای لغات اردو - فارسی - عربی - انگریزی جو سیاحان نوآموز کو معین ہو از حصر سے

اربع عناصر

از طبع مواج مولوی محمد ناصر علی صاحب غیاث پوری ثم الآروی عم فیضہ بتصحیح علمای مطبع

مطبع نامی منشی نولکشور میں لکھنؤ باب طبع جوش زن ہوا

اطلاع۔ اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیئے موجود ہی کلان فہرست کتب ہر شائق کو مطبع سے مل سکتی ہی جسکے ملاحظہ سے مفصل حالات کتب کے معلوم ہوسکتے ہین قیمت بھی بہت ارزان۔ اس کتاب کے سادہ صفحات مین کتب لغات و اصطلاحات درج کیجاتی ہین تاکہ شائقین کو آگاہی حاصل ہو کہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی کتب کا ذخیرہ کافی مطبع مین بافضال الٰہی فروخت کے لیئے موجود ہی۔

نام کتاب	قیمت
کتب لغات عربی	
اساس البلاغۃ۔ منقول از مطبوعۂ مصر	سے،
ایضاً۔ کاغذ گلابی۔	عہ ۸ر
مجمع البحار۔ مصنفہ محمد طاہر فتنی لغات احادیث دو جلدین	ہر سے،
منتہی الارب۔ معنی الفاظ عربی بزبان فارسی دو جلدین۔	عـه
قاموس۔ از محدث فیروز آبادی دو جلد	سے،
ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	صہ،
ایضاً۔ متوسط قلم۔	للعہ ۱۲ آر
صراح مع فرہنگ قراح یعنی لغات عربی فارسی آمیز عربی مین۔	عہ ۸ آر
ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	عـار
لغات عامہ غیر مختص بعربی بزبان فارسی	
مصطلحات الشعراء المحشی۔ خلاصہ بہار عجم۔	عـار
فرہنگ آنند راج۔ تین جلدین جامع	

نام کتاب	قیمت
لغات و اصطلاحات عربی و فارسی بعبارت فارسی۔	للعہ [illegible]
ایضاً۔ کاغذ قسم دوم۔	سے
کشف اللغات۔ از فاضل عبد الرحیم دو جلدین۔	عـار ب
غیاث اللغات۔ مع چراغ ہدایت و نقشہ کرہ زمین۔	عہ ۸ر ب [illegible]
ایضاً۔ بغیر چراغ ہدایت	عہ ۸ر ب [illegible]
برہان قاطع۔ مع تکملہ واضح قلم۔	سے، ب
بہار عجم۔ از ٹیک چند بہار مشہور مصطلحات فارسی مین مع اشعار نظائر اساتذۂ اہل زبان۔	ہعہ ۸ر ب
مؤید الفضلا۔ عربی و فارسی و ترکی لغات کا مجموعہ مستند دو جلد۔	عہ ۱۲ آر
لغات المبتدی۔ رائج کتب درسیہ مین بکار آمد۔	صہ،

بعون صانع کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان تعالی شانہ

چار موجۂ دریای لغات اردو - فارسی - عربی - انگریزی جو سباحان نوآموز کو معین ہو از نام مسمی

اربع عناصر

از طبع مواج مولوی محمد ناصر علی صاحب غیاث پوری ثم الآروی عم فیضہ بتصحیح علمای مطبع

مطبع نامی منشی نولکشور میں لکھنؤ بآب طبع جوشش زن ہوا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بایّ لسان نحمدک یامن علم القرآن بلسان عربی مبین خلق الانسان من طین وانطق السنتھم بلغات مختلفة تبارک اللہ احسن الخالقین وبای لغات نصلی ونسلم علیک وعلیٰ آلک واصحابک یامن کلّت عن نعتک السنة الانبیآء والمرسلین وصمّت فیک اسمع الملائکة المقربین

آما بعد الکن زبان منغمس تجار عصیان العبد الحقیر محمد ناصر علی الفقیر بن غریق بحر رحمت ایزدی شیخ حیدر علی غیاثپوری ثم الآردی اذاقہ اللہ کوس العرفان واسکنھا بحبوحة الجنان کہتا ہے کہ ایک دن لخت جگر صغیرسن عزیز از جان محمد حبیب الرحمن علمہ البیان نے کہا کہ باباجان میری ایک التجا سن لیجیے میرے پڑھنے کے لیے ایسی کتاب مختصر تصنیف کر دیجیے جس سے اشیاے ضروریۂ کثیر الاستعمال متداولہ بین الناس کے لغات اربعہ مروجہ ملک ہندوستان یعنی اُردو و فارسی۔ عربی انگریزی سے ہر مبتدی بمحنتِ قلیل و اسہل سبیل واقف ہو جاوے بیچارے طلبۂ کم استعداد کو حاجت تلاش کتب مطولات کی نہ آوے لڑکے فارسی عربی خوان اس عزیز مصر خوبی کو چاہ کر لیوین اُردو و انگریزی دان اسکو لون مین وامداہ کر لیوین بول چال چارون زبان مروّج ملک ہندوستان کے لڑکون پر آسان ہو جاوے طفل صغیر سن بمحنت یسیر چند دن کے اہل زبان ہو جاوے چند بار ٹالا مگر مانا نہین عدیم الفرصتی کا حال جانا نہین آخر مجبور ہو کر ایک مختصر سا رسالہ تحریر کیا اور جو چیز لکھی اُسکے اقسام اور متعلقات کو ایک ہی جگہ تسطیر کیا جو لڑکے اسکو جی لگا کر بتامہا پڑھ جاوینگے بہت جلد بڑون سے بڑھ جاوینگے تحریر اور تقریر اُنکی چست ہو جائیگی بول چال چارون زبان مین درست ہو جائیگی اُمید ہے کہ جو احباب اسکی سیر کرین بحق عاصی دعاے خیر کرین واللہ ولی التوفیق وبیدہ ازمة التحقیق فقط

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
(۱) اعضاے حیوانات			
بال	موی	شَعر	Hair
زلف	زلف	صُدغ	Lock
چُٹی زنان	جعد	قنزع	Cue
ماتھے کے بال	موے جبین	ناصِیہ	Forelock
سر	سر	راس و ہامّہ	Head
گودا	مغز	لب و مُخّ	Kernel
ماتھا	پیشانی و جماجم	جبہۃ لطات	Forehead
کنپٹی	بناگوش	صُدغ	Temple
کان کا سوراخ	سوراخ گوش	صِماخ	The passage in the ear
مُنھ	روے	وُجہ	Face
آنکھ	چشم و دیدہ	عین و طرف و ناظرہ	Eye
پلک	مژہ و مژگان	ھُدابہ	Eyelids
برونی	رستنگاہ مژہ	شفر و اشکف	An eye lash
مکھڑا	روے	مُحیّا	Face
پھنگی ناک	نوک بینی	ارنبہ و نخرہ	End of the nose
سونڈ		خُرطوم	Proboscis
بانسا	نے بینی و دیوارک بینی	قصبۃ الانف و عرنین	The bridge of the nose
ہونٹھ	لب	شفت	Lip
تھوتھنی	پوز	خطم	The mouth of a horse or camel
گھونگھر والے بال	مرغول	جعد	Ringlet
لٹ	شاخ گیسو		Tangled hair
چوٹی مرغان	پوب	اکلیل و تاج	The comb or crest of a cock
کیس	تاج خروس	عرف و زین	The hair of the head
کھوپڑی	کاسہ سر	جمجمہ و قحف	Skull
تالو	تشنگ و جاندانہ	رماعہ و یافوخ	Palate
بھون	ابرو	حاجب	Eyebrow
کان	گوش	اذن	Ear
لو	نرمہ گوش	شحمہ	The tips of the ear
چہرہ	چہرہ	سحنہ	Face
گال	رخسارہ و دیم	خد	Cheek
پتلی	مردمک و انگورک	انسان العین	Pupil
پپوٹا	پلک و بام چشم	جفن	Eyelid
کویا	گوشہ چشم و کنج و بیغولہ	ماق و موق	Corner of the eye
ناک	بینی	انف	Nose

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Bridge of the nose	وترالانف	دیوارک بینی	بلاق
Nostrils	خیشوم و منخرہ	سوراخ بینی	نتھنا
Moustaches	شارب	بروت	مونچھ
Mouth	فوہ و فوہة	دہان و دہن	منھ
Jaw	ضمغان	کنج دہن	گلپھڑا
Bill	منقار و منسر	نول و کلپ	چونچ
Tooth-gum	لثہ	بن دندان و جاے دندان	مسوڑھا
Jaw	لحی و ذقن	چانہ	جبڑا
The lower jaw	فک اسفل	چانہ زیر	جبڑا نیچے کا
Palate	حنک	کام	تالو
Throat	حلقوم و منخرہ	گلو	گلا
Wind-pipe	قصب	نامے گلو	نرخرہ
Throat	حنجرہ	نامے گلو	نرٹی
Ear-cropt	غنفقہ	ریش بچہ و ریشنچہ	بچی
Dimple	نقانة	چاہ زنخ	ٹھڈی کا گڑھا
Neck	عنق	گردن	گردن
The great vein in arm	وداج	شہرگ	شہرگ
Shoulder	عاتق	دوش و سفت	کاندھا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Back	ظہر	پشت	پیٹھ
Back-bone	صلب	پشت مارہ و مہرہ پشت	ریڑھ
Loin	قطن	کمر	کمر
The hip	حقوہ	جای بستن شلوار	کولا
Rip	ضلع	وند	پسلی
Lap	حضن	کنار و آغوش	گود
Wings	جناح	بال	بازوی مرغان
Wrist	ساعد و زند	بند دست	پہنچا
Tooth	ضرس و ثغر و سن	دندان	دانت
Tooth that children have in their infancy	راضعہ		دودھ کے دانت
	فک اعلی	چانہ بالا	جبڑا اوپر کا
The upper jaw	لسان	زبان	جیبھ و زبان
Tongue	لہات	ملازہ و کیج و کتزہ	کوا
" Throat	قووعہ		کنٹھ
Wind-pipe	مری و بلعوم	مجرای طعام	نرخرا
Beard	لحیہ	ریش	ڈاڑھی
Chin	ذقن	زنخ و زنخدان	ٹھوڑی
Dewlap	غبغب	غبغب	بغبغا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Collar-bone	تَرقُوَہ	آخرہ	ہنس وہنسلی
The vertebra of the neck	فقرہ وفَقَارہ	مہرۂ گردن	منکا
Shoulder	کَتِف	شانہ	مونڈھا
Tide	جَنب	پہلو	کروٹ وپہلو
Bead	نقرہ وخرزہ	دانۂ مہرۂ پشت	گریا
Abdomen	کَشح	تہیگاہ	کوکھ
Armpit	اِبط	بغل وبن بازو	بغل
Hand	یَد وذِرَاع	دست داش	ہاتھ
Arm	عَضُد	بازو	بازو
Elbow	مِرفَق	آرنج	کہنی
Wrist	رُسغ	بند دست	گٹا
Palm	کف وراحہ	کف دست وپہنک	ہتھیلی
The little finger	خِنصَر	کالج ونرماک	چھنگلیا
Middle finger	وسطیٰ	انگشت میانہ	بیچ کی انگلی
Thumb	اِبہام	نرانگشت	انگوٹھا
The interval between the finger or toe	توت وشترہ	کشادگی	اٹی وگھائی
Nail	ظُفُر	ناخن	ناخن

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Breast	صدر	سینہ	چھاتی
Breast	ثدی	پستان وچچو	چوچی
Udder	ضَرع	پستان چارپایہ	تھن
Belly	بَطن	شکم	پیٹ
Entrail	مِعَا	رودہ	آنت
Spleen or milt	طِحَال	سپرز	تلی
Heart	کَبِد	جگر وپوت	کلیجہ
Lungs	رِیَہ	شش	پھیپھڑا
Kidneys	کُلیَہ	گردہ	گردہ
Navel	سُرّہ موضع ناف	ناف	تونڈی
Womb	رحم	زہدان	دھرن
The hair of the private parts	عانہ وشِعرہ	موی زہار ودم	موی زیر ناف
Glands Penis	ثیبنہ وحَشفَہ	سرذکر	سپارہ
Privities	عَورَت	شرمگاہ	ستر
Penis Pueribs	زُبُّ الصَّبِی	نرہ کودک	ٹھنّو
Finger	اِصبَع	انگشت	انگلی
Ring-finger	بِنصَر	انگشت دوم	
Fore-finger	دعّاء مسبحی وسبابہ	انگشت شہادت	کلمے کی انگلی

اردو	فارسی	عربی	فارسی
پوٹر	سرانگشت	بنان	,,
جوڑ	بند اعضا	وصل و مفصل	Joint
پنجا	پنجہ و چنگل و چنگال	برثن و مخلب	Clawpan
کوڑی	استخوان سینہ	قص	,,
بھٹنی	سر پستان	حلمہ	Feut nipple
تھن	جاے شیر	عزین و عوینع	Udder
بٹ / شکن فربہی شکم	نورد شکم	عکنہ	Wrinkleon
اوجھ	شکنبہ	کرش	The belly
پت	تلخہ	صفراء و مرہ	Bile
کلیجی	جگر بند	سواد البطن	Vital
دل دمن	دل و من	قلب فواد جنان	Heart
نال	ناف	سرہ	Navel
پیڑو	زہار	رکب	Pube
پھکنا	کمیزدان / زنگ و چیر و چک	مثانہ	Bladder
		ذکر او قضیب	,,
نازا / ذکر و الو	نائزہ	احلیل	Penis
بھوسی	پوست تیرہ کوان	نخن	Urethra
کھلڑی	پوست سرنرہ	قلفہ	Prepuce foreskin
بیضہ	خایہ	خصیہ	Testicle
چکنی	دنبہ	الیہ	Breech
جاے براز	کون و ہرہ	دبر و است	Anus
ڈھڈی	دمغزہ	عصعص	,,
جانگ	ران	فخذ	Thigh

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
چپنی	آئینہ زانو / کاسہ زانو	داغصہ	Kneepan
ٹخنا	شتالنگ	کعب	Ankle
کونچ	بالای پاشنہ	عرقوب	,,
پانوں ٹانگ	پاسے	رجل و قائمہ	Leg
کھر	سم شکافتہ	ظلف	Hoof
چمڑا	چرم	جلد	Leather skin
گوشت	گوشت	لحم	Meat
ٹکڑا	پارہ گوشت	قطعہ	,,
حرام مغز	حرام مغز	نخاع	Spinal Marrow
پٹھا	پے	عصب	Muvelo
جھلی	پوست اندرون شکم	غشا	Fat
چربی	پیہ و چربیدا	شحم	Grease
			,,
مسا	آژخ	ثولول	Bones
ہڈی	استخوان	عظام	Breath
سانس و دا	دم	نفس	Vulva
جاے بول زنان	کس	فرج و قبل	Breech
چوتڑ	سرین	عجز	
			Tail
دم و پونچھ	دم و ذنب	ذنب	Buhogrom
چڈھا	پیغولہ ران	رفغ و مغبن	Knee
گھٹنا	زانو	رکبہ	The leg
پھلی و پنڈلی	کلک پا	ساق	The calf of the leg

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ایڑی	پشت و پاشنه	کَعب	Heel
تلوا	کف پا	اَخمَص	Sole
سُم	سُم و سب	فرسن	Hoof
لات	لگد و لت	رکله	Kick
مٹی دلوتھڑا وٹکرا	پاره گوشت	مُضغه و قطعه	A large lump of flesh

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
نس	رگ	عرق	Vein
تانت	رووده	وتر	Catgut
چستہ	غیروالن		Mole
تل	خال	خال و شامه	Mole
		جثه و بثای	
گٹری	کرکر و گرہن	غضروف و عرق	”
جان	جان	روح و نفس و جو	Life

(۲) آنچه از اعضای حیوانات بر آید از قسم فضلات

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
میل	چرک و ریم	درن و دیرن	Dirt filth rust
پیپ	ریم و زرداب	قیح و مِدّه	Pushmatter
آنسو	اشک و سرشک	دمع	Tear
کان کا میل	چرک گوش	تف	Dirt or feuror of ear
بلغم	بلغم	بَلغم	Phlegm
موت	شاشه و کمیز	بول	Urine
گوه	گه و براز	غائط	Filth
لید	سرگین	رَوث	Dung of horses
مینگنی	پشک	بعره و دبله	Dung of goat

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پسینا	خوی	عَرَق	Sweat
لہو	خون	دم	Blood
کیچڑ	خم و ازخ	عمص و رمص	Mud
رینٹ	خلم	مُخاط	Snot Snival
تھوک	خیو و آب دہن و تف	ریق و بزاق	Spittle
دھات	آب پشت	منی	Sperm
گوبر	سرگین گاو	خثی	Fresh cowdung
بیٹ	پنجال	ذرق	Dung of bird
پاد	گوز و تیز	ضواط و دروم	Fart

(۳) اسمای اہل قرابت

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کنبہ	خویشاوند	قبیله و عشیره	Family
ناتا	خویشی	قرابت	brotherhood alliance

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
دادیہال	خویشی پدری		Grand-father's house

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سوتیلی ماں	مادر رندر	زَوجۃُ الاَب	Step-mother
سوتیلا باپ	پدر رندر	زَوجُ الاُم	Step-father
پردادا	فرجد	جدُّ الاَب	Paternal great-grand-father
پردادی	جدہ پدر	جدۃُ الاَب	Great-grand-mother by the father's side
چچی	بخوابۂ عمو	زَوجۃُ العَم	Aunt
پھوپھی	خواہر پدر	عَمّہ	Paternal aunt
	یکتا پسر	وَحّاد	Single child
لےپالک	پسر خوانده	مُتَبَنّیٰ	Adopted child
ناتے دار	خویشاوند	اقرُباء و اولوا الارحام	Relative themselves
آپس	باہم خویشاوندی	قرابۃ وفیما بین الاحباب	Mean one another
ماں	مادر و مام	وَالِدَہ و اُم	Mother
باپ	پدر و باب	اَب و وَالِد	Father
دادا	نیا و پدر پدر	جَدّ	Grand-father
دادی	مادر پدر	جَدّہ	Paternal grand-mother
چچا	عمو و افدر	عَم	Uncle,
پھوپھا	شوہر خواہر پدر	زوج العمہ	father's sister's husband
بیٹا	فرزند و پسر و پور و دود و نقد	ابن و خلف و عاقبہ ولد و سلالۃ	Son

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سوتیلا بیٹا	پسندر	رَبِیب	Step-son
بیٹی	دختر و دخت	بنت و ابنہ و سلیلہ	Daughter
پوتا	نوازاده و نبیره	ابن الابن و نافلہ و سبط	Grand-son
پوتی	نوادہ و دختر پسر	حافد و بنت الابن	Grand-daughter
بھائی	برادر و برادر زاد	اخ	Brother
سوتیلا بھائی	برادر رندر	اخیافی	Step-brother
بھابھی و بھاوج	زن برادر و ینگہ	زوجۃ الاخ و کنہ	Brother's wife
دودھ کی بہن	خواہر رضاعی		Foster-sister
بھتیجا	برادر زاده	ابن الاخ	Nephew, brother's son
بھانجا	خواہر زاده	ابن الاخت	Nephew, sister's son
نانہال	خویشی مادری	حوبہ	Maternal grand-father's home
پرنانا	فرجد	اَب جدّ الاُم	Great-grand-father
ماموں	برادر مادر و خالو و کالو	خال	Uncle, mother's brother
خالہ	خالہ	خالہ	Mother's sister
نتنی و نواسی		حافده	Daughter's daughter
سمدھیانہ	خُسرانگی	مُصاہرت	The family of a child's father-in-law
ساس	خوشدامن	حماة و ختنہ	Mother-in-law

اسماء اہل قرابت

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
داماد	شوہر دختر	صہر و ختن	Son-in-law
بہو	سنہ و سنہار	کنّة	Daughter-in-law, son's-wife
سالی	خارنہ	ختنة	Sister-in-law's sister
ساڑھو	ہمزلف، ہمداماد، ہمداماں	ظام و خاب	Wife's sister's husband
جورو	زن، انبہر، ہمخوابہ	زوج، زوجة، صاحبة	Wife
دیور	برادر خورد شوہر	حمو	Husband's younger brother
پروتا و پرپوتا	نُوند	ابن الابن	Great-grand-son
پروتی و پرپوتی		بنت ابن الابن	Great-grand daughter
سگا بھائی	برادر عینی	شقیق	Own brother
سوتیلا بھائی	برادر اندر	علاتی	Step-brother's
بہن	خواہر، ہمشیر، اج	اخت، رضیع	Sister
بہنوئی	یزنہ	صہر، ختن	Sister's husband
بھتیجی		بنت الاخ	
بھانجی	دختر خواہر	بنت الاخت	Niece, sister's daughter
نانا	پدر مادر، نیا	جد، فاسد	Paternal grand-father
نانی	مادر مادر	جدة فاسدة	Grand-mother
ممانی	زن خالو	زوجة الخال	Maternal uncle's wife
ناتی، نواسہ	نبیرہ، نواسہ	سبط، حافد	Daughter's son

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
سسرال	خسر خانہ	بیت الاصہار	Father-in-law's house or family
سمدھی	ہمسلک		Child's father-in-law
سسر	خسر	صہر	Father-in-law
خانہ داماد	خانہ داماد	ختن	"
سالا، سرہج	برادر زن، زن برادر زن	زوجة الختن	Brother-in-law's wife's brother
خاوند	شوہر، شوی	زوج، بعل	Husband
سوت	انباغ و وسنی	ضرة و علة	Co-wife
نند	نناخواہر شوہر	اخت الزوج	Husband's sister
نندوئی	شوہر ننا	زوج اخت الزوج	Husband's sister's husband
مرد	مرد	رجل، مرء	Man
دائی جنائی	ماچہ و پاراج	قابلة	Mid-wife
لونڈی	کنیز و داہ	امة	Maid-servant
دوا	ودک	حاضنة	Nurse
لونڈا	نوچہ	امرد	Lad, brat
ہیجڑا	اختہ	محبوب، خصی	Eunuch, miscellaneous
مردانی	مردانہ	ذکر و مذکر	Masculine Manly
لڑکی	دخت	صبیة و طفلة	Girl
کل کا لڑکا	زادۂ دیروز	ابن الامس	Son of yesterday

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
جڑواں	جنابہ	توامان	Twin
جوبن	آغاز جوانی	عنفوان	Prime
جوانی	جوانی و برنائی	شباب و فتاء	Youth
جوان عورت	زن جوان و برنا	شابہ و فتاۃ	Young woman
بوڑھا	پیر و زال	شیخ و کہل	Old
ادھیڑ	میانہ سال	عوان	Middle aged
ہم سن	ہم سن	سنینہ	Of equal age
یتیم	پدر و مادر مردہ	یتیم الطرفین	Orphan
کنواری	بالست و دوشیزہ	بکر و عذرا	Virgin maid
رانڈ	بیوہ و کالمہ	ایم و فاقد	Widow
دولھا	نوداماد	عروس	Bride-groom
عورت	زن	امرأۃ نساء	Woman
دودھ پلائی دائی	دائی و دایہ و شیردہ	ظئر و مرضعہ	Wet-nurse
ماما	پرستار	خادمہ	Maid-servant
غلام	غلام و بندہ	عبد	Page
زچا	زچہ و زاج	نفساء	A lying-in woman
لونڈی بچہ	پرستار زادہ	ذو مکہ	Slave girl's child
[illegible]	زنانہ	مخنث	Eunuch

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
لڑکا	کودک و بچہ	صبی و طفل	Boy
لڑکپن	کودکی	صبی و طفولیت	Boyhood
شیرخوارا	شیرخوارہ	رضیع	Infant
لڑکوری	بچہ دار	مطفلہ و مصبیہ	"
جوبن کا ماتا	مست جوانی	سکر الشباب	"
جوان مرد	جوان و برنا	شاب و فتی	Young man
نوجوان	نوجوان	حزاہق	Youth, in the prime of life
بڑھیا	پیرزن و زال	عجوز	An old woman
ہمجولی	ہمزولی	ترب و سنیہ	Co-eval
یتیم و لاوارث	پدر مردہ	یتیم	Orphan
کنوارہ		بکر	Bachelor
سہاگن	شوہر دار	محصنہ	Married woman or whose husband is alive
رنڈوا	مرد بے زن	عزب و ایم	Widower
دلھن	بانو و بہو	عروس و ہدی	Bride
شاہ بالا	ہمدوش		"
شہبالا	شہبالا		

(۴) حیوانات بے پر کہ بہ مذہب حنفی حلال اند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
جانور	جانور	حَیَوان	Animal
بوتہ	بوتہ شتر بچہ	فصیل	,,
سانڈنی	شتر تیز رو	جَمّازَہ	Female camel, dromedary
بدھیا	خایہ کشیدہ	خِصّی	Gelding
بکری پہاڑی	بز کوہی	وِعل	A hill goat
حلوان	بزغالہ و میش بچہ	حلام و حلان	Lamb, kid
بھیڑا و مینڈھا	میش نر	کبش و ضأن	Ram
بھینس	مادہ گاومیش	جاموشہ	Buffalo
کرٹا	بچہ گاومیش	ولد الجاموش	,,
کھرہی	خرگوش مادہ	عِکرشہ	Female hare
بیل	نرگاو	ثور و بقر	Ox
گاے	مادہ گاو	بقر	Cow
سراگاے	گاو زمین	۰	,,
گورخر	گورخر	حمار وحش	A wild ass
باچھی و بچھیا	بچہ مادہ گاو	عِجلہ	A female calf
مچھلی	ماہی	سمک و نون و حوت	Fish
جھینگا مچھلی مختلف فیہ	ماہی میگ	روبیان	Antelope

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہرن	آہو	ظبی	Deer
ہرنی	آہو مادہ	ظبیہ	Doe, hind
اونٹ	شتر	بعیر و جمل و ابل	Camel
اونٹنی	مادہ شتر	ناقہ	Female camel
بکرا	بز نر	تیس	He-goat
بکری	بز مادہ و گوسفند	ماعزہ	She-goat
بکری کا بچہ	بچہ گوسفند	جفر و عناق	Kid
بھیڑ	مادہ میش	نعجہ	Sheep
بارہ سنگا	گوزن و نخچیر	وعل و ایل	Stag
بھینسا	گاومیش نر	جاموش	Male buffalo
خرگوش و کھرہا	خرگوش	خز و ارنب	Hare, rabbit
دنبا	دنبہ	کبش	A species of sheep with flat tail
باچھا و بچھڑا	گوسالہ	عجل و فرقد	Calf
و تلور سراگاے	گاو جوان نگاو کوہی و غرما	جؤذر و ثنیہ بقر جبلی	Bullock, steer
گینڈا مختلف فیہ	کرگدن	مرمیس	Rhinoceros
نیل گاے	نیلہ گاو	بقر دشتی و بقر وحشی	A white-footed antelope
بام مچھلی	مار ماہی	جریث و جری	Awlet

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہرنوٹا	آہو برہ	غزال	Gazelle
ہرن کا چھوٹا بھاگلو	بچہ آہو	خشف	Fawn

(۵) بیان حیوانات پرندہ کہ بمذہب حنفی حلال اند

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ابابیل	پرستوک و فرستوک	خطاف و قوّاس	Swallow
اُلو	.	بوم	Owl
بطخ	بط آبی	بَطّہ و اوزّہ	Duck
بلبل	ہزار داستان و زندباف	عندلیب و کعیب و نجمیں	Nightingale
پنڈبی و غوطہ خور	غوطہ خور و ماہی خوار	غطّاس	Water fowl the coot
	تدرو	تدرُج	,,
ٹڈی	ملخ	جراد	Locust
چڑیا	گنجشک و چکوک	عصفور	Sparrow
چکوی	سرخاب	نحامہ	Ruddy goose
چنڈول و چکاوک	چکاوک گنجشک	قُبَّرہ	,,
طوطی	توتی توتی	.	A parrot
کوا	زاغ کشت	غُراب الزرع	A paragon
کبوتر	کبوتر و کفتر و سبار	حمام و یمام	Pigeon
کبوتر پاموز	کبوتر پرپا	حمام مسرولہ	,,
	جو بینہ	کروان	,,
کمینا	کمینو	کری	,,

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
لال	سرخ	اَحمَر	The name of a male bird
لوا	درتیج	سلوی	,,
مرغی	ماکیان	دَجاجہ	Hen
چوزہ و چوجہ	چوزہ و بچہ مرغ	فرخ و فروج	A chicken
مرغابی	مرغابی	طیر الماء	A water fowl
جھوکا اگن چڑیا	عکہ سمندر	سمندل	,, Name of a bird
بٹیر	بودنہ و کرک و درتیج	سلوی و سمانی	A kind of a quail
بگلا	بوتیمار غمخورک	عاشق الحوت	A species of heron
بیا	کیتو	تنوط	,,
پنڈک و فاختہ		فاختہ و صلصل	Dove
تیتر	تیہو	دُرّاج	,,
چرز	ہبیرہ	حُبّاری	Partridge
چکوا	سرخاب	نحام	Ruddy goose
چکور	کبک و مرغ تشخوار	حجل و قبج	,,
شتر مرغ	فو و شتر مرغ	نعامہ	Ostrich
قمری	قمری	قمری	Dove
کبوتری	مادہ کبوتر	حمامہ و کو	Female pigeon

اسماء حیوانات بے پر حرام

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کٹھ پھوڑا کٹھک بڑھئی	داربُر	نقّار سوداني	A wood pecker
کلنگ و کونج	کلنگ	کُرکیّ	A fowl
کھندریچہ	موسیچہ	دُبسی	A large bird like a wag-tail
لگ لگ	لکلک	لقلق	Stork
مرغا	خروس و خروہ	دِیک	Cock
کڑک مرغی	کرک و کمک	مُقفقہ	A broody hen

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ممولا	سیر پچھ و نرند شش گانہ	صَعوَہ	A kind of wagtail
مور	فیا	طاؤس و فرّاخ	Peacock
مینا	شارک	زرّو زرزور	Name of a bird
پہاڑی مینا ہدہد	شارک کوہی بوبک و پوپک	ہُدہُد	Name " of a bird
نیل کنٹھ	سبزک	شِقِرّاق	Name of a bird

(۶) حیوانات بے پر کہ بہ مذہب حنفی حرام اند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آدمی	مردم	اِنسان	Man
باگھ	شیر	اَسَد	Lion
بگھیلا	شیر بچہ	شِبل	Tiger's whelp
بجو	کفتار	ضَبُع	Wolf
بلا و بلاو	گربہ نر	ضَیون	A male cat
بندر	میمون و بوزنہ بوزینہ و چرز	قِرد و دُباخ	Monkey
بن مانس	•	نسناس	An orang-outang
بھیڑیا	گرگ	ذئب و سیّد و سِرحان	Wolf
تیندوا	پلنگ	نَمِر	Leopard
پھنچنے	کرم	دُود	Worm
لیکھ	رشک	صُوابہ	The egg of the louse

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چوہا	موش	فار	Rat
چوہیا	مادہ موش	فارہ	A female rat
چھچھوندر	موش کور	خُلد	Mole
چیونٹی	موچہ	نملہ و ذرّہ	Small ant
خچر	اُستر	بَغل	Mule
ریچھ و بھال	خرس	دُبّ	Bear
ساہی	خارپشت و سفیر و حکانسہ	قنفذ	Porcupine.
	اشتر گاو	زرافہ	Giraffe
باگھنی	مادہ شیر	اَسَدہ و لبوہ	Lioness
باکھنی	•	حِرذَون	A kind of lizard
بچھو	کژدم	عقرب	Scorpion

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بلی	گربہ و پوشنک و نانور	سِنّور و ھِرّ	Cat
بندریا	مادہ بوزنہ	قِردہ	Female monkey
بیربہوٹی	عروسک	.	A scarlet insect
جل مانس	مردم آبی	انسان الماء	Water-man
جوں	سپش	قمل و حمک	Louse
جونک	زلو و زلوک و	عَلَق	Leech
چوہا جنگلی	دیوچہ و زالو موش دشتی	یربوع	A wild rat
چھپکلی و چھپکتیا	چلپاسہ و کربش	وزغہ	Wall lizard
چیتا	یوز	فہد	Panther
چیونٹا	مور سواری	عُجروف	A large ant
دیمک	دیوچہ و دیوک	ارضہ	White ant
سانپ	مار	حَیَّہ	Serpent or snake
سنجاب	سنجاب	سنجاب	Name of a bird
سُور	خوک	خنزیر	Hog
گھینٹا	خوک بچہ	خِنَّوص	Pig
سیاہ گوش	سیاہ گوش	فُنجل	Lynx
گبرولا	سرگین گردان	جُعَل	Beetle
کتیا	لاوہ و لائن	کلبہ و لبوہ	Bitch

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کتا	سنگپشت کلان	قرعہ	,,
کچھوی	مادہ کشف	طوصہ	Female tortoise
گدھی	مادہ خر	حمارہ و اتان	Female ass
گرگٹ	آفتاب پرست	حِربا؟ .	Lizard
کھنکھجورا	ہزارپا	اُم سبعہ و سبعین	Centipede
کھٹمل	غنسک	کتان	Bug
گھوڑا مکروہ تحریمی ۱۲	اسپ مختلف فیہ ۱۲	فرس و جبل	Horse
گھونس	خرموش	بکلکشہ	A bandicote, rat
کیچوا و چانڑا	گلخورہ و شکنند	خراطین	An earth worm
کیڑا	کرم	دُود	Worm
کیڑا اکھٹوا	کرم چوب	دُود الخشب	Wood worm
گیدڑ و سیار	شغال	سُرحُوب	Jackal
لکڑبھگا	چرخ	سِمع	Hyena
لومڑی	روباہ	ثعلب	Fox
مکڑی	کلاش	عنکبوت	Spider
مینڈک	غوک	ضِفدَع	Frog
سُوس	خوک آبی	دیقین	Porpoise
.	.	سقنقور	,,

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Dog	كَلْب و قَضَّاعه	سگ	کتا
Dog's whelp cub	جِرْو	سگ بچہ	پلا
Tortoise	سُلَحْفَاة دَغْيلَو	سنگ پشت وکشف وباخہ	کچھوا
Ass	حِمار وعَيْر	خر و دراز گوش	گدھا
Ass's whelp	جحش	بچۂ خر و خر کرہ	گدھی کا بچہ
Squirrel	فارة النمر	موشک پران	گلہری
The name of an animal	ضَبّ	سوسمار	گوہ
A weevil	سُوس	شیشہ	گھن
Colt	مُهر	اسپ کرہ	بچھیڑا
Snail	وَدَع	صدف پیچاک	گھونگھا
A belly worm	حَيَّة البطن	کرم شکم	کیچوا
Insect reptile	سُوس	اشپشہ	کیڑا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
"	دُودُ القَزّ	پیلۂ کرم ابریشم	کیڑا
Crab	سَرَطان	خرچنگ	کیکڑا
Baboon	قِرد	میمون و بوزنہ	لنگور
Spider	خَدَرْنَق	دیوپا	مکڑا
Alligator	تِمساح	نہنگ	مگرمچھ و ناگا
A little frog	شَرَع	غوک و کوچک	مینڈکی
Black serpent	اسود	مار سیاہ	ناگ
Elephant	فِیل و شمسل	پیل و کنج	ہاتھی و گج
Elephant's young	دَغفَل	فیل بچہ	پاٹھا
Mongoos	سُرعوب	راسو	نیولا
Female elephant	فیلۂ طخام	پیل مادہ	ہتھنی

(۷) حیوانات پرندہ کہ بمذہب حنفی حرام اند

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Hawk	بازی	باز	باز
Moth Spark	فراش	پروانہ	پتنگا
A female hawk	بھری	بھری	بھری
"		تیز چشمی و شنکاب	تیرمتی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Falcon	صَقر	چرغ	جرہ
Bat	خُفّاش	مرغ عیسیٰ و شپرہ	چمگادڑ
Kite	حِداة و حداء	زغن	چیل
Parrot	وشبھا جو [illegible]	خلت گید طوطہ	سگا و طوطہ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Butterfly	مروحة الجن	باوزن کرمی	تتلی
Firefly	حباحب	کرم شب تاب و شب افروز	جگنو
Cricket	جندب و صرصور	زیرو زنجرہ	جھینگر
A royal white falcon	شاہین	شاہین	شاہین
A kind of falcon	.	شکرہ و باہرہ	شکرہ
Black crow	غداف و حاتم	کلاغ	کالا کوا
,,	قراد	کنہ	کلنی
Crow	غراب	زاغ	کوا
Musquito	بق و بعوضہ	پشہ	مچھر
Fly	ذباب	مگس	مکھی
Eagle	بلج	استخوان ربا	ہما
Owl	بوم	چغد	اُلو

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Ostrich	نعامة	شترمرغ و قو	شترمرغ
Turkey	.	خروس بوقان	فیل مرغ
Vulture	نسر	کرگس	گدھ
Name of an insect said to get into the ear	حریش	گوش خر	کنسلائی
,,	صُرَد	مشیر گنجشک	لٹورا
A male fly	شعراء	خرمگس	کمہا
Bee	نحل	مگس عسل	شہد کی مکھی
A kind of falcon	باشق و علام	باشہ	باشا
Red Butterfly	یرقان	.	بھنبیری
,,	زنبور و زنباد	کلیر	بھڑ و بھونا یا رانی
A large black bee	زنبور الاسود	بورو و خف	بھونرا
Flea	برغوث	کیک	پسو

(۸) اسباب اسپ و متعلقات آن

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A horse's mane	عُرف	یال و فش	ایال
Bridle	عنان	دوال لگام	باگ
Pack Saddle	اکاف و دحل	پالان ناو کفل	پالان پنڈالی
,,			

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
,,	حرون	کرگر	اڑیل
A blind for a horse	برقع الفرس	چشم بند	اندھیری
The ropes with which horse's fore-feet are tied	طوال و شکیل	چدار و چلوک تانورہ	اگاڑی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Carter	خَبَب	پویہ	پوئی
The stroke with the forefeet of a horse	حافر و سنبک	سم اسپ	ٹاپ
Manger	مِعْلَف	آخور	تھان
Body clothes of a horse	جُلّ	.	جھول
A place where post horses are changed	بَرِید	یام داسکد	ڈاک چوکی
Stirrup	رِکَاب	رکاب	رکاب
Saddle cloth	غاشِیہ	زین پوش	زین پوش
Groom	سائِس	سئیس و چاروادار	سئیس
,,	جَنِیبَت	یدک و جنیبت اسپ	کوتل
Grass	کلاء و تین	کاہ و گیاہ	گھاس
Grass-cutter	علّاف	کاہ فروش	گھسیارا
Bridle	لجام	لگام	لگام
,,	مِیطَدَاة	کلوخ کوب	ہونگری
,,	عِذار	اعسار	بگتا
A long string for tying a horse	مِقْوَد	پالہنگ و چپ جنیبو	باگڈور
The ropes by which a horse's hind legs are tied	شکال و شطن	تالورہ وپابند	ہچھاڑی
	مخلاة وعلیقہ	توبڑہ و تبرہ	توبڑہ
A kind of saddle	.	چارجامہ	چارجامہ
,,	عَلَف	آخر	چارہ
Pad	لِبد	نمد زین و تکلتو	خوگیر
,,	ثفر	پاردم	دمچی
Saddle	سرج	زین	زین
Hoof	فِرْسَن	سم و سنب	سم
Stable	اصطبل	طویلہ و آخر	طویلہ
Whip	سوط و درّة ومقرعة	چابک و تازیانہ	کوڑا
Horse race	سِباق	.	گھوڑدوڑ
Peg	وَتَد	میخ	کھونٹا
Dung of horse	رَوث	سرگین	لید
Shoe	نعل	نعل	نعل
,,	فِرجَون	شانہ و ستورخارنہ	کھریرا

(۹) اہل حرفہ

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Profession	حِرفہ	پیشہ	پیشا
Milkman	لبّان و بقّار	گاوبان	اہیر

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
باورچی	طعام پز	طباخ و طاہی	Cook
بزاز	پارچہ فروش	بزاز	Cloth merchant
پنساری	دارو فروش	بزار	Druggist
بنیا	غلہ فروش و بقال	بدال و بقال	Grocer
بھٹیارا	نان پز	طباخ الخان والرباط	A retailer of corn
بھڑوا	قرتبان و رسن جلب	دیوث	Inn-keeper
	وکس کش	وقواد	Pimp
پنیروالا	پنیر فروش	جبان	Cheese-seller
بھکاری	درویش و گدا و گدیہ گر	شحاذ	Beggar
بھنگیڑا	بنگاب ساو	•	One who sells bhung
بید	بجشک و پزشک	طبیب و آسی و نطاسی	,,
ٹھگ و راہزن	راہزن	قاطع الطریق	Physician
جلاد	گردن زن	سیاف	Doctor-robber
جمعدار	جماعہ دار	•	Hangman
چاکر	چاکر و نوکر	شاکرد و آجیر	Head constable
چڑیمار	دامباز	صیاد الطیور	Servant
چکی ربا	آسیابان	•	Fowler
چوبدار	چوبکی	•	A footman

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
حلوائی	حلوافروش	حلوائی و حلوانی	Confectioner
خاکروب و حلال خور	چرکش و حلال	مطہر	Sweeper
خدمتگار	آدم و خدمتگار	خادم	Servant
خزانچی	خزینہ دار و گنجینہ دار	خازن و خزان	Treasurer
بڑھئی	درودگر کنگر و کنگار	نجار و فتیق	Carpenter
بساطی	خردہ فروش و پیلہ ور	سقطی	Pedlar
بندروالا	میمون باز	قراد	,,
بھاٹ	باد فروش و بادخوان	مادح و مطری و وصاف	Bard
بھڑبھونجا	نخود پز و نخود پزیر	محمص	A man who parches grain
بہروپیا	صورت باز	•	A person assuming various characters and disguises
بھشتی بھنگی	آب کش کود کش	سقاء مطہر	A water-carrier
بیپاری	بیوپاری و سوداگر و سوداگی	تاجر	A caste of sweeper
ٹھٹھیرا	مسگر و ریختہ گر	نحاس	Merchant
تیلی	روغن فروش	عصار و دہان	A brazier, tinker
جلاہا	جلاہہ و جامہ باف و نورباف	حائک	Oilman
		•	Weaver

اہل حرفہ

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
جوتشی، نجومی	ستارہ شناس، اختر شمار	منجم	Astronomer
چرواہا	شبان	راعی	Shepherd
چکی بنانیوالا	آسیاگر	[illegible]	Mill-maker
چمار	چرم ساز	دباغ	Shoe-maker, currier
چوکیدار	پاسبان، پاسدار	حارس	Watchman, sentinel
خاکروب	خاکروب	کناس	Sweeper
خانساماں	ناظر و میر ساماں		Butler
خرادی	خراد	خراط	Turner
[illegible]	بوریاباف	ناسج الحصیر	Mat-maker
داروغہ	داروغہ	قیم و قوام	Sub-Inspector
دائی جنائی	ماما، پچہ، پازاج	قابلہ	Midwife
دربان	دربان، پردہ دار	بواب	Door-keeper
دست فروش	دست فروش		Pedlar
دھوبی	گازر	قصار (مذکر و مونث)	Washerman
ڈومنی	زن سرودخوان	مغنیہ	Songstress
ڈھنڈورچیا	منادی زن	منادی	Proclaimer,
ڈھولکیا	دہل زن	طبال	drummer
بن بٹا	رسن ساز	[illegible]	Rope-maker

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
رنگریز	رنگریز و رنگرز	صباغ	Dyer, painter
سالوتری	.	بیطار و بزاغ	Horse-doctor
سنار	زرگر	صائغ، صواغ	Goldsmith
سوداگر	سوداگر	تاجر	Groom
صراف	زرشناس	صیرفی	Banker
عطار	داروفروش	صیدلانی	Druggist
قصائی	گوکش	قصاب، مشقص	Butcher
قوال	خنیاگر	[illegible]	A kind of musician
کبابی	کبابی	مکبب	
کسبی، کنجری	روسپی، لولی	قحبہ و فاجرہ	Whore
کلوار	مے فروش، کلال	خمار	Wine-seller
کمہار	کاسہ گر	فخار	Potter
دائی، دودھ پلائی	دائی، دایہ، شیردہ	ظئر و مرضعہ	Wetnurse
دبگر	سپر ساز	[illegible]	Shield-maker
درزی	درزی، جامہ دوز	خیاط و [illegible]	Tailor
دلال	سفسار و سفار	سمسار	Broker
[illegible]	سگبان، سگ پرست	کلاب	Dog-keeper
ڈوم دھاڑی	خنیاگر	مغنی	Songster

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A card of cotton	ندّاف	پنبہ زن	دھنیا
Builder, brick-layer	بنّاء، معمار	گلکار، وازہ گر	راج
Darner	رفّاء	رفوگر	رفوگر
A camel driver	حادی	ساربان، شتربان	ساربان
Soldier	عسکری، جندی	سپاہی، لشکری	سپاہی
Fruiterer	فاکہانی	میوہ فروش	سُنگر
Armourer	حجّام	شاخ کش	سینگی والا
Surgeon	حاذق، صیقل	روشنگر	صیقل گر
A tinner of pots	فصّاد	رگزن، قلعی گر	فصاد، قلعی گر
Paper-maker	ورّاق	کاغذگر	کاغذی
Farmer			
Potter	حرّاث، فلّاح	کشاورز، برزگر	کسان، کرست
Bower	فخّار		کسگر
دو	قوّاس	کمان	کمنگر
Name of a caste whose business is to sell vegetables	بتّراہ	ترہ فروش، سبزی فروش	کنجڑا
Calenderer	قصّار	جامہ کوب	کندی گر
Bearer	حملة الفلک	کہار	کہار

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Songstress	مغنّیہ، مطربہ	زن خنیاگر	گائن
Gunner	مدفعی	توپچی	گولنداز
One who sells ghee	سمّان	روغن فروش	گھی والا
One who sells wood	خشّاب	چوب فروش	لکڑی والا
Blacksmith	حدّاد، قین	آہنگر	لہار
Maid servant	خادمہ	پرستار	ماما
Sailor	ملّاح	کشتیبان	ملاح
Rope dancer		رسنباز، دوغاباز	نٹ، بیڑیا
Standard-bearer	حامل العلم	علمدار	نشان بردار
Kettle-drummer	طبّال	نوبتی	نقارچی
Elephant-driver	فیّال	فیلبان	ہتھوانا
Eunuch	مجبوب، خصی	آختہ	ہیجڑا
The chief officer of police	عسس	کوتوال، شبگرد	کوتوال
Coachman, carter		ارابچی	گاڑیبان
Perfumer	عطّار	خوشبو فروش	گندھی
Singer	مطرب، مغنّی	خنیاگر، رامشگر	گویا
Wood-cutter	حطّاب	خارکش	لکڑہارا
Salt-vender	ملّاح	نمکساز	لونیا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
مالی	گلچین، کدیور	ناطور	Gardener
مچھندر	میمون باز	قرّاد	A monkey-keeper
نائی، حجام	موتراش، دستر شو، وسر تراش	حلّاق، مُحسِّن	Barber
نچویّا	پاے باز	رقّاص	Dancer

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
نعل بند	نعل بند	مُنعِّل	Farrier
نوکر	نوکر، چاکر	خادم	Servant
ہرکارہ	بیلچی	اجیر، جاسوس، ساعی	Bearer

(١٠) متعلقات زراعت

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کسان، گرہست	کشاورز، کاشتکار	حرّاث	Farmer
کھیتی	کشت زار	زراعت	Agriculture
بیل	نرگاو	ثور	Ox
ٹمبا لگڑ	.	مقوم	,,
روا، آری	خفچہ	مِحجن	,,
کدال	زاغنول	مِعزق	Spade
پھاوڑی	پاروب	مِجرفہ	Mattock-hoe
کھیت	کشت	مزرعہ	Farm
ہل	قلبہ	فدّان	Plough
جوا، پالو	جغ	نیر	,,
پھال	آہن گاو	سِکّہ	A plough-share
چوکی، پٹیلا	مالہ	مِسلفہ	,,
پھاوڑا	کلند	منسفہ	Mattock

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
دانا، بیج	تخم	بَذر	Seed
کلی	غنچہ	زَہر	Bud
پھول	گل	وَرد	Flower
گاوا	و لمل		,,
ہنسوا، درانتی	داس	مِحصَد	Scythe
کھلیان	خرمن	کُدس	Barn
چھاپا	مہر خرمن	رَوشم	,,
بیانا	بیعانہ	عربان	Earnest-money
قیمت	بہا	ثمن	Price, value
تول	سنگ	وزن	Weight
پلڑا	پلہ ترازو	کفّہ	One side of a pair of scales
ڈھیکلی	غلتک	مِسفہ	,,
پشکون	افشانہ	نُسافہ	,,

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sieve	غربال	پرویزن	چلنی
A pit	مطمورہ	نہانخانہ	کھاؤکھتا
A sprout	بارض	.	انکھوا
An ear of corn	سنبلہ	خوشہ	بالی
Leaf	ورق	برگ	پتّا
Load	کارہ	پشتوارہ	بوجھ
Reap of corn	صبرۃ	تودۂ غلہ	ڈھیری
Rate	سعر	نرخ	بھاؤ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sale on credit	نسیئہ	پسادست	ادھار
Hand-set	.	دست فال	بُہنی
Sale-balance	میزان	ترازو	ترازو
The beam of a pair of scales	منجو	شاہین	ڈنڈی
Husk	نخالہ	سبوس	بھوسی
A kind of basket for measuring	منسفہ	چاولی	سوپ
„ „	منسف	غلہ افشان	چھاج

(۱۱) اقسام غلہ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Paddy	.	شالی	دھان
Wheat	حنطہ، بُر	گندم	گیہوں
Chick-pea	حِمّص	نخود	چنا
A species of pulse	دُریطہ	شاخل	ارہر
Vetch	مَج	نوسیاہ	ماش
Mazie	ذرۃ	زرت	جوار
„	قوطحو	کازیرہ	[illegible]
Rice	أرز	برنج	چاول
Barley	شعیر	جو	جو

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Pea	کوسنہ	مشنگ	مٹر
Vetch	عدس	نوسرخ	مسور
A kind of vetch	قُلت	ماش ہندی	کلتھی
Millet	جاورس	گاورس	باجرا
Millet	دخن	شوشو	چینا
The name of a very small grain	.	شامخ	سانوان
Name of grain of which bread is made	.	فنجاح	منڈوا
Flux-seed	کتان	زغیر	السی

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ارنڈ	تخم بیدانجیر	خروع	The castor-oil tree
سرسون	سرشف	خردل اصفر	A species of mustard-seed
کودون	گدرم	.	Name of a small grain
تل	کنجد	سمسم شیشم	Sesamum
پوست دانا	تخم کوکنار	حب الخشخاش	Poppy-seed
رائی	سپندان	خردل	Mustard-seed

(۱۲) نان خورش طعام

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آلو	آلو	.	Potato
انڈا	تخم مرغ	بیضه	Egg
بتھوا	سرمک	سرمق	A kind of pot-herb
بھنڈی	.	بامیاء	"
چقندر	چقندر	سلق	Beet
خلفه	خرفه	بقلة الحمقاء	Purslain
سالن ترکاری	نانخورش	ادام	Flesh meat, green
سویا	شوت	شبت	"
کدو	کدو	قرع	Gourd
کریلا	سیاهنگ	قثاء الحمار	"
گوبی	کوبی	.	A cauliflower
گاجر	گزر	جزر	Carrot
گوشت	گوشت	لحم	Flesh
مولی	ترب	فجل	Radish

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
اروی	.	قلقاس	Vegetable, the roof of which is used in food
انناس	انناس		Pine-apple
پالک	اسپناخ	اسفاناخ	A kind of greens
بیگن	بادنگان	باذنجان	Egg-plants, brinjal
چورائی	سفیدمرز	بقلة یمانیه	A kind of vegetable
ساگ	تره	خضراه	Greens
سیم		غلاف الفول	Bean
شلغم	شلغم	لفت و شلجم	Turnip
کرم کلا	کلم	کرنب	Cabbage
ککڑی	خیار	قثاء	Cucumber
کھیرا	بادرنگ	قند	A kind of cucumber
کلمه	جرغند	عصیب	Sausage
بوٹی	تکه	بضعة	Chop
میتھی	شنبلیه	حلبه	Fean Greek

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی

(۱۳) مصالح طعام

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
مصالح	بوافزار	توابل	Spice
الائچی چھوٹی	قاقلہ خرد	ہیل صغار	Little cardamom
پیاز	پیاز	بصل	Onion
دارچینی	دارچینی	دارصینی	Cinnamon
زیرہ	زیرہ	کمّون	Caraway
لہسن	سیر	ثوم	Garlic
لونگ	میخک	قرنفل	Clove
لون	نمک	ملح	Salt
ہینگ	انگوزہ	حلتیت	Assafœtida
گھی	روغن گاو	سمن	Ghee
بگھار	روغن جوش	.	A seasoning
ادرک	ادرک	زنجبیل رطب	Ginger
الائچی بڑی	قاقلہ بزرگ	ہیل کبار	Great cardamom
تیزپات	.	ساذج ھندی	The name of an aromatic leaf
دھنیاں	کشنیز	کزبرہ	A kind of coriander
کھٹائی	ترشی	حموضۃ	Acid
جوا	دانۂ سیر	فص	A clove of a garlic
مرچ	.	فلفل	A black pepper
ہلدی	زردچوب	ہرد	Turmeric
تیل	روغن	دھن	Oil
چربی	پیہ	شحم	Grease
بھاپ	دود دیگ	بخار	Vapour

(۱۴) اسماء ظروف

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آبخورہ	آبخور	کوب	Mug
لوٹنی	ماشورہ	خرطوم	Spout
بادیا	کاسہ مسگران	قصعہ	A large copper cup
برتن	آوند	ظروف	Vessel
تھلا پیالہ	پیالہ بے تہ	صحاح	Shallow vessel
پنجرا	پنجرہ	قفص	Cage
ہانڈی کوا	ہانڈی تابہ	مقلی	,,
حقا	قلیان	کوری	,,
آفتابا	آفتابہ	مطہرہ	A kind of ewer
پیندا	بن	سافل	Bottom of vessel

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A kind of pot with a spout to it	اِبریق	.	بدھنا
Cup	کاس	ساغر	پیالا
A small cup	سکوملر	پیالۂ کوچک	پیالی
Frying-pan	طابق	تابہ	توا
A metal washing basin	طست	طشت	چلمچی
The part of huqqa which contains tobacco and fire	راس الکوزی	سرقلیان	چلم
Spoon	مِلعقہ	قاشق	چمچا
Oven	تنور	تندور	تندور
Pot	سراقہ	آب وزد	بجورا
Casket	کفت	دیگچہ	دیگچی پتیلی
Basket	حُقّہ	دُرج	ڈبا
Dish	طبق	سبد	ڈلیا ٹوکرا
Water-cup	صحن	رکابی	رکابی
,,	مِشربہ	.	کٹورا
A rolling-pin	ستلاق	کشکول	بھیک کا ٹھیکرا
Wooden-pestle	مِرقاق دقاقہ	چوبہ کوبہ	بیلن موسل

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Tub	مِرکن	تغار	کٹھوتی
A small grainery	کندوج	کندو	کوٹھی
Pitcher	جرّہ	سبو	گگرا
A bottle for sprinkling rose-water	رشاشہ	گلاب زن	گلاب پاش
Perfume-box	مِعطرہ	عطردان	عطردان
A large earthen jar	قُلّۃ	خُم	مٹکا
Water-skin	زِقّہ	مشک	مشک
Salt-cellar	مِملحہ	نمکدان	نمکدان
Fire-place	اُثفیۃ	دیگدان	چولھا
Bucket	دلو	دول	ڈول
Kettle	قِدر	دیگ	دیگ پتیلا
Pot lid	غِطاء	سرپوش	ڈھکنا
A small round box	حُقیقہ	درجک	ڈبیا
Saddle	مِغرفہ	کفگیر	ڈوئی
Flagon	صراحیہ	صُراحی	صُراحی
,,	فنجان	پرکان	کٹوری
Oil-cellar	مُدہن	روغندان	تیل کا برتن
Mortar	ہاون	جوغن	دکھلی

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
سل	سنگ صلایہ	صلایہ	Slab
کڑاہی	پاتیلہ	طنجیر	Pan
کمیری	.	طاجن	An earthen frying-pan
ٹھلیا	سبوچہ	جرّہ	Small-pitcher
پیکدان	تفدان	مبزاق	A spittoon

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
لگن	لگن	لقست	A kind of large flat dish
مرتبان	بستو	لستوقہ	Jar
ناند	تغار سفالین	اجّانہ	A large earthen-pan
ہانڈی	دیگ گلی	برمہ	Pot

(۵) متعلقات آب آتش و آسیا

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ڈوری	رسن چاہ	رشاء	Well-rope
کنواں	چاہ	بئر	Well
جگت	لب چاہ	قف البئر	Edge of the well
پانی	آب	ماء	Water
باسی	شبینہ	بائت	Stale
گرم	آب گرم	حمیم	Hot
کھاری	آب شور	اجاج	Salt-water
آگ	آتش	نار	Fire
گوبٹھا	پاچکد شتی	.	,,
انگار	آتش پارۂ کلان	جمرہ	Fire-brand
انگیٹھی	آتشدان	کانون	A chafing dish
لکڑی	چوب	خشب	Fuel

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
کوئلا	انگشت	فحم	Coal
راکھ	خاکستر	رماد	Ashes
[illegible]	آتشگاہ	محرات	,,
چکی کا پاٹ	پرۂ آسیا	قبکہ	A small stone
چکی کی کھونٹی	میخ آسیا	قطب	Mill-peg
رہٹ	دولاب	عجلہ	A cubical for drawing water
تازہ	تازہ	جدید	Watera fresh
ٹھنڈا	سرد	بارد	Cold
میٹھا	شیرین	عذب	Sweet
گدلا اُپلا کنڈا	گلناک پاچکد شتی	دلق خثی	Muddy, turbid
الاو	الاو	موقد النار	A lion-fire

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Spark	شرار	آتشیزہ	چنگاری
Fire-wood	حطب	ہیمہ ہیزم	ایندھن
Embers	مَلَّہ	خزیرہ	بھوبھل
Smoke	دُخان	دودہ	دھواں

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A duster	جعال	دستمال	صافی
Mill	رحیٰ	آسیا	چکی
Mill peg	ذُدلوک	دستہ آسیا	چکی کا کھونٹا
Tongs			دستہا

(۱۶) اقسام طعام

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Food	طعام	خوردنی	کھانا
Flour	طحین	آرد	آٹا
Boiled rice	مَحَطّ	بتّہ	بھات
Bread made of butter or ghee	مُطَبَّق	تفتان	پراٹھا
A thin cake of unleavened bread	رُقاق	نان تنک	چپاتی
Food of an abstinence	مُزَدَّعہ	پرہیزانہ	پرہیزی کھانا
Pickle	مُخَلَّل	آچار	اچار
" A kind of dish made of meat and rice boiled together	وَضِیمہ ذُوبیان	طعام ماتم	بھاتی
Cakes rice with clarified butter	مُرَوَّل	روغنہ	چپڑی
Sauce	لعُوق	چشنہ	چٹنی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A kind of dish	عُمَّہ	خایہ ریزہ	خاگینہ
"	لُبابہ	قلیہ	پیوستی
Rice water	فُوائۃ الارز	آبجوش برنج	پیچ
Rice grail a kind of bread biscuit	کَعک	کلیچہ	کلیچہ
Molasses	قند	کند	گڑ
Curd	ثَرِیب	جغرات ماست	دہی
Coagulated milk	حُدید	جغرات چکیدہ	چکا دہی
A kind of cake fried in butter or ghee		چربک	پوری
Harsh or dried bread	جاف	خشکنانہ	روکھی روٹی
Parched grain reduced to meal made into a paste	سَویق	پِست	ستو
"			

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Macaroni Vermicelli	اطریہ	رشتۂ حلوا	سویاں
Candle	خُوسہ	پت	اچھوانی
A kind of sweetmeat	زُلابیہ	زلیبا	جلیبی
Flummery	مُحلّبیّا	فرنی	فرنی
A kind of dish	قلیہ	قلیہ	قلیا
Roast	کباب	تواہہ کباب	کباب
Rice milk	کبنیّہ	شیر برنج	کھیر
Butter milk	مخیض		مٹھا
Cream	خُوشناہ	سرشیر	ملائی
Bread cakes made with flour, sugar and milk		مالیدا	ملیدا
A kind of drink made of flour, ghee and dried ginger	حسیتہ	حریرہ	حریرا
Pulse	عدس	تشک برجک	مسور
A kind of sweetmeat	نُوَیہ قبیط	مایۂ شیر کبتیا	جاوکن ریوڑی
Name of a dish made from rice and pulse		آش خیر	کھچڑا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sugar	سکّر	شکر	شکر
"	ماء الرائب	آب دوغ	توڑی
"	بورانیہ	بورانی	بورانی
Bread	خبز	نان	روٹی
Dry bread	عشمہ	نان خشک	سوکھی روٹی
Pastry of mince meat	سنبوسق	سنبوسہ	سموسا
Broth, soup	مرق	شوربہ	شوربا
A kind of sweetmeat	صابونیہ	صابونی	برفی
A kind of beverage	فالوذج	فادہ	فالودا
A kind of food, rice and pulse boiled together		قبعلی	قبولی
A kind of dish	لحم مشوی	گوشت بریان	قورما
Name of a dish made from rice and pulse	کشری	کچری	کھچڑی
Sweet cake fried in ghee, &c.	[illegible]		گلگلا
Butter	زبدہ	مسکہ	مکھن
A kind of thin bread	رقاقہ	نان تنک	مانڈا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
حلوا	حلوا		A kind of sweetmeat made of flour, ghee, sugar, &c.
مزہ	مزہ	لَذّت	Taste
کھٹمٹھا	میخوش	مُزّ	A mixed taste of sour and sweet
میٹھا	شیرین	حُلو	Sweet
نوالہ	لب	لُقمہ	Morsel
بھوک	گرسنگی	جوع	Hunger
بھوکا	گرسنہ	جائع	Hungry
پیاسی	زن تشنہ	عطشی	Thirsty woman
دسترخوان	دستارخوان	سُفرہ	Table cloth

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
خلال	دندان کاو	خِلال	Tooth-pick
پھیکا	لغہ	مَسِیخ	Saltless
کھٹا	ترش	حَامِض	Sour
بساہند	بدبو	عَمَر	Fetidness
جھوٹا	پس خوردہ	سُور	"
پیاس	تشنگی	عَطَش	Thirst
پیاسا	تشنہ	عَطشان	Thirsty
سیر	سیر و آسودہ	شَبعان	Satisfied
خوان	خوان	طبق	Tray
خوانچہ	خوانچہ	الطبق	A small tray
		الصغیر	"

(۱۷) لوازمات روشنی

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چراغدان یا دیوٹ	چراغپایہ	مشکوٰۃ	Candle stick
روئی	پنبہ	قُطن	Cotton
دیاسلائی	کبریت	ینغمر	Match
جھاڑ	ہیکل آبگینہ	ثُریّا	A custre or chandelier
قندیل	چراغوارہ	قِندیل	A kind of canteen
گل	گل	قُواطہ	The snuff of a candle

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
مرزنگی	فانوس شیشہ	تنّور	An Indian shade to protect the lamp from the wind
چراغ	چراغ	سِراج	Lamp
بتی	پلیتہ	فَتیلہ	Wick
شمع	شمع	شمع	Lamp
فانوس	چراغ پرہیز	فانوس	A kind of lantern

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Flame of a candle	لسان السراج	زبان چراغ	ٹیم
Snuffers		گلگیر	گلگیر

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Torch	مَشْعَل	مشعل	مشعل

(۱۸) اشیائے نشستنی و خفتنی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Seat	مجلِس	نشستگاہ	بیٹھک
Throne	عَرْش	تخت	تخت
A smell carpet	زَرْبِیَّۃ	قالی	قالیچہ
Chair	كُرْسِي	مسندی	چوکی
Capital	دَارُالسَّلْطَنَۃ	پایۂ تخت	پایۂ تخت
Carpet	حَنْبَلِي	شطرنجی	شطرنجی
Felt	لِبْد	لکین	نمدا
Cushion	دَسْت	چار بالش	مسند
Sleeping closet	مَشْوَی	خوابگاہ	خوابگاہ
Musquito curtains	كِلَّة	پشہ خانہ	مسہری
Mattress	حَشِيَّة	نہالی	توشک
Mat	حَصِيْر	بوریا	چٹائی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Sleep	نوم	خواب	نیند
Wakeful	یقظان	بیدار	جاگنا
A cloth thrown over the carpet to sit on, a floor cloth		جاجم	جازم
Pillow	مِسْنَدَہ	بالش	تکیہ
Chair	کُرْسِی	زیرگاہ	کرسی
Cot	سَرِیر	پلنگ	چارپائی
Bed	بِسَاط	بستر	بچھونا
A small blanket	حِلْس	گلیم	کملی
To wake	اِنْتِبَاہ	از خواب برخاستن	جاگنا
Asleep	نَائِم	خفتہ	سویا ہوا

(۱۹) متعلقات مکان

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Brick kiln	كُورَةُ الفَخَّار	پژاوہ	پژاوہ
Baked bricks	آجُر	خشت پختہ	اینٹ پکی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Stone	حَجَر	سنگ	پتھر
,,		خو	پاڑہم

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Foundation	آساس	رگ	نیو
Buttress	اِلمکارۃ البیت	ازارہ	پشتہ دیوار
Hut	غُشّہ	توارہ	جھونپڑا
Vault, lower story room on floor ground	مَطمُورہ	نہانخانہ	تہ خانہ
Church	صَومعہ	کلیسہ	گرجا
Bathroom	حمّام	گرمابہ	حمام
Jail	سِجن	زندان	قیدخانہ
An upper story	سَطح	بام	کوٹھا
Unbaked brick	لَبِن	خشت خام	اینٹ کچی
Mud prepared and used as mortar	مِلاط	گلابہ	گارا
Lime	نُورہ	آہک	چونا
Earth	تُراب	خاک	مٹی
Wall	حائط	دیوار	دیوار
House	دارُبیت	خانہ سرا	گھر حویلی
Stony house	مَرصُوم	مکان سنگین	پتھر کا گھر
Mosque	مَسجِد	مسجد	مسجد

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Temple	کَنیسہ	بتکدہ	دیوہرا
Hospital	دارالمرضیٰ	بیمارستان	دارالشفا
Fort	حِصن	قلعہ	قلعہ
One storied house		خانہ یک آشیانہ	یکمنزلہ
Storied house	ذُوطبقتین	خانہ دوآشیانہ	دومنزلہ
Lattice window	شبّاک	پارکانہ	جھروکا
Roof	سَقف	بام	چھت
Rafter	جذع	تیرِبام	کڑی
Family	ساباط	کونار	چھپرا
Household	بیت	تبار	گھرانا
Bamboo	قَصَب	نَے	بانس
Grass	قِتبن	کاہ	گھاس
Pillar	عِماد	ستون	کھمبا
Step	مِرقاۃ	پایۂ نردبان	سیڑھی کے پائے
Staircase	سُلّم	نردبان	سیڑھی
Stair-ladder	.		
Parlour	.	دالان	دالان
Room chamber	بیت	.	کوٹھری

انگریزی	عزبی	فارسی	اُردو
Platform	دُکّان	دُکانچہ	چبوترا
Threshold	سُدّہ	بالان	ڈیوڑھی
Gate	دِہلیز	درکلان	پھاٹک
The valve of a folding door	مصراع	تختۂ در	پٹ
Lock	مِغلاق	کلیدانہ	تالا
Mail wedge	وَتَد	میخ	میخ
A door jamb	عُضَادہ	بازوے در	بازو
Bolt	مِزلاج	بندِ در	بلی
Balcony upper room	غُرفہ	منظر	بالاخانہ
Veranda	صُفّہ	سائبان	برآمدہ
Beam	الجذع الکبیر	شہتیر	شہتیر
A small rafter	ھَرِدیہ	پردار	بڑنگا
Gallery	کُنّہ	باران گیر	چھجا
Thatched roof		چپر	چھپر
Wood	خَشَب	چوب	لکڑی
Pillar		پیلپایہ	فیلپایہ
Stair-ladder	دَرَجَہ	زینہ	سیڑھی
Chair-step	کُرسی	زیرپایہ	کرسی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Hall		سائبان	سائبان
Yard	سَاحَت	صحن	آنگن
A door frame	اُسکُفہ	آستانہ	چوکھٹ
Door	بَاب	در	دروازہ
A wooden door which is on a pivot	مِصراع الباب	تختۂ در	کواڑ
Fetters	سِلسِلہ	زنجیر	زنجیر
Key	مِفتاح	کلید	کنجی
A kind of lock	فَرَاشہ	پردۂ قفل	جھجر
Window	خوخہ	دریچہ	کھڑکی
A pivot upon which a door turns	رجل الباب	پاشنۂ در	چول
Bolt	رتاج	بینی در	بینی
Niche, recess	سِہار طاق	طاق میترس	بنڈا طاق
Shelf	رف	رف	مچان
Mud plaster for wall	سَیّاع	کہگل	کہگل
Screen	سِتر	پردہ	پردا
English fan	خیش	بادفر	انگریزی پنکھا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Drain gutter	میزاب	ناودان	پرنالا
Vat cistern	کِرْیَاس	چاہ مبرز	سنڈاس
A matted shutter	قُتْرَہ	کاژہ	ٹٹی
Arch	محراب	محراب	محراب
Almirah		المارِی	الماری

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Shoe-man Lattice	سِتَارَۃ	سیم گل چیق	پوتا چیلووَن
Bath	مُغْتَسَل	غسلخانہ	غسلخانہ
Drain, gutter	مَسِیْلُ الماء	موری	موری
Necessary	بالوعہ	متحلاب	چہ بچہ

(۲۰) اسباب نوشت وخواند

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Knife	سِکِّین	کارد	چھری
	مِحْرَاك	دوات آشول	دوات چلانی
Ink	مِدَاد	مرکب	روشنائی
Leaf	وَرَق	ورق	ورق
”	یُرَاعہ	کلک [illegible]	کلک
A pin or peg on which pens are cut	مِقَطّ	قطزنی	قطزن
Penknife	سِکِّین	کارد	قلمتراش
Lines for writing, ruler		کاغذ چسپانیدہ	وصلی
Lines for writing	مِسْطَار	ستارہ	مسطر
Scissors	مِقْرَاض	گاز	قینچی
Letter	کتاب	خط	چٹھی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
To teach	تعلیم	آموختن	پڑھانا
Inkstand	نُون	آمہ	دوات
A dip in dye or colour	مُدَّۃ	یک قلم مداد	ڈوب
Paper	قِرْطَاس	کاغذ	کاغذ
Pen	قَلَم	خامہ	قلم
Quill pen		قلم پر	قلم پرکا
” Pen case	[illegible] مِقْلَمَہ	قلمپاک کن قلمدان	قلمپاک قلمدان
Line	سَطْر	سطر	سطر
Boards in which Binder press book	کِتَاب	شکنجہ کتاب	شکنجہ کتاب

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پڑھنا	خواندن	قِراءَة	To read
لکھنا	نوشتن	رَقْم	To right
لکھانا	نویسانیدن	اِستِکتاب	To teach to write
مشق	مشق	مُمارَسہ	Practice
مہرا	مہرہ	مِصقَلہ	The instruments with which native papers are polished
مدرسہ	مدرسہ	مَدرَسَۃ	Academy
اُستاد	اُستاد	مُعَلِّم	Teacher
مدرس	مدرس	مُدَرِّس	Teacher
چھڑی	چوب تعلیم	قَضِیب	Stick
مارپیٹ	زدوکوب	ضَرب	Drubbing
چھٹی		فَراغ	Vacation, leave
سلیٹ			Slate

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
تختی	تختہ	لَوح	A board or table on which any thing is written
اصلاح	اصلاح	اِصلاح	Correction
مکتب خانہ	مکتب خانہ	مَکتَب	School
اسکول			School
شاگرد	شاگرد	تِلمِیذ	Pupil
جدول	جدول	جِدوَل	Lines, drawing books for margin
بینت			Cane
نصیحت	پند	نَصِیحت	A moral
پنسل			Pencil
شنگرف	شنگرف	شَنجَرف	Vermilion

(۲۱) اشیاے آرایش وزیورات

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آرسی	آئینہ	مِرآت	A mirror (particularly worn on the thumb)
ارگجا	پرگنہ	غالیَہ	,,

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بازوبند	بازوبند	دُملُج	An armlet
بالی	آویزہ گوش	قُرط	,,
بلاق	بلاق	خُزام	,,
پہنچی	دستینہ	سَوَالِی	An ornament worn on the wrist

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چوڑی	دست برنجن	وقف	A kind of bracelet
دُر	دُرگوش	خُرص	,,
سرمہ دانی	سرمہ دان	مِکحَلَہ	A box for holding antimony
سولہ سنگار	ہر ہفت		,,
آئینہ	آئینہ	مرآت	Looking glass
اُبٹن	.	.	A composition of perfume flour, &c., used to rub the body with
بالا	گوشوارہ	قرط	,,
بتانہ	دستینہ	سِوار	,,
پائل	پا برنجن	خلخال	,,
ٹیکا	تیتہ	.	An ornament worn on the forehead
جمیل	زیورگلو	روشانخ	,,
سرمہ	سُرمہ	کُحل	,,
			Antimony
سلائی	میل سرمہ	مِکحَل	A piece of wire for tinging the eyelids with, a colsnium

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سیندور	شنگرف	سَقُرَہ	Red lead a minimum
کڑا	پاے برنجن	خلخال	An ornament worn on the ankles
کنگن	دست برنجن	سِوار	
گہنا	زیور	حُلِی	Jewels, ornament
مِسّی	مسی	آسنون سو	Black powder with which the teeth are tinged
دتون	.	مِسواک	Tooth brush
نتھ	حلقہ بینی	زِمام	A ring for the nose worn by women
پان	برگ تنبول	ورق التنبول	Betel leaf
سنگار	آرایش	زِینت	Decoration
انگوٹھی	انگشتری	خاتم	A ring worn on the finger
ہنسلی	طوق گلو	طوق	,,
کڑا	یارہ دست برنجن	سِوار	A wring worn on the wrist
کنگھی	شانہ	مشط	Comb

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
گھونگرو	زنگلہ	قُلْقُدَہ	Name of an ornament worn round the ankles with bells fastened to it
منجن	.	سُنُون	Tooth powder dentifrice
مہندی	حِنا	حِنّاء	Myrtle
کاجل	دودہ	.	Lamp black
ٹیکا	قشقہ ہندوان برپیشانی کشند	.	A mark or marks made on the forehead by Hindus
ہیکل	ہیکل	.	An ornament worn round the neck
ہار	ہار	وِشَاح	"
			"

(۲۲) اشیائے پوشش

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آستین	آستین	کُمّ	Sleeves
ازاربند	شلوار بند	تِکَّۃ	The string with which drawers are tied
انگیا	بازرنگ	.	Stays, boddice
اون	پشم	صُوف	Wool
بانات	سقرلات	جُوخ	Bonnet
برقع	روبند	بُرقع	Veil
بقچہ	جامہ پیچ	هیدان	Wrapper
پائجامہ	شلوار	سراویل	Pantaloons
پٹاری	.	جُونَہ	A small basket
پگڑی	دستار	عِمَامَہ	Turban
تکما	تکمہ	عُروہ	A piece of cloth
ابرہ	آبرہ	ظِهارہ	"
استر	آستر	بِطانہ	The outer fold of a double garment
اوڑھنی	دامنی	خِمار	A small sheet
بالاپوش	شاذکچہ	لِحاف	Quilt coverlet
باندصنو	گلبند	تکبنہ	"
بغل کرتہ وغیرہ	خشتک	.	"
بھرتی	آگن	حَشو	"
پٹارہ	.	سَلَّۃ	A large basket
پٹکا	کمربند	نِطاق	Girdle, belt

اشیاے پوشش

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
پینی	پنبگی	قطنی	Quilted or stuffed with cotton
تمان	توب	طاقة	Loop
ٹوپی	کلاہ	تاج	Cap
جامدانی	جامہ خانہ	عیبہ	A kind of cloth with flowers interwoven
جنیو	زنار	زنار	The Brahmanical thread
چادر	چادر	رداء	Sheet
چکن پیراہن	چاک پیراہن	.	,,
چکن	شوزنگار	.	Embroidery on muslin or cloth
چھولی	تافتہ	استبرق	,,
دولائی	دوتہی	زناق	,,
سنجاف	سنجاف	کفة	Border
کرتی	نیم تنہ	مجول	A waistcoat for women
کمل	پلاس	کساء	Blanket
کنٹھا	سجک	.	Collar
گدڑی	ژند	دلق	A beggar's bedding
گھونگھٹ	پردۂ زنبوری	برقع	Veil
لتا	لتہ	خرقة	A rag, a piece of cloth
لنگوٹی	قیزہ	.	A cloth worn between the legs to conceal the privities
محرمات	جامہ لولہ	مسہم	,,
گاڑھا کپڑا	سفت	ثخین	Thick cloth
میرزائی	نیم جامہ	.	A kind of jacket
نہالی	زیرافگن	حشیة	A kind of quilt
ٹوپ	کلوتہ	طاقی	A hat, a cap
جانگھیا	تنبان	تبان	A kind of short drawers
جوتی	پاپوش	نعل	Shoe
چادر کیٹی	ورکوی	ریطة	,,
چپکن	چپکن	قباء	A kind of coat
چھینٹ	جامہ بوٹہ دار	وشی	Chintz
درباری کپڑے	رخت سلامی	.	The clothes for Court
ساڑی	سارہ	.	A kind of dress
کرتا	پیراہن	قمیص	A waistcoat
کلی	تریز	دخریص	,,
کملی	گلیم	حلس	A small blanket

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Pattens	قبقاب	نعلین چوبین	کھڑاؤن
A button	زر	بندمہ	گھنڈی
A kind of cloak	کبادہ	فرگل	لبادا
The cloth worn between the legs	فوطہ	لنگ	لنگی
Mourning dress	حداد	جامۂ تلخ	ماتمی کپڑے
Muslin	شف	پارچۂ باریک	ململ
Thin cloth	رقیق	باریک	مہین کپڑا
Dirty cloth	وسخ	چرکین	میلا کپڑا

(۳۳) آلات اہل حرفہ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Saw	منشار	ارہ	آرا
A bore worked with a string	مثقب	سنبہ	برما
File	مسحل	سوہان	ریتی
An axe, a hatchet	صاقور	تبر چوب شگاف	کلھاڑا
Yard	ذراع	گز	گز
Needle	ابرہ	سوزن	سوئی
Thread	خیط	رشتہ	تاگا
The hook or iron with which elephants are driven	مقمعہ	کجک	آنکس
Razor	موسی	موتراش	استرا
Spear	رمح	نیزۂ دراز	برچھا
A famous trowel	مسیعہ	کمالہ	کرنی
Gun	.	تفنگ	بندوق
Spear	رمح	نیزہ	بھالا
Lancet	مشرط	نشتر	پچھنا
Quiver	جعبۃ	ترکش	ترکش
A sort of arrow blunt at the end	النصلی	تکہ	تکا
Sword	حسام	تیغ	تلوار
Cannon	مدفع	توپ	توپ
"	.	چار آئینہ	چار آئینہ
Spinning wheel	محلاج	چوبگین	چرخی
A wheel, a sharp circular missile, weapon	ہلال لعتید	.	چکر
A small saw	منشارہ	آرہ خرد	آری
An axe of the carpenters'	منحت	تیشہ	بسولا

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
کلہاڑی	تبر چوب شکن	فاس	An axe, hatchet
رکھانی	آشکینہ	مِشقب	A carpenter's chisel
قینچی	گاز	مِقراض	Scissors
ناکا	چشم سوزن	سمّ الخیاط	The eye of a needle
انگشتانہ	شست	خنیعة	Thimble
ارنی اوٹنی	خفچہ چوبگین	محجن محلج	" Spinning wheel
برچھی	زوپین	حربة	Javelin
بسولی	تیشۂ معمار	قدوم	An axe of the masons'
بھال	نوک نیزہ	سِنان	The point of an arrow
پتھری	سنگ چقماق	قدّاحہ	Flint
پھکنی	آتش افروز	مِنفاخ	A blow pipe
تفنگ	تفنگ	سبطانہ	A tube for discharging arrows
تیر	تیر	سہم	Arrow
ننگی تلوار	شمشیر برہنہ	سیف مسلول	A drawn sword
توڑا	پلیتہ	فتیلة	The match of a gun
چاک	چرخ کلال	.	" A potter's wheel

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
چرخہ	چرخہ	دولاب الغزل	Spinning wheel
چلّہ	زِہ	وتر	The string of a bow
چھرا	دشنہ	ساطور	A large knife
دھنکٹی	پاونگ	مِدقة	"
دوہنی	گاودوشہ	مِحلب	Milk pail
راپی	نشکردہ	شفرة	A shoemaker's knife
سوا	ثمنہ	مِسلّة	A packing needle
کاٹھی	نیام	قِراب	Scabbard sheath
کمان	کمان	قوس	Bow
گھڑپا	زنبہ	.	An instrument for cutting grass for horses
گولہ	گولۂ توپ	بندقۃ المدافع	Cannon ball
گھنٹی	زنگلہ	جلجل	A small ball
لاٹھی	چوبدستی	عصا	Rod, stick
نہائی	سندان	علاة	Anvil
مگرز	گرز	دبوس	"
ہتھوڑی	چکش	مِطرقة	A small hammer

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہتھیار	سازجنگ	سلاح	Arms
سلح خانہ	سلح خانہ	دار السلاح	Magazine
چھری	کارد گزلک	سکین	Knife
دھنکی	کمانچہ	حنیہ	Bow
ڈھال	سپر	جنہ ترس	Shield
ستالی	درفش	مخصف	Awl, bodkin
طپنچہ	تفنگچہ	طمنجہ	Pistol
کسوٹی	.	محک	A touch stone
کمٹھا	کمان چوب	قضیب	A bow

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
گپتی	عصاشمشیر	مغول	A sword stick
گولی	گلولہ تفنگ	بندقہ	Bullet
گھنٹہ	درا	جرس	Ball
لٹھ	چوب دستی	ہراوہ	A stick, cudgel
نہرنی	ناخن گیر	مقص	An instrument with which the mails are pared
نیزہ	نیزہ	رمح	Spear
ہتھوڑا	تیتک	فطیس	A sledge hammer
سلامی	شلک	.	"

(۲۴) اثمار و میوہ جات

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آڑو	شفتالو	خوخ	Peach
اخروٹ	چارمغز	جوز	A walnut
املی	انبلہ	تمرہندی	Tamarind
انار بیدانہ	.	شیباء	"
اوکھ	نیشکر	قصب السکر	Sagar-cane
آم	انبہ	آنبج	Mangoe
انجیر	انجیر	تین	Fig
انار	انار	رمان	Pomegranate

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
انگور	انگور	عنب	Grapes, pines
امرود		کمثری	Guava
بادام	بادام	لوز	"
پستہ	پستہ	فستق	A pistachio-nut
بیل	شل	.	The name of a fruit, tendril
پنڈ کھجور	خرمائے تر	رطب	A kind of date
تربوز	ہندوانہ	جحجب	Water melon
توت	توت	توث	Mulberry

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A date	تمر	خرما	چھوہارا
Apricot	مشمش	شکربادام	خوبانی
"	عُناب	جبلان	ولایتی بیر
Sugar-cane	قصب السکر	نیشکر	گنا
Plantain	لمکے	.	کیلا
Jack apple	.	چکی	کٹھل
A species of raisins	زبیب	مویز	منقی
Lemon	لیمون	لیمون	نیبو
"	.	جامون	پھلیندا
Unripe	فجاجة	خام	کچا
The stone of a fruit	عجام	خستہ	گٹھلی
Juice	عُصارة	افشرہ	رس
Sweet	حُلو	شیرین	میٹھا
A mixed taste of sour and sweet	مز	میخوش	کھٹمٹھا
A small tent, layers of straw, leaves, &c., between which unripe mangoes are ripened	.	خانہ رس	پال

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Plum	نبق	کُنار	بیر
Quince	سفرجل	آبی	بہی
A kind of melon	قثاء البر اُترج	خیار دشتی ترنج	پھوٹ لیمون
A kind of nut	حب الشمنة	نقل خواجہ	چلغوزی
Melon	بطیخ	خربزہ	خربوزہ
Apple	تفاح	سیب	سیب
"	شمام	دستبنویہ	کچری
Nile fig	جمیز	انجیر آدم	گولر
Cocoanut	نارجیل	نارگیل	ناریل
Orange	نارنج	.	نارنگی
The kernel of a cocoanut	لب النارجیل	مغز نارجیل	کھوپرا
"			.
Name of a fruit	.	پالسہ	پھالسہ
Raisins	قشمش	.	کشمش
Ripe	نضیج	پختہ	پکا
Nut shell	قشر	پوست میوہ	چھلکا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
,,	عَفِص	زمخت	گہیلا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sour	حَامِض	تُرش	کھٹا

(۳۵) باغ واشجار وما یتعلق بہا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
,,	حَدِیْقَة	بستانسرائے	خانۂ باغ
A flower garden	روضۃ الازھار	گلزار	پھلواری
Tree	شَجَر	درخت	پیڑ
Branch boughs	غُصْن	شاخ	ڈال
Sprout	عَذْب	سرِشاخ درخت	پھنگی
A bed of garden made to plant flowers	کُرو	گرز	کیاری
Small leaf	وُرَیق	برگ کوچک	پتی
Autumn	خریف	خزان	پت جھاڑ
Bud	زَھَر	غنچہ	کلی ,,
Sprout	فَسِیل	نونہال	پودھا
,,	بَاکُورَہ	نوباوہ	پہلا پھل
Jasmine	ظَیَّان	یاسمین صحرائی	جاہی جوہی
,,	وردالکاذی	کنذی	کیوڑیکا پھول
Nosegay	مِشْمُوم	گلدستہ	گلدستہ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A narcisses	نَرْجِس	نرگس	نرگس
The name of a flower	یاسمین	•	چنبیلی
Bushes	دَغَل	درخت کلان	جھاڑ
Garden	جَنَّت	گلستان	باغ
Root	اَصْل	بیخ و بُن	جڑ
,,	سَاق	تنۂ درخت	•
A branch	غُصْن	شاخچہ	ٹہنی
The place at the root of a tree for holding water	شَرَبَہ	کولاب	تھالا
,,			
Leaf	وَرَق	برگ	پتا
Having its branches looped and leafless	صَرِیف	درخت خشک	ٹھونٹھ
Flower	وَرْد	گُل	پھول
Thorn	شَوْک	خار	کانٹا
Fruit	ثمر فاکہہ	بار بر	پھل

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پھلی	.	غِلافُ الثَّمَر	Cod, pod
کلغا	تاج خروس	عُرفُ الدِّیک	An ornament worn with turban
گلِ خشبو	گل خشبو	.	,,

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
گل لالہ	گل لالہ	شَقائِق	The name of a herb
گھنا	باغ درہم درختان	حدیقۃ غُلباء	Thick
چھال	پوست درخت	لِحاء	Bark
ڈالی	سَبَد	طَبَق	A basket-full of fruits

(۲۶) متعلقات آسمان و دریا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آسمان	چرخ، سپہر	سماء، فلک	Sky
بدلی	ابر	سحاب	Cloud
آندھی	تندباد	ریح	Gale, storm
گھٹا	ابر سیاہ	مُکفَہِر	Cloudiness
بجلی	درخش	بَرُق	Lightning
برسات	برشکال	بِسارَۃ	Rainy season
جھڑی	باران پیوستہ بزمی	دِیمَۃ	Continued rain, showers
پھوہار دھارا	ارکاک جاجریان آب	طَلّ ناصِفَہ	,, Current, stream
بلبلا	غنچۂ آب	حَباب	Bubble
اولا	تگرگ	بَرَد	Hail
کہاسا، کہرا	نار میغ	ضباب	A fog, a mist
سورج	آفتاب	شمس	Sun

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چاند	ماہ	قمر	Moon
چاند کا ٹکڑا	ماہ پارہ	فَلقۃُ القَمَر	A portion of the moon
چاندنی	ماہتاب	قمراء	The moon beams
پہلی رات کا چاند	.	ہِلال	The new moon
دھوپ	آفتاب	ضُحیٰ	Sunshine
سمندر	دریائے محیط	البحرُ المُحیط	Sea
بہیا	سیلاب	سَیل	Flood torrent
باندھ	بند آب	سِکر	Embankment
لگان	کشتیگاہ	مِرفاۃ	Harbour
ریتا	کوراب	سَراب	Mirage
ٹاپو	آواک	جزیرہ	Island
ناو	کشتی	سفینہ	Boat

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Thunder	رَعْد	تندر	گرجنا
Drop	قَطْرَہ	چکه	بوند
Shower	رشاش المطر	سرشک باران	بوچھار
Rain	مَطَر	باران	مینھ
,,	مصب الماء	آبریز	آبریز
Ice, snow	ثلج	برف	برف
Dew	.	شبنم	اوس
Star	نجم	اختر	تارا
An eclipse of the sun	کُسُوف	گرفتگی آفتاب	سورج گہن
,,	مجرّہ	کہکشان	کہکشان
An eclipse of the moon	خُسُوف	ماہ گرفتگی	چاند گہن
A moonlight night	لیلۃ مُضاۃ	شب مہتاب	چاندنی رات
Full moon	بَدْر	.	چودھویں کا چاند
River	نہر	دریا	دریا
Flood	تموّج	جوش دریا	باڑھ
The ebb-tide	جزر	کم شدن آب دریا	بھاٹا
Whirpool	ورطہ	گرداب	بھنور
Rainbow	قوس قزح	رخش	دھنک

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Sand	رَمْل	ریگ	بالو
Wade	مَوْج	آبخیز	موج
Ship	مَرْکَب	جہاز	جہاز
Trough	قارِب	شُنبک	ڈونگی
Ferry boat	مِعْبَر	کشتی گذارہ	گذاریکی ناو
Landing place	مَعْبَر	گذرگاہ آب	گھاٹ
Sail	جَلّ	بادبان	پال
Water distributed to thirsty travellers during the first 10 days of Moharrum		آبخیز	سبیل
,,	یوغیل	.	ترائی
,,			
Stream	عَیْن	چشمہ	جھرنا سوت
Spuddle	حیتی	غارکہ دران باران جمع شود	ڈبرا
Dip, dive, plunge	غَوص	غوطہ	ڈبکی
Ferry, quay	مَشْرَب	آبشخور	گھاٹ
Raft	طوف	سل	بیڑا
Helm, rudder	سُکّان	دُنبال کشتی	پتوار

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
تال و جھیل	آبگیر	غدیر	Lake
جھالا	باران کی جھا بارد	نُقضہ	"

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
حوض	آبدان	حوض	A tank
سوتا	ساغانہ	خلیج	Spring, rivulet, fountain

(۲۷) امراض

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آدھا سیسی	درد نیم سر	شَقِیقَۃُ	Head-ache to the half-head
ہیضہ	تخمہ	ہَیضَہ	Cholera
باد	آتشک	رانوفارسی	A venereal disease
برانا	دیوسینہ	کَابُوس	To talk in ones sleep
پتھری	سنگ مثانہ	حصاۃ المثانہ	Stone in the bladder
پربال	موے دیدہ	شَعرُ المُنقَلِب	"
پھڑیا	ریش	قَرحَۃ	Sore, pimple
پھنسی	جوشش اندام	مُبثُر	A pimple
پیچش	پیچش	مَغص	Dysentry
تپ دق	تپ باریک	حُمّی الدّق	A hectic fever
تجاری	زور انگن	غب	Tortion fever
ٹیس	تیر کشی	ضربان	Shooting pain
ابکائی	جوش آمدن دل	تہوّع	To vomit, nausea
کوئی	دو شاخی	حمام	"
بخار	تپ	حُمّی	Fever

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بفا	سھوسہ	خراز	"
پتی	لیرہ	شریٰ	Bile
پرمیو	سوزاک	حُرقۃ البول	Gonorrhea
پھلی	گل دیدہ	بیاض العین	A disease of the eye
پھوڑا	بناو	دُمّل	Ulcer, sore
تاپ تلی	بیماری سپرز	مرض الطحال	Splenity
ٹپک	تیر کشی زخم	نخس	Throbbing
تیور	تیرگی چشم	ظلمۃ البصر	"
جالا	سپیدہ	سُبُل	A speck on the eyes
جلندھر		اِستِسقَاء	Dropsy
جاڑی	تپ لرزہ	نافض	An ague
جھرجھری	بخار خفیف	ترعش	"
چنک	سوزاک	لَفح	"
دھوندھی	روز کوری	جَھر	Blindness at day
رنگنی	گجرک	عرق النسا	Name of a medicine

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سیتلا	چیچک	جُدری خصبہ	Small-pox
کانور	یرقان	یرقان	"
کھجلی	خارش	حکہ جرب	Itch
متلی	دلشورہ	غثیان	"
مروڑ	کناک	مغص	A twisting of the bowels
ناخنہ	ناخنک یدہ	ظفرہ	"
نکسیر	خون بینی	رعاف	"
جھوگا	.	ام الصبیان	"
جھائیں	.	کلف	"
چھل	خارش	حکۃ	"
دُنبل	.	دُمّل	"
رتوندی	شب کوری	عشاء	Blindness at night
سُرخ بادا	سُرخ بادہ	حُمرت	"
فیل پاؤں	پیل پا	داء الفیل	Elephantitis
کھانسی	سرفہ	سُعال	Cough
مانڈا	تم	عشاوہ	A speck on the eye
مرگی	.	صرع	Epilepsy
مسہ	آژخ	ثؤلول	Wart
نارو	رشتہ	العرق المدنی	"
ہچکی	ہچکہ	فواق	Hiccup

(۲۸) ادویہ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آبنوس	آبنوس	ابنوس	Ebony
آنولا	آملہ	آملج	"
اجمود	تخم کرفس	بزرالکرفس	Parsley
ارنڈ	بیدانجیر	خروع	"
اسپند	سپند	حرمل	"
اگر	اگر	عود	Wood of aloes
املتاس	خیارچنبر	خیارشنبر	Cassia
آلوبخارا	آلوبخارا	اجاص	A kind of plum
ابرک	ستارۂ زمین	طلق	Talc
اجوائن	نانخواہ	بزرالبنج الخراسانی	The seeds of a plant of the dill kind
اسبغول	اسپغول	بزرقطونا	Seeds of a fleamortor plaintain
افیم	بہاگل	افیون	Opium
الائچی	قاقلہ	ہیل	Cardamom

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
انجن	سرمہ	کحل	,,
اندراین کا پھل	خربزہ تلخ	حنظل	Colocynth
اونٹ کٹارا	اشترخار	اشترغار	Name of a thistle of which camels are fond of
بابڑنگ	برنگ کابلی	بیرنج کابلی	,,
بارتنگ	بارتنگ	لسان الحمل	,,
بچ	اگر ترکی	وج	Onis root
بنسلوچن	تباشیر	طباشیر	The finger of the bamboo
دونا مروا	مرزنگوش	مرزنجوش	,,
رکت چندن	صندل سرخ	الصندل الاحمر	Red sandal
سجی	شخار	قلی	Alkali
سنکھیا	مرگ موش	سم الفار	Arsenic
سونا مکھی	سنگ روشنائی	حجر النور	,,
سونف	بادیان رازیانہ	رازیانج	Anise seed
عشق پیچہ	عشق پیچہ	کبلاب	,,
کندری	پیاز دشتی	بصل الفار	,,
کپور	کافور	کافور	Camphor

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
گٹھ	کوشنہ	قشنہ	Name of a medicine
نربکھور	کژدور	زرنباد	The name of a poisonous plant or drug
کستوری	مشک	مسک	Musk
کلونجی	سیاہ دانہ	شونیز	The name of a medicinal seed
کوکرمتا	سماروغ	کماۃ	,,
کیوڑا	.	کاذی	The name of a flower
اندرجو	زبان گنجشک	لسان العصافیر	,,
ایلوا	صبر	صبر	,,
بابونہ	بابونہ	بابونج	,,
بالچھڑ	.	سنبل الطیب	,,
بلی لوٹن	بادرنگبویہ	بادرنجبویہ	,,
خاکسی	خاکشو	خبہ	,,
دھتورا	تاتورہ	جوز ماثل	Name of a poisonous plant
ریوند چینی	تاتورہ	راوند	Rhubarb
سمندر پھین	کف دریا	زبد البحر	Foam of the sea
سورج مکھی	آفتاب پرست	اذریون	Sun flower
سونٹھ	شنگویر	زنجبیل	Dry ginger

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Lead	آنُك	سرب	سیسہ
Nutmeg	عود البرق	دارشیشعان	جائپھل
"	خَسّ	کوک	کاہو
A medicinal gum	کثیرا	گون	کتیرا
Strychnia	اِفاراقی	کچ	کچلا
Martial vitriol	قلقطار	زاک زرد	کسیس
Shafflower	عُصفُر	گل کاریزہ	کسم
"	نیلوفر	نیلوپر	کوکابیلی
Saffron	زعفران	زکیاس	کیسر
"	لسان الثور	گاؤزبان	گاؤزبان
Name of a gum	مُقل	بوے جہودان	گوگل
Gallnut	عَفص	مازو	مازوپھل
Name of a drug used for dying red	فُوّہ	رودماس	مجیٹھ
The Indian gooseberry	عنب الثعلب	روباہ	مکو
A kind of grass	سعد	مشک زمین	موتھا
Name of a fruit used in medicine	جوز القیء	.	مین پھل

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A kind of paste	نشاستج	نشاشتہ	نشاستہ
"	عود العطاس	.	نکچھکنی
"	ھلیلج	اہلیلہ	ہڑ
"	شعر الجن	پرسیاوشان	ہنسراج
Disease	مَرَض	بیماری	روگ
Physician	طبیب	پچشک	بید
Ochre	مغرہ	گل سرخ	گیرو
"	ثمرۃ الطرفاء	کزمازج	مائیں
Litharge	مرداسنج	مردہ سنگ	مرداسنگ
Liquorice	اصل السوس	بیخ مہک	ملٹھی
Myrtle	حِنّاء	حنا	مہندی
"	تُربُد	.	نسوت
"	اظفار الطیب	ناخن دیو	نکھ
Blue vitriol	الزاج الاخضر	زاک سبز	نیلا تھوتھا
Orpiment	زرنیخ	.	ہرتال
Ivory	عاج	دندان پیل	ہاتھی دانت
Sick	سقیم	بیمار	روگی
Druggist	صیدلانی	داروفروش	عطار

(۲۹) اعداد

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ایک ۱	یک	وَاحِدٌ	One
دو ۲	دو	اِثْنَانِ	Two
تین ۳	سہ	ثَلٰثٌ	Three
چار ۴	چار	اَرْبَعٌ	Four
پانچ ۵	پنج	خَمْسٌ	Five
چھ ۶	شش	سِتٌّ	Six
سات ۷	ہفت	سَبْعٌ	Seven
آٹھ ۸	ہشت	ثَمَانٍ	Eight
نو ۹	نہ	تِسْعٌ	Nine
دس ۱۰	دہ	عَشَرٌ	Ten
گیارہ ۱۱	یازدہ	اَحَدَ عَشَرَ	Eleven
بارہ ۱۲	دوازدہ	اِثْنَا عَشَرَ	Twelve
تیرہ ۱۳	سیزدہ	ثَلٰثَ عَشَرَ	Thirteen
چودہ ۱۴	چہاردہ	اَرْبَعَ عَشَرَ	Fourteen
پندرہ ۱۵	پانزدہ	خَمْسَ عَشَرَ	Fifteen
سولہ ۱۶	شانزدہ	سِتَّ عَشَرَ	Sixteen
سترہ ۱۷	ہفدہ	سَبْعَ عَشَرَ	Seventeen
اٹھارہ ۱۸	ہیجدہ	ثَمَانِیَ عَشَرَ	Eighteen
انیس ۱۹	نوزدہ	تِسْعَ عَشَرَ	Nineteen
بیس ۲۰	بست	عِشْرُوْنَ	Twenty
اکیس ۲۱	بست و یک	اَحَدٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-one
بائیس ۲۲	بست و دو	اِثْنَانِ وَ عِشْرُوْنَ	Twenty-two
تیئیس ۲۳	بست و سہ	ثَلٰثٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-three
چوبیس ۲۴	بست و چہار	اَرْبَعٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-four
پچیس ۲۵	بست و پنج	خَمْسٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-five
چھبیس ۲۶	بست و شش	سِتٌّ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-six
ستائیس ۲۷	بست و ہفت	سَبْعٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-seven
اٹھائیس ۲۸	بست و ہشت	ثَمَانٍ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-eight
انتیس ۲۹	بست و نہ	تِسْعٌ وَّ عِشْرُوْنَ	Twenty-nine
تیس ۳۰	سی	ثَلٰثُوْنَ	Thirty
اکتیس ۳۱	سی و یک	اَحَدٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ	Thirty-one
بتیس ۳۲	سی و دو	اِثْنَانِ وَ ثَلٰثُوْنَ	Thirty-two
تینتیس ۳۳	سی و سہ	ثَلٰثٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ	Thirty-three
چونتیس ۳۴	سی و چہار	اَرْبَعٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ	Thirty-four

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پینتیس ۳۵	سی و پنج	خمس و ثلثون	Thirty-five
چھتیس ۳۶	سی و شش	ستّ و ثلثون	Thirty-six
سینتیس ۳۷	سی و ہفت	سبع و ثلثون	Thirty-seven
اڑتیس ۳۸	سی و ہشت	ثمان و ثلثون	Thirty-eight
اُنتالیس ۳۹	سی و نہ	تسع و ثلثون	Thirty-nine
چالیس ۴۰	چہل	اربعون	Forty
اکتالیس ۴۱	چہل و یک	احد و اربعون	Forty-one
بیالیس ۴۲	چہل و دو	اثنان و اربعون	Forty-two
تینتالیس ۴۳	چہل و سہ	ثلث و اربعون	Forty-three
چوالیس ۴۴	چہل و چہار	اربع و اربعون	Forty-four
پینتالیس ۴۵	چہل و پنج	خمس و اربعون	Forty-five
چھیالیس ۴۶	چہل و شش	ستّ و اربعون	Forty-six
سینتالیس ۴۷	چہل و ہفت	سبع و اربعون	Forty-seven
اڑتالیس ۴۸	چہل و ہشت	ثمان و اربعون	Forty-eight
اُنچاس ۴۹	چہل و نہ	تسع و اربعون	Forty-nine
پچاس ۵۰	پنجاہ	خمسون	Fifty
اکیاون ۵۱	پنجاہ و یک	احد و خمسون	Fifty-one
باون ۵۲	پنجاہ و دو	اثنان و خمسون	Fifty-two
ترپن ۵۳	پنجاہ و سہ	ثلث و خمسون	Fifty-three
چوّن ۵۴	پنجاہ و چہار	اربع و خمسون	Fifty-four
پچپن ۵۵	پنجاہ و پنج	خمس و خمسون	Fifty-five
چھپن ۵۶	پنجاہ و شش	ستّ و خمسون	Fifty-six
ستاون ۵۷	پنجاہ و ہفت	سبع و خمسون	Fifty-seven
اٹھاون ۵۸	پنجاہ و ہشت	ثمان و خمسون	Fifty-eight
اُنسٹھ ۵۹	پنجاہ و نہ	تسع و خمسون	Fifty-nine
ساٹھ ۶۰	شصت	ستّون	Sixty
اکسٹھ ۶۱	شصت و یک	احد و ستّون	Sixty-one
باسٹھ ۶۲	شصت و دو	اثنان و ستّون	Sixty-two
ترسٹھ ۶۳	شصت و سہ	ثلث و ستّون	Sixty-three
چوسٹھ ۶۴	شصت و چہار	اربع و ستّون	Sixty-four
پینسٹھ ۶۵	شصت و پنج	خمس و ستّون	Sixty-five
چھیاسٹھ ۶۶	شصت و شش	ستّ و ستّون	Sixty-six
سڑسٹھ ۶۷	شصت و ہفت	سبع و ستّون	Sixty-seven
اڑسٹھ ۶۸	شصت و ہشت	ثمان و ستّون	Sixty-eight
اُنہتر ۶۹	شصت و نہ	تسع و ستّون	Sixty-nine
ستّر	ہفتاد	سبعون	Seventy

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Seventy-one	اَحَدٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و یک	اکہتر
Seventy-two	اِثْنَانِ وَ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و دو	بہتر
Seventy-three	ثَلٰثٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و سہ	تہتر
Seventy-four	اَرْبَعٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و چہار	چوہتر
Seventy-five	خَمْسٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و پنج	پچھتر
Seventy-six	سِتٌّ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و شش	چھہتر
Seventy-seven	سَبْعٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و ہفت	ستتر
Seventy-eight	ثَمَانٍ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و ہشت	اٹھتر
Seventy-nine	تِسْعٌ وَّ سَبْعُوْنَ	ہفتاد و نہ	اُناسی
Eighty	ثَمَانُوْنَ	ہشتاد	اسی
Eighty-one	اَحَدٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و یک	اکاسی
Eighty-two	اِثْنَانِ وَ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و دو	بیاسی
Eighty-three	ثَلٰثٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و سہ	تراسی
Eighty-four	اَرْبَعٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و چہار	چوراسی
Eighty-five	خَمْسٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و پنج	پچاسی
Eighty-six	سِتٌّ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و شش	چھیاسی
Eighty-seven	سَبْعٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و ہفت	ستاسی
Eighty-eight	ثَمَانٍ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و ہشت	اٹھاسی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Eighty-nine	تِسْعٌ وَّ ثَمَانُوْنَ	ہشتاد و نہ	۸۹ نواسی
Ninety	تِسْعُوْنَ	نود	۹۰ نوے
Ninety-one	اَحَدٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و یک	۹۱ اکانوے
Ninety-two	اِثْنَانِ وَ تِسْعُوْنَ	نود و دو	۹۲ بانوے
Ninety-three	ثَلٰثٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و سہ	۹۳ ترانوے
Ninety-four	اَرْبَعٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و چہار	۹۴ چورانوے
Ninety-five	خَمْسٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و پنج	۹۵ پچانوے
Ninety-six	سِتٌّ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و شش	۹۶ چھیانوے
Ninety-seven	سَبْعٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و ہفت	۹۷ ستانوے
Ninety-eight	ثَمَانٍ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و ہشت	۹۸ اٹھانوے
Ninety-nine	تِسْعٌ وَّ تِسْعُوْنَ	نود و نہ	۹۹ ننانوے
Hundred	مِائَةٌ	صد	سو
One hundred and twenty-five	مِائَةٌ وَّ خَمْسٌ وَّ عِشْرُوْنَ	یکصد و بیست و پنج	۱۲۵ سوا سو
One hundred and fifty	مِائَةٌ وَّ خَمْسُوْنَ	یکصد و پنجاہ	۱۵۰ ڈیڑھ سو
One hundred and seventy-five	مِائَةٌ وَّ خَمْسٌ وَّ سَبْعُوْنَ	یکصد و ہفتاد و پنج	۱۷۵ پونے دو سو
Two hundred	مِائَتَانِ	دو صد	۲۰۰ دو سو
Three hundred	ثَلٰثُ مِائَةٍ	سہ صد	۳۰۰ تین سو
Four hundred	اَرْبَعُ مِائَةٍ	چہار صد	۴۰۰ چار سو

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
۵۰۰ پانچ صد	پنج صد	خمس مائة	Five hundred
۶۰۰ چھ سو	شش صد	ستّ مائة	Six hundred
۷۰۰ سات سو	ہفت صد	سبع مائة	Seven hundred
۸۰۰ آٹھ سو	ہشت صد	ثمان مائة	Eight hundred
۹۰۰ نو سو	نہ صد	تسع مائة	Nine hundred
۱۰۰۰ ہزار	ہزار	اَلف	Thousand
۲۰۰۰ دو ہزار	دو ہزار	اَلفان	Two thousand
۳۰۰۰ تین ہزار	سہ ہزار	ثلث آلاف	Three thousand
۴۰۰۰ چار ہزار	چہار ہزار	اربع آلاف	Four thousand
۱۰۰۰۰ دس ہزار	دہ ہزار	عشرة آلاف	Ten thousand
۲۰۰۰۰ بیس ہزار	بست ہزار	عشرون اَلف	Twenty thousand
۱۰۰۰۰۰ لاکھ	صد ہزار	مائة اَلف	Hundred thousand
۱۰۰۰۰۰۰ دس لاکھ	دہ لک	عشرة مائة الف	Million
۱۰۰۰۰۰۰۰ کروڑ	صد لک	مائة مائة الف	Tens of million
۱۰۰۰۰۰۰۰۰ دس کروڑ	دہ صد لک	عشر مائة مائة الف	
پہلا	یکم	اوّل	First
دوسرا	دوم	ثانی	Second
تیسرا	سوم	ثالث	Third
چوتھا	چہارم	رابع	Fourth

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
پانچواں	پنجم	خامس	Fifth
چھٹا	ششم	سادس	Sixth
ساتواں	ہفتم	سابع	Seventh
آٹھواں	ہشتم	ثامن	Eighth
نواں	نہم	تاسع	Ninth
دسواں	دہم	عاشر	Tenth
گیارہواں	یازدہم	حادی عشر	Eleventh
بارھواں	دوازدہم	ثانی عشر	Twelfth
تیرھواں	سیزدہم	ثالث عشر	Thirteenth
چودھواں	چہاردہم	رابع عشر	Fourteenth
پندرھواں	پانزدہم	خامس عشر	Fifteenth
سولھواں	شانزدہم	سادس عشر	Sixteenth
سترھواں	ہفتدہم	سابع عشر	Seventeenth
اٹھارھواں	ہیجدہم	ثامن عشر	Eighteenth
انیسواں	نوزدہم	تاسع عشر	Nineteenth
بیسواں	بستم	العشرون	Twentieth
اکیسواں	بست و یکم	الحادی والعشرون	Twenty-first
بائیسواں	بست و دوم	الثانی والعشرون	Twenty-second
تئیسواں	بست و سوم	الثالث والعشرون	Twenty-third

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چوبیسوان	بست وچهارم	اَلرَّابِعُ وَالعِشرُون	Twenty-fourth
پچیسوان	بست وپنجم	اَلخَامِسُ وَالعِشرُون	Twenty-fifth
چهبیسوان	بست وششم	اَلسَّادِسُ وَالعِشرُون	Twenty-sixth
ستائیسوان	بست وهفتم	اَلسَّابِعُ وَالعِشرُون	Twenty-seventh
اٹھائیسوان	بست وهشتم	اَلثَّامِنُ وَالعِشرُون	Twenty-eighth

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
انتیسوان	بست ونهم	اَلتَّاسِعُ وَالعِشرُون	Twenty-ninth
تیسوان	سی ام	اَلثَّلٰثُون	Thirtieth
چالیسوان	چهلم	اَلاَربَعُون	Fortieth
پچاسوان	پنجاهم	اَلخَمسُون	Fiftieth

(۳۰) اقسام رنگ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
رنگ	رنگ	لَون	Colour
اُجلا	سپید	اَبیَض	White
پیلا	زرد	اَصفَر	Yellow
لال سوہا	سُرخ	اَحمَر	Red
سُرمئی	سُرمئی	کُحلِی	The colour of antimony
			Greenish
چٹا	پرسفید	یَقَق	White
کالا	سیاه	اَسوَد	Black
سنہرا	زراندود	مُذَهَّب	Golden
ہرا	سبز	اَخضَر	Green

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
رنگین	رنگین	مَصبُوغ	Colored painted
اُجلائی	سپیدی	بَیَاض	Whiteness
زردی	زردی	صُفرَة	Yellowish
لال	سرخی	حُمرَة	Redness
چہچہا	سخت سرخ	اَحمَر قَانِی	Deep red
ڈھڈھا	بسیار زرد	اَصفَر فَاقِع	Deep yellow
سیاہی	سیاہی	سَوَاد	Blackness
مونگیا	شمعی	.	,,
سبزی	سبزی	خُضرَة	Greenness
			,,

(۳۱) ساز وسرود ونغمه

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
راگ	سرود	نغمه	Music
بانسلی	نی	مِزمار	Flute

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Organ		ارغنون	ارگن
Charisi	.	سُرنائے	نڈہی
Drum	طَبَل	دہل	ڈھول
Dance	رَقص	پاے کوبی	ناچ
A guitar with six wires or strings	طَنبُورَہ	دنبورہ	تنبورا
Cymbal	صنج	سنج	جھانجھ
Tourmaline	دَف	دائرہ	ڈف

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Kettle drum	نوبَت	کوس	نقارا
A double kettle drum	نقارۃ	کوس	ڈنکا
A small tourmaline	دفیف	دائرہ خرد	کھنجری
The place at the porch of a palace where drums are beaten at intervals	بیتُ النُّوَب	نوبتخانہ	نقارخانہ
A kind of musical pipe	نَفیر	شاہ نائی	شہنائی

(۳۲) متعلقات کشتی وجنگ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A place made for wrestling	مصرع	جرنگ	اکھاڑا
	سباحۃ	شنا	ڈنڈ
Tent "	خیمہ	خرگاہ	ڈیرا
"	جواز	خط گزارہ	راہداری کا پروانہ
A commander of a troop of horse	قائد	سپہبد	رسالہ دار
Battle, war	معرکۃ	نبردگاہ	رن
A guide	دلیل	راہ دان	رہبر
Clad in coat of mail	مدرع	زرہ پوش	زرہ پوش
Under-ground passage	نقب	آہون	سُرنگ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Rider	راکب	سوار	سوار
Hero	شجاع	دلیر	شجاع پہلوان
Noise	صیاح	غریو	شور
Imprisonment	آسر	بند	قید
Wrestler	مصارع	کشتی باز	کشتی باز
Aid, assistance	اعانۃ	یاری	کمک
A fort	قلعۃ	دژ	کوٹ گڑھ
A fight with club, stick	عکبۃ	جبہ بک	گتکا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چھرّا	ساچمہ		A small shot
چھاپا مارنا	شبخون زدن	بَیَّتَ	"
راوٹی	چارطاق		"
راہ روکنا	راہ گرفتن	سدّ الطریق	To oppose the way
رسد	رسد	مِیرہ	Store of grain laid in for an army
رنجک	چاشنی		Priming powder
زرہ	زرہ	دِرع	Armour
سپاہی	لشکری	جُندی	Soldier
سٹراسٹر	شپاشپ	[illegible]	"
سونٹا	کتک	دَبوس	Club, mace pestle
شلک	شلک		"
غول	گروہ	فوج	Troop
قیدی	بندی	اسیر	Prisoner
کشتی	کشتی	مُصارعۃ	Wrestling
گھات	کمین	مَکمَن	"
گڑھی	قلعچہ	قُلَیعۃ	A small fort
گھاؤ	زخم	جرح	Wound

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
گھائل	زخمی	مجروح	Wounded
لات	لگد	رِکلۃ	A kick
لشکر	لشکر	عسکر	Army
لوٹا	غارت خوردہ	منہوب	Plundered
لہولہان کرنا	بخون آغشتن	اِدماء	To cover with blood
مگدر	بیلگیری	میل	A club used to exercise within the manner of dualile belts
ناکا	دربند	ثَغر	The extremity of road
نشانہ	آماج	ہدف	A mark hut
ہاتاپائی	دست بازی		To scuffle or struggle together
ہراول	یزک	مقدمۃ الجیش	Commander-in-chief
باروت	باروت	بارود	Powder
کمند	کمند	وَہق	"
گھونسا	مشت	جُمع	Blow, the clenched fist
لڑائی	کارزار	حرب	Battle
لوٹ	تاراج	غنیمت	Plunder, pillage
لہو بھرا	خون آلودہ	متضمخ بالدم	Covered with blood

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Overrunning an enemy's country	اِضْرِبْ اِضْرِبْ	دعاوازن	مارمار
Agreement	سِلْمٌ	آشتی	ملاپ آشتی
Standard-bearer	حَامِلُ الْعَلَمِ	علمدار	نشان بردار
,,	اَعْزَلُ	بے سلاح	نہتا
Armed	سَالِحٌ	سلحشور	ہتھیار بند
Messenger	جَاسُوسٌ	ایلچی	ہرکارہ
Footman	رَاجِلٌ	پیادہ	پیادہ

(۳۳) ظروف زمان

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
To-day	اَلْيَوْمُ	امروز	آج
Yesterday	اَمْسِ	دی	کل
Day before yesterday	قَبْلَ الْاَمْسِ	پریروز	پرسوں
The third day past	قَبْلَ يَوْمَيْنِ	پسترپریروز	اترسوں
To-morrow	غَدٌ	فردا	کل
Day after to-morrow	بَعْدَ الْغَدِ	پس فردا	پرسوں
The third day to come	بَعْدَ يَوْمَيْنِ	پسترپس فردا	اترسوں
Last night	اَلْبَارِحَةَ	دوش	کل کی رات
To-night	اَللَّيْلَةَ	امشب	آجکی رات
,,	.	پریشب	پرسونکی رات
In the middle of night	.	شباشب	راتوں رات
Day and night	يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ	شب وروز	رات دن
Day	يَوْمٌ	روز	دن
Night	لَيْلٌ	شب	رات
Dark night	.	شب دیجور	اندھیاری رات
A moon-light night	لَيْلَةُ اَضْحِيَانٍ	مہتاب	چاندنی رات
Night of the moon's first appearing	غُرَّة	شب ہلال	چاندرات
Fourteenth night of the moon	لَيْلَةُ الْبَدْرِ	شب چہاردہم	چودھویں رات
Midnight	نِصْفُ اللَّيْلِ	نیم شب	آدھی رات
Dawn of day	فَجْرٌ	سفیدۂ صبح	بھور
Dawning of day	سَحَرٌ	پگاہ	تڑکا
A mid-day	رُبْعُ اللَّيْلِ	پاس	پہر
Ghari, consisting of half an hour	سَاعَةٌ	ساعت	گھڑی
Time	حِيْنٌ	ہنگام	وقت

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سال	سال	سَنَۃ	Year
پل	.	دَقِیْقَۃ	Moment
پارسال	پار	اَلسَّنَۃُ الْمَاضِیَۃ	Last year
مہینا	ماہ	شَہْر	Month
دسواں دن	.	عَشَرَۃ	Tenth day
ساتواں دن	.	اُسْبُوع	Week
ٹک	یکدم	لَحْظَہ	Moment
جگ	روزگار دراز	قُرُون	Period
جاڑا	زمستان	شِتَاء	Winter
رت	ہنگام	مَوْسِم فصل	Season
پت جھاڑ	خزان	خَرِیْف	Autumn
گرمی	تابستان	صَیْف	Summer
ربیع	بہار	رَبِیْع	”
برسات	برشکال	نیسارہ	Rainy season

(۳۴) اسماء روز ہا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
سنیچر	شنبہ	یَوْمُ السَّبْت	Saturday
اتوار	یکشنبہ	یَوْمُ الْاَحَد	Sunday
پیر کا دن	دوشنبہ	یَوْمُ الْاِثْنَیْن	Monday
منگل	سہ شنبہ	یَوْمُ الثُّلَثَا	Tuesday
بدھ	چہارشنبہ	یَوْمُ الْاَرْبَعَاء	Wednesday
جمعرات	پنجشنبہ	یَوْمُ الْخَمِیْس	Thursday
جمعہ	آدینہ	جُمُعَۃ	Friday

(۳۵) افعال واوصاف حسنہ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بڑائی بھرم	بزرگی	عَظَمَت	Greatness
بھلائی	خوبی	حُسْنٰی	Goodness
پاکدامن	پارسا	عَفِیْف	Chaste
سچ	راستی	صِدْق	Truth
سچا	راستگو	صَادِق	True
سخی	راد	جَوَاد	Generous
شرم لاج	آزرم	حَیَاء	Shame
شرمیلا	شرمگین	حَیِیّ	Shameful
انصاف	داد	عَدْل	Justice
انصاف کرنے والا	داور	عَادِل	Just

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
دیانت دار	دیانت دار	مُتَدَیِّن	Faithful
لائق	سزاوار	حَرِیٌّ	Qualified, worthy
پرہیزگار	پرہیزگار	مُتَّقِی	Abstinent, one who controls his passions

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہوشیار	زیرک	حَاذِق	Intelligent, clever
امانتدار	امانتدار	اَمِین	Trustee
اچھا	خوش	حَسَن	Good

(۳۳) افعال واوصاف رذیلہ

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
پاجی	فرومایہ	رَذِیل	Mean
چنڈال	دون	وَضِیع	Wicked man
چوری	دزدی	سَرِقَہ	Steal
چور	دزد	سَارِق	Thief
ڈاکو	تاراج زن	مُغِیر	Robber
ڈانواں ڈول	سراسیمہ	مُتَسَکِّع	Wanderer having no place of abode
ڈاہ	ٹرھان	حَسَد	Envy
ڈائن	جگرخوارہ		Witch
بے ادب	ناتراشیدہ	سَیِّئُ الأَدَب	Rude, ill-mannered
سوم	شرگوبہ	بَخِیل	Miser
بڑا جھوٹا	بسیاردروغگو	کَذَّاب	Great liar
بڑبوٹھا	لغوسج	شفاهی	

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بڑنکا	درازبینی	أَنْفَان	Long-nosed man
بونا	خردپاچہ	تُقَاش	Dwarf
بک	درازنفسی	بَقّ	Foolish talk
بہری	زن کر	صَمَّاء	Deaf woman
بہرا	کر	اصم	Deaf
بھگوڑا	بسیارگریزپا	آبَاق	A runaway
بُھلکڑ	فراموشکار	نِسِّی	Forgetful
بھلکڑ	غلط کار	مِغْلَاط	One who makes mistakes
بھینگا	کاژ	اَحْوَل	
بھنگی	بنگ نوش	حَشَّاش	One who drinks bhung or cannabas
بیاج	سود	رِبوا	Interest
بیاج خور	سودخور	مُرَابِی	Usurer
بیحیا	بے شرم	جَالِع	Shameless

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Shameless-ness	وقاحت	بیشرمی	بیحیائی
,, Bastard	اَعسر	چپہ	بین ہتھا
Vicious	شریر	فتنہ انگیز	حرامزادہ
Covetuous-ness	طمع	آز	لالچ حرص
Avarice Covetuous	شرہ	بسیار آز	لالچی
Toothless	اَدرَد	دندان ریختہ	پوپلا
Toothless woman	درداء	ترشرو	ترشرو
,,	بطین	کلاں بطن	پیٹو
Surley, stern	عبوس	ترشرو	ترشرو
Lisper	اَلثغ	سقو	توتلا
Lisper woman	لثغاء	زن سقو	توتلی
Pot-bellied	بطین	شکمدار	توندیلا
,,	قلیل البضاعۃ	کم مایہ	کم پونجیا
Robber	قاطع الطریق	رہزن	ٹھگ
,,	قصیر	پستہ	ٹھگنا
,,	قصیرہ	پستہ	ٹھگنی
Backbiting	نمیمہ	سخن چینی	چغلی
Backbiter	نمام	سخن چین	چغلخور

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Gambling	قمار	منگ	جوا
Gambler	مقامر	قمارباز	جواری
Quarrel-some	الد	بسیار خصومت کنندہ	لڑاکا
Untruth	کذب	دروغ	جھوٹ
Liar	کاذب	دروغگو	جھوٹا
,,	سکران	سیست	چھکا چھک
Deceit	خداع	فریب	چھل بل
Enemy, foe	عدو	دشمن	دشمن
Enmity	شحناء	دشمنی	دشمنی
A deadly foe	قتل	دشمن جانی	دشمن جانی
Cheat	خدیعت	دغا	دغا
Cheater	خادع	دغاباز	دغاباز
Mad, insane	مجنون	دیوانہ	سڑی
Mangoe	ہجین	اکدش	دوغلا
Mongrel woman	ہجینہ	زن اکدش	دوغلی
Bribe	رشوت	پارہ مال	رشوت
One who gives bribe	راشی	پارہ دہندہ	رشوت دینے والا
One who takes bribe	مرتشی	پارہ گیرندہ	رشوت لینے والا

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
شرابی	میخوار	شارب الخمر	Drunkard
ظلم	ستم	جَوْر	„
ظالم	ستمگر	ظالم	Tyranny
فریب	فریب	خدیعہ	Fraud
کانا	یک چشم	اعور	One-eyed
کٹنا	قلتبان	دیوث	Pimp
کٹنی	میاندار	دلالہ	Pimp women
کفن چور	کفن دزد	نبّاش	A shrewd stealer
گرہ کٹ	کیسہ بر	طرّار	A pick pocket
لٹیرا	غارتگر	نہّاب	Plunderer
لچا	لچہ	عریان	Vagabond
لڑائی	ستیزہ	جدال	Battle, war
لنڈا	کلنتہ	ابتر	Failcropt

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
مسخرا	:	سخرہ	Jester
مسخراپن	تماخرہ	سخریہ	Jest
مکار	پرکار	ماکر	Imposter, knave
نکٹا	بینی بریدہ	اجدع	Nose, clift
نکما	نابکار	کَل	Good for nothing
متوالا	مست	سکران	Drunk
اُچکا	بردار	مختلس	„
گپی	گپ زن	قوّال	Tattler
گپ	گپ	اقوال	Tattle
عیب	بدگو	عیّاب	Evil-speaker
حرام خور	حرام خور	اکل السحت	One who lives on the wages of iniquity
بدکار	بدکار	فاسق	Evil-doer, sinful

نام ماہہائے ہندی و فارسی و انگریزی مع تعداد ایام

ہندی مہینوں کے نام	عربی مہینوں کے نام	انگریزی مہینوں کے نام	تعداد ایام
کنوار	محرم	جنوری	۳۱
کاتک	صفر	فروری	۲۸
اگہن	ربیع الاول	مارچ	۳۱
پوس	ربیع الثانی	اپریل	۳۰
ماگھ	جمادی الاول	مئی	۳۱
پھاگن	جمادی الثانی	جون	۳۰
چیت	رجب	جولائی	۳۱
بیساکھ	شعبان	اگست	۳۱
جیٹھ	رمضان	ستمبر	۳۰
اساڑھ	شوال	اکتوبر	۳۱
ساون	ذیقعدہ	نومبر	۳۰
بھادوں	ذی الحجہ	دسمبر	۳۱

فہرست ابواب اربع عناصر

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ ان دنون یکے از تالیفات **محمد ناصر علی** غیاث پوری ثم الآروی کتاب بے نظیر نافع ہر صغیر و کبیر حاوی لغات اربعہ اردو و فارسی عربی انگریزی اطفال خردسال کے ہاتھ کے لائق جواہر لغات سے مرصع آرسی مسمیٰ بہ **اربع عناصر** جسکے انگریزی کے قانون کو فاضل لوذعی عالم المعی مولوی **محمد عبد الحمید صاحب** ابن بقراط عصر جالینوس دہر مسیحائے زمان فلاطون دوران جناب مولوی حکیم **احمد حسین** صاحب سہسرامی نے حسب الحکم مصنف ممدوح کے پورے کیے ہین تصحیح و تنقیح علماء مطبع متعینہ صحت کتب در مطبع **منشی نول کشور** واقع لکھنؤ بہ سرپرستی جناب منشی **پراگ نرائن** صاحب مالک مطبع موصوف۔ بار ششم باہ مئی سنہ ۱۹۰۷ء مطابق ماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۲۵ ہجری چھپکر نفع بخش ہر صغار و کبار ہوئی فیض رسان عالم مقبول خاص و عام فرماوے

بسم الله الرحمن الرحيم

سقاني الحب كاسات الوصال

داد ساقی ازمی حب خدا کاسهای وصل پی درپی مرا

فقلت لخمرتي نحوي تعالي

پس بگفتم کای شراب جانفزا بی حجابانه بسوی من بیا

سعت ومشت لنحوي في كؤوس

ازدرون خم شراب باصفا چلوه گرشد درمیان کاسها

همد

نام کتاب	قیمت
فرہنگ جہانگیری۔ از جمال حسین مستند معروف۔	عہ آ ر
فرہنگ گلستان۔ از سید ابن حسن حوم	۹ پائی
فرہنگ بوستان۔ ″ ″	۹ پائی
فرہنگ زلیخاے جامی۔ ″ ″	۱ ر
فرہنگ سکندر نامۂ بری۔ ″ ″	۲ ر
فرہنگ لغات مثنوی مولانا روم۔ از مولوی عبد اللطیف شارح مثنوی۔	۸ ر
نصاب الصبیان منظوم۔ از ابو نصر فراہی	۱ ر
شرح نصاب الصبیان۔ از کریم الدین دشت بیاض۔	۴ ر
ہفت قلزم۔ از مولوی قبول محمد جو بحکم غازی الدین حیدر شاہ اول اودھ تصنیف ہوئی سات جلدین۔	۸ ر عہ پ
لغات عربی و فارسی بزبان اُردو	
نجم اللغات۔ از راجہ جیسور راو صاحب بہادر اُردو الفاظ کے معنی انگریزی و فارسی مین۔	۱۲ ر پ
ایضاً۔ اُردو الفاظ کے معنی فارسی مین	۸ ر پ
کریم اللغات۔ فارسی و عربی لغات کے معنی اُردو مین از مولوی کریم الدین۔	۶ ر

نام کتاب	قیمت
نفائس اللغات۔ الفاظ اُردو کی شرح بزبان فارسی از مولوی اوحد الدین بلگرامی	عہ پ
نصیر اللغات۔ ترجمہ اُردو غیاث اللغات	سے پ
لغات فارسی معین اُردو و مشتقات صیغہ ہاے فارسی کا بیان اُردو مین۔	۱ ر
معیار الاملا۔ تصحیح الفاظ العوام از منشی دیبی پرشاد۔	۲ ر
مجموعۂ لغات عربی۔ یعنی اُردو ترجمہ منتہی الارب فی لغات العرب کا جو مجموعہ قاموس وغیرہ معتبر لغات عربی کا ہے از منشی سدا سکھ لال صاحب چار جلدین۔	عہ پ
لغات کشوری۔ از سید تصدق حسین صاحب رضوی کاغذ سفید۔	۴ ر عہ پ
ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	عہ ر پ
لغات ناصری۔ ہر قسم کے لغات بترتیب حروف تہجی۔	۱ ر ۶ ر سہ
جامع اللغات۔ عربی و فارسی و اُردو کے لغات کی تصریح اور روزمرہ محاورے جنکا جاننا ہر شخص کو ضروری ہے دو جلدین	سے پ
زبدۃ اللغات۔ لغات عربی و فارسی کی تحقیق اُردو مین۔	۸ ر عہ

نام کتاب	قیمت
لغات مختص بمفردات طب فارسی مین	
مخزن الادویہ - بغیر تحفہ مشہور و معروف -	سے ا پ
مجموعۂ الفاظ الادویہ - چار رسالہ مع علاج	عہ
اختیارات بدیعی - مشہور -	عیہ ۸
مخزن الادویہ - مع تحفہ مطبوعۂ علوی -	سے ا پ
لغات مخصوص طب اُردو مین	
مخزن المفردات - جامع ادویہ مشہور و مقبول -	دیہ ۱۱ ۱۴ ار پ
ترجمۂ مخزن الادویہ - مترجمۂ مولوی محمد نور کریم مرحوم -	دیہ ۱۱ سے ۸ پ
مقالات احسانی - دواؤن کے نام و خواص ہندی مین -	۶ر
تحقیقات نادرۂ طبی - معروف بہ مفردات ہندی از حکیم بشیر احمد گوپاموی -	عہ ۸
بستان المفردات - مجموعۂ افعال و خواص ادویہ مفردۂ یونانی از حکیم عبد الحکیم صاحب -	عہ ۸ ر پ
ضروری المطب - از حکیم مہتاب اے صاحب	۹ پائی
کتب طب مختص بعلاج الانسان اُردو	
تشریح الاسباب مع نقشہ بروج فلکی از حکیم قاضی الٰہی بخش -	۸ر

نام کتاب	قیمت
رسالۂ زبدۃ المفردات - مع رسالہ نظم بارق از حکیم سید علی حسین صاحب -	۲ر ۹
زبدۃ الحکمت - تینون فصلون کے خورد و نوش کا طریقۂ حفظ صحت مولفۂ حکیم مولوی محمد قمر علی -	ار ۹
رسالۂ تعریف النبض - مولفۂ حکیم مرزا بشیر احمد -	۲ر
شفاء الامراض - از حکیم محمد عبد الحکیم -	عہ پ
ترکیب لعلاج - مع ترمیم و اضافہ نسخہ جات مولفۂ حکیم امیر الدین خان جدید الطبع -	۸ پ
رسالۂ دافع طاعون - مولفۂ راے ہزاری لال ہیڈ ماسٹر اودیپور -	۲ر پ
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ - ہر مرض کے نسخے مولفۂ سید فضل علی نیٹو ڈاکٹر -	۳ر۳ ۹
طب احسانی - مولفۂ حکیم احسان علی -	۳ر ۹
مجمع البحرین - از حکیم حیدر خان حاوی طب یونانی و ڈاکٹری -	سے ا پ
علاج الغربا - مترجمۂ حکیم اصغر علی -	۸ر
قرابادین احسانی -	۵ر

به عون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

خوشتر رساله قلیل البها کثیر النفع در شرح حل لغات و استعارات کلام ملا عبد الرحمن عالم نامی مسمی به

فرهنگ صحیحه

مبسوطه

زلیخای جامی

از تدوین و تالیف کاتب تردامن آلوده دامن سید ابن حسن مودودی دیرینه خدمتی مطبع عالی

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور مزین بطبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

محمدت سگالی گلشن آرای عزیزی که بوستان مصر جهان را آبیاری قدرتش شگوفه بندی نهالان حسن یوسفی و عشق زلیخای شگفته نوریان ساخته و نعمت گدبور باغستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که میرابی هدایتش اشجار کج بنیان ضلالت را بتاثیر فیض رسانی خویش همروش بوستان افراختا اما بعد بنده کلتیره آلوده دامن نابلد از کوچه علم وفن سید ابن حسن مودودی که دیرینه خدمتی مطبع عالی حذقه دیده فتوت چشم وچراغ کاشانه مروت پیکر دانش سراپا بینش منتظم کارهای سترگ صدر نشین چار بالش نظام امور بزرگ قدردان علم واهل دوست نواز با دیگران همدرا دمساز عالی حوصله بلند اراده باتفاق آرای جمهور جناب معلی القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای دام اقباله است بخدمت مع المشهوران نصفت کوش خرد پروران حق نیوش التماس میدارم که هرچند این هیچکاره از کم مایگی علم صلاحیت آن ندارم که بتالیفی مبادرت نمایم وبتعهد نظم ونسق فش شوم لیکن محض بفیض صحبت صاحبان علم مستعینا بالله بهر فرهنگ زلیخای جامی همت برگماشتم وهنگام فرصت هر روزه بحال تعلق کار طبع بتالیفش پرداختم وحق تالیف هم حق مطبع عالیست

سبب تالیف انیکه

هرگاه همه کارخانجات متعلقه این مطبع نامی سیما کتب خانه عظمت وشانی دارد وقابل ملاحظه نظارگیان علم دوست بدین نظر اکثری از صاحبان عالی شان ورؤسای نامدار وتعلقداران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی لکهنا برای ملاحظه تشریف می آرند چنانچه روزی جناب معلی القاب بانی مبانی ترویج علوم وفنون هنرپرور علم گستر جناب آر تی ایچ - گرفیتھ صاحب بهادر ایم - اے ڈائرکٹر آف پبلک انسٹرکشن ممالک مغربی وشمالی دام اقباله برای ملاحظه کتب خانه در مطبع تشریف آوردند اتفاقا دران وقت فرهنگ سکندرنامه وبوستان که هم از تالیفات هیچمیرز است بملاحظه در آمد فرمودند که هنوز فرهنگ زلیخا چاپ نشده همین که این حرف بگوش خوردم سمعا وطاعة بزبان آوردم وبتالیف آن صرف همت نمودم الحق که از هیچو فرهنگهای کتب درسیه برای مدرسین حصول فوائد موفورست قلیل الحجم وکثیر النفع شدنش نور علی نور چون بتایید ایزدی باختتام رسانیدم برای منظوری بحضور خداوند نعمت ممدوح الشان گذرانیدم بحمد الله که آرزویم بر آمد واین بضاعت مزجات تشریف پذیرائی خداوندی اعزاز یافت از درگاه خدای برتر تمنائی میدارم که سعیم را بکار رساند که بقبول پسند بید واهل عام گردد وبانی ومقوم این مطبع نامی را به ترقی وتضاعف اقبال روز افزون بانجاح مقاصد دلی خاطر گرداناد ومنه وکرمه وما توفیقی الا بالله المستعان به الاستعانة وعلیه التکلان

باب الف ممدوده

آب

آب - بالمد بمعنی رواج و رونق وطرز کنایه از روی روشن

آب بر آتش زدن کنایه از نرمی کردن -

آبروی - تروتازگی و روشنائی چهره و جاه و عزت -

آب بقا و آب خضر

آب حیات و کنایه از سخن

آت

آتش - بفتح و کسر تای مثناة فوقانی معروف و کنایه از دوزخ و غضب الهی

آخ

آخر - بضم خای معجمه جای علف خوردن اسپان مخفف آخور بمعنی استخوان زیر گردن و بالای سینه انسان هندی هنسلی

آش

آشفته - بمعنی بهم برآمده از پریشانی و تشویش

آشیان و آشیانه خانه مرغان که دران بیضه نهند و بمعنی سقف خانه مردم

آشوب - شور و فتنه و غوغا

آغ

آغشته - بفتح غین معجمه آلوده و ترکرده و آمیخته

آف

آفاق - جمع افق بضمتین کناره آسمان که در میدان صحرا - وسیع بزمین پیوسته از دور مشاهده میشود مراد اجسام

آل

آل - بمعنی رنگ سرخ در فارسی و نوعی از شراب

آلالیش - الودگی

آم

آمرزگار - بخشنده و عفو کننده

آن

آن بنگی - اشاره بجان کندن باگور

آن چراغ اهل بینش - کنایه از ذات حضرت

آن مو - اشاره بسخنهای باریک

آن آشیان - اشاره به آشیان ازل

آو

آواره - پراگنده و پریشان و گم و نابود و خراب و خستم

آه

آهنگ - قصد و موزونی آوازه ساز و بمعنی طرز و روشن

آی

آیا - تمنا و شاید و افسوس

آیین - رسم و طریق

آئینه - معروف مراد از دل

باب الف مقصوره

اب

ابریشمینه - انجا از ابریشم ساخته باشند

ابریق - بالکسر آوند چرمین لوله دار

ابد طرازی - زینتی برای ابد فریبی

ابن آدمی - بمعنی شغال

ابهه - نام نائب پادشاه حبشه

اج

اجازت - بالکسر بریدن مسافت وپس افگندن جای بر رفتن از وی و دستوری و رخصت

اح

احترام - بمعنی حرمت داشتن

اد

ادبار - بالکسر پشت دادن و برگشتن بخت

ادراک - دریافتن و رسیدن بچیزی

ادریس - بالکسر نام وی خنوخ یا اخنوخ پیغمبری بوده

ادیم - بالفتح پوست خوشبو و بلغار نیز گویند

ادیم طائف - قسمی از ادیم مقام طائف

اذ

اذفر - بالکسر بوی تیز خوش و ناخوش و مشک تیز بوی

ار

ارجمند - بالفتح صاحب قدر و منزلت

ارزق - بمعنی کبود

ارزق طیلسان - کنایه از ستارگان که چادر کبود فلک بر دوش دارند

ارغوان - بالفتح نام گل سرخ و گیاه سرخ رنگ

ارم - بالکسر و فتح رای مهمله بهشت شداد

از

از پا افتادن

از چشم گهر باریدن - مراد از گریه کردن

از لب گهر باریدن - کنایه از سخن فصیح و لطیف گفتن

ازین محراب - اشاره بدنیا

اژ

اژدها - بالفتح مار بزرگ و کنایه از عزیز مصر

اس

استاد کهن سال - کنایه از مورخ

استقامت - راست ایستادن

استمداد - مدد و حمایت خواستن

اسحاق - نام پیغمبر

اسرائیل - بالکسر نام یعقوب پیغمبر و این لفظ سریانی ست معنی آن برگزیده خدا

اش

اشک ارغوان - کنایه از اشک سرخ

اشهب - اسپ سبزه خنگ

اص

اصطفا - برگزیدن

اصلاب - بالفتح جمع صلب استخوان پشت

اصلاح - بصلاح آوردن و آشتی کردن و بمعنی نیکو کردن خلاف فساد

اط

اطلس - جامه ابریشمی بی نقش

اغ

اغیار - بالفتح دشمنان و محافظان محبوب و نیز غیر یار

اف

افراشتن - بمعنی بلند ساختن

افراط - بالکسر از حد گذشتن و گذرانیدن

افق - بضمتین بمعنی کرانه و کره گرد عالم

اق

اقتباس - علم آموختن از کسی و آتش فرا گرفتن و فائده گرفتن و نور جستن

اقلیم - بالکسر هفتم حصه زمین

اک

اکسون - بالکسر و الفتح جامه سیاه درخو کسوت سلاطین

ال

الماس - بالفتح جوهری سفید شفاف سخت قیمتی

اِله بالکسر معبود

ام

امتی گوی - ای امتی گویان یعنی گروه من که حدیث نبی آخرالزمان باشد

امرد - بی ریش و ساده زنخ

امین - امانت دار و اعتماد کرده شد

ان

انبار بالفتح و مملو و پر

انجم - بضم جیم ستارگان

انجمن - بضم جیم مجلس و مجمع

انسان - بالکسر مردمان

انسان عین - بمعنی مردم چشم

انفس - بضم فا جمع نفس بمعنی جان و روح

انگشت بدندان گرفتن کنایه از تحیر

انیس - دوست و همدم و غمگسار

او

اوج - بالفتح بلندی هوا

اقلیدس - بالضم باد او نام مردی واضع کتاب وغیره او نام حکیمی مصنف مجسطی

اوصیا - بالفتح جمع وصی

اه

اهتمام - بمعنی غمخواری کردن

ای

ایام - بالفتح جمع یوم بمعنی روز

این دیر - اشاره بعالم شهود

اینک - مصغر این اشاره بقریب

این مصر - اشاره بدنیا

این کاخ - کنایه از دنیا و جهان

این ویرانه - کنایه از عالم فانی

ایوان - بالفتح صفهٔ بزرگ و خانه پیش گشاده و بلند و مرتفع

ایوان زحل - کنایه از فلک هفتم

ایالت - بالکسر سیاست و نگاهداشتن

باب بای موحده

ب ا

باج - بمعنی خراج

بادام سیه - کنایه از چشم

باد بدست - کار بے حاصل

باد در مشت - کنایه از تهی دستی

باد در کف - مراد از بی حاصل و کار بے حاصل

باده - بمعنی شراب مراد مضمون

باز - بمعنی کشاده

بازغه - نام دختری زیبا در ملک مصر

باغ خلد -

بال - بازوی مردم و شهپر مرغ و بمعنی دل و حال و خوشدلی

بال افشاندن پرواز کردن

بالا - بمعنی قد دلکش

بالین - هنگام غلطیدن

بام - بمعنی سقف و مخفف بامداد

بانو - بضم نون خاتون خانه

ب ت

بتان - بالضم مراد معشوقان

ب خ

بخت - بمعنی بهره ونصیب
بخردان - خردمند وهوشیاران
بخش - بمعنی حصه ونصیب

ب د

بداندیش -
بدره -
بدیع -

ب ذ

بذل - بالفتح بمعنی دادن

ب ر

بر - بالفتح سینه وکنار وپستان زن جوان
برج آبی - مراد از دریای نیل
برخوردار - آنکه مظفر بر حاجات باشد
برد - بالضم جامه مخطط
برد یمانی - مراد کفن رسول مقبول
بریق - درخشش وتابان

ب ز

بزم فنجام کنایه از دنیا -

ب س

بستان - معرب بوستان
بستان سرای نظاره کنایه از دنیا
بسیج - بمعنی ساختگی وقصد واراده

ب ط

بطاعت گیر - ای مواخذه کننده بطاعت ریائی

ب ل

بل - بمعنی بلکه گاه برای ترقی آید وگاه برای اضراب مستعمل شود
بلاغت - بالغ شدن ودر اصطلاح ایراد کلام بمقتضای حال

ب ن

بنات النعش - هفت ستاره در شمال وجنوب چهار را نعش وسه را بنات گویند
بنام ایزد - بمعنی بنام خدا وکلمه ایست که هنگام تعجب وتیمنا برای دفع چشم زخم استعمال کنند وبمقام قسم هم آرند
بناگوش
قریب رخساره
بند - بمعنی قید وغم وغصه آمده

ب و

بوم - بمعنی زمین نارانده
بوی - بمعنی امید و محبت وطمع

ب ه

بهانه عذر بیجا وناپسندیده
بهروزی - بهبود وخوش عیشی
بهرام
بهره

ب ی

بیاض - بمعنی سفیدی
بیان - سخن روشن وواضح گفتن
بی جفتی - کنایه از نبے شوهری
بید - بالکسر بیاے مجهول نام درخت
بیدل - کنایه از عشق
بی دست وپا - کنایه از سراسیمه -
بی سروبن کنایه از دنیا ونبے نهایت
بیش - بالکسر زیاده وافزون
بیع - بالفتح خرید وفروخت
بی قیل
بیهوده - بالکسر ناحق وباطل وپندار -

باب بای فارسی

پ ا

پاد - بمعنی نگهبان و حارس
پاسخ - بالضم سین مهمله بمعنی جواب
پای افشردن - کنایه از ثبات ورزیدن
پای در دادن کشیان
عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپیدا گشتن
پایمال - مالیده پای
پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه
پایان - بمعنی آخر و تمامی

پ د

پدرود - بالکسر و بالفتح وداع و ترک

پ ر

پرافشانی - کنایه از ترک علائق دینوی -
پره - بمعنی بسیار
پرکار - بالضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید

پرتو - بمعنی روشنائی
پرستار - بمعنی کنیزک
پرش - بالفتح و کسر رای مهمله بمعنی پریدن -
پرطوطی - کنایه از آسمان ساده
پرویز - نام پسر هرمز بن نوشیروان
پروین - چند ستاره ریزه قریب یکدیگر که ثریا گویند -
پرواز برداشتن شب
کنایه از رفتن شب
پروا - بمعنی فراغت و بمعنی التفات
پری - بمعنی دلو -
پرنیان - حریر منقش
پرهیز - نگهداشت از مضرت

پ س

پس کار نشستن - ترک مقصود خود کردن و از کار گذشتن
پسته دهان - کنایه از دهان محبوب و معشوق

پ ش

پشت شکستن - کنایه از هلاک شدن

پ ل

پلنگ - بضمتین جانور وحشی دشمن شیر -

پ ن

پنجهٔ ماه - کنایه از یوسف علیه السلام
پند - اندرز و نصیحت

پ ی

پیچا - بمعنی پیچیدن
پی - بمعنی بهر و برای و نشان قدم -
پیدا - بمعنی ظاهر و آشکار ار گردد
پیراهن - بالکسر و یای مجهول اگر
پیش دست - سابق و صدر نشین
پیکر - بالفتح صورت
پیک ملک سرمد - کنایه از جبرئیل علیه السلام

باب تای مثناة فوقانی

تارک - بمعنی میانه سر و تارسر
تافتن - بمعنی پرتو انداختن
تاریخ - وقت چیزی پدید کردن
تاسف - دریغ خوردن
تایید - بمعنی قوت دادن

ت ب

تبخاله - بالفتح آبله که برلب دمد

تباشیر صبح - مراد سفیدی صبح

ت ت

تتق - بضمتین پرده

ت ج

تجمل - بمعنی خوبی نمودن

ت خ

تخلیط - آمیختن وآمیخته شدن وفساد انگیختن درکاری

ت د

تدرو - بمعنی کبک

تدریس - درس گفتن

تدبیر - صلاح اندیشیدن

ت ذ

تذویر - پیراستن دروغ ونیک گردانیدن چیزیکه نباشد

ت ر

ترحم - امر از باب تفعل بمعنی رحم کن

ترتیب بمعنی مرتبه بمرتبه آوردن

ت س

تسبیح - سبحان الله گفتن

تسکین - آرام ساکن کردن

تسخیر - فرمان بردار کردن

ت ش

تشکیک - درشک انداختن

تشکیل - شکل کشیدن

ت ض

تضرع - زاری کردن

ت ع

تعریف - شناسا کردن وآگاه نمودن واسم نکره را معرفه کردن

تعوید - پناه گرفتن

ت ف

تفریط - تقصیر کردن وفراموش کردن وضائع کردن

تفسید - بمعنی گرم کردن

تف - بالفتح بخار وگرمی

ت ق

تقصیر - کوتاهی کردن

تقویم - کاغذ زائچه طالع

ت ک

تکاپو - دویدن وجستجو

ت ل

تلخ حرف - کنایه از ناشکر

تلبیس - عیب فروشی بر خریدار پوشانیدن وبحیله کاری کردن وآشفته کردن

تلبیس خانه

تلخ کام - کنایه از عاشق

تلهف - افسوس ودریغ خوردن

ت م

تمیز - بدو یای مثناة تحتیه جدا کردن

تملق - بمعنی چاپلوسی ودوستی وترقی کردن

ت ن

تن روشدن - کنایه از یکسو شدن

تن - مراد از آلایش نفسانی وکدورت بشری

تنگ بالفتح ضد فراخ

تند - بالضم جنبان وجهنده وغضوب وخشمناک

ت و

توهم گمان بردن

ت ه

تهلیل لا اله الا الله گفتن

تهمت - بالضم گمان گمان بد بردن

ت ی

تیره - بالکسر بمعنی تاریک

تیغ - بالکسر شمشیر و روشنئی ماه

تیمار - بالکسر غم و اندیشه و علاج بیمار

باب ثای مثلثه

ث ب

ثبات - بالفتح و ثبوت بالضم بجای بودن و قرار گرفتن

ث ر

ثریا - بالضم و فتح رای مهمله نام شش ستاره معقد مراد دندان

ث و

ثور - بالفتح گاو و نام برجے

ثوابت ستارگان غیر سیاره

باب جیم تازی

ج ا

جام - بمعنی پیاله مراد از جام عشق

جان فرسا - کاهنده جان

جاه - قدر و منزلت

جاوید - همیشه و دائم

ج ب

جبین - پیشانی

ج ث

جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن

ج د

جد - بالکسر کوشیدن در کار

جدول - بالفتح جوی خورد و بمعنی معروف مجار

جدی - بزغاله

ج ذ

جذب - بمعنی کشیدن

ج ر

جرس - بفتحتین بمعنی زنگ

ج س

جسمان تن و جسد

ج ش

جشن - بالفتح مجلس شادی

ج ع

جعد - بالفتح موی مرغول

ج ل

جلاجل - زنگلها که در گردن شتر آویزند

جلباب - بالکسر چادر

جلباب سمن - کنایه از چادر سفید

جلوه - بالکسر و بالفتح تجلیات حسن و خوبی

ج م

جماد - بالفتح هر چیز که جان ندارد

جمال - بمعنی خوبی

ج ن

جنب - بالفتح بمعنی پهلو

جنبش - بالضم حاصل مصدر

جودی

جودی - بالضم نام کوهے قرارگاه کشتی طوفان نوح ع

جوبار - گذر آب بسیار و کنار جو

جولان - دوانیدن اسپ و تک و تاز

ج ه

جهد - بالضم و بالفتح توانائی و کوشش

جهاز - بالفتح والکسر رخت عروس و مسافر و مرده

ج ی

کرسه ازان جا بدر کنند
خیفه - بالکسر حیوان مردار و گوشته

باب جیم فارسی

چ ا

چاپلوسی - بضم لام مردم فریبی بسخنان چرب
چاشنی - بمعنی مزه و طعم
چاه - بمعنی بیر تازی زبان
چاوش - بمعنی نقیب

چ ر

چرخ - آسمان و فلک
چرخ اطلس - کنایه از عرش مجید
چرخ دولابی - کنایه از آسمان

چرا - بالکسر بمعنی چه و بالفتح بمعنی چریدن و چریده
چرک - بالکسر ریم اندام

چ س

چست - چلد و چالاک

چ ش

چشم زخم - بمعنی بد نظری
چشمه نوش - کنایه از دهان محبوب
چشم بندان - کنایه از شاعران

چ غ

چغد - بالضم پرنده منحوس هندی الو

چ ن

چنگال - پنجه دست مردم و نام ساز
چنگل - پنجه درندگان
چنار - بالکسر و بفتح درختی بی بار که برگش را به پنجه تشبیه دهند
چندی - بمعنی چند مدت

چ و

چون و چند - ای کیفیت و کمیت
چون و چرا - کنایه از سوال و پرسش

باب حای حطی

آرایند و نزد فارسیان بتخفیف ثانی مستعمل

ح ا

حارس - بمعنی پاسبان نگهبان
حاش لله - پاکیست مر خدا را

ح ب

حباب - بالفتح قبه آبی که بر آب پیدا

ح ج

حجله - بفتحتین مضیق که برای عروس

ح د

حد - بتشدید دال غایت چیزی
حدوث - بضمتین نو پیدا شدن چیزی
حدی - بالضم و فتح دال اندن شتر به آواز سرود

ح ر

حرز - بالکسر بمعنی تعویذ
حریف - یار و هم کار مراد از شاعر
حریم البیت والبیر گرداگرد خانه و چاه
حریم - گرداگرد خانه و چاه

ح ز

حزین بمعنی اندوهگین

ح س و ش

حسد بفتحتین بد خواستن

حشم بفتحتین خدمتگاران و چاکران

ح ض

حضیض بمعنی پستی زمین و دامن کوه

ح ق

حقه - بالضم ظرف داشتن مروارید

حقیقت - بمعنی اصل شی

ح ک

حک - سودن و خلیدن چیزی در دل

حک شدن - کنایه از محو شدن و ناپدید گشتن

حکم - بالضم بمعنی اثر حاکم

ح ل

حل بمعنی گشادن گره

حلقه - دائره مجوف و مجلس بدور نشسته

حلقه بمیم - کنایه از دهان

حلوا - بالفتح پالوده

حلوی - بالضم با الف مقصوره بمعنی شیرین

حلم - بالکسر بردباری و آهستگی

حله - بالضم و تشدید لام ازورا

حلی - بالضم بمعنی زیور

ح م

حمائل - بالفتح از تعویذ

ح و

حوادث - بمعنی سختیها جمع حادثه

حور - زنان بخت سفید و سیاه چشم جمع حوار

حوالی - پیرامونها

ح ی

حیل - نام دختر خاله یعقوب مادر یوسف

حیله - بالکسر مکر و دغا و چاره

حی - بتشدید یا قبیله و بمعنی اندام

باب خای معجمه

خ ا

خارا - سنگ سخت

خاک - مراد خاک فراز شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

خاک بازی - کنایه از لهو و لعب

خاشاک - ریزه خس با خاک هم آمیخته

خاک مرکب - کنایه از مخلوقات

خالی

خاک بسیط - کنایه از زمین

خام - بمعنی خالص

خامه - بمعنی قلم

خان - بمعنی خانه

خ ت

ختن - نام ولایتی مشک خیز

خ د

خداوند - کنایه از بادشاه

خدیعت - بکسر فریب

خ ر

خراب - ویرانه و مست

خراج - حاصل ملک که شاه ستاند

خرام - بالکسر رفتار با ناز

خرافات - بالضم سخنان پریشان و افسانه

خرگاه - بالفتح خیمه بادشاهان

خرمن - بالکسر خوشه های غله

خرمہرہ - کم ازز رہندی
کوڑی و سنکھ
خروش - بواو مجہول فریاد
نے گریہ و باگریہ
خروشیدن - فریاد کردن بازاری
خرد - بالکسر اول عقل و لب
خرمن تنگ - کنایہ از سر
خروس صبح گاہ - کنایہ از
آفتاب

خ س

خستہ جان - مفلس و بے برگ

خ ش

خشونت - بمعنے درشتی

خ ل

خلخال - زیور ہندی گجری

خلد - بالضم ہمیشگی و بہشت
خلق - بالفتح صورت و پیدائش
خلق - بالضم خوی و عادت
و مروت
خلعت - بالکسر جامہ کہ برائے
باعزاز پوشانند
خلیل اللہ - لقب حضرت ابراہیم
علیہ السلام
خلوت - بالفتح خالے
و تنہائی بجث

خ م

خمخانہ - بالضم شرابخانہ
خمخانہ شیرین فسانہ مراد
از دنیا
خم در خم - بمعنی پیچ در پیچ

خ ن

خنجر - بالفتح کارد بزرگ کہ دشنہ نیز گویند
خنک - بالکسر اسپ سفید از خصوصیات

خ و

خوبروئی - ای معشوقی
خوابناکان - کنایہ از چشمان
خور - بالضم آفتاب

خ ی

خیرہ - بالکسر بمعنی شوخ و بیحیا
خیزران - بمعنی درخت بید
خیال - بالفتح پندار و صورتیکہ
در خواب یا بیداری دیدہ شود
خیل - بالفتح سواران و گلہ
اسپان و اصحاب و گروہ
خیمہ - بالفتح خانہ از کرباس یا پلاس

باب دال مہملہ

د ا

دائر - بمعنے گردندہ
دار تست - ای دگرو با دست
داشتن پشت نو در ابر قلم
کنایہ از عدم نوشتن
داستان - حکایت گذشتگان
دامن چیدن - کنایہ از اجتناب کردن

دامن کشیدن - کنایہ از
اعراض کردن
دامان مشایع دامان مقابل گریبان
دام و دد - مرکب بمعنے
حشرات الارض
دانگ - ششم یک درہم
و دینار

د ب

دبیر - بمعنے منشی و نویسندہ

د ر

درج - بالضم صندوقچہ و طبلہ
درد آزما - مریض و بیمار
درک - بالفتح دریافتن

درج - بالکسر زرہ
درم - بالکسر و فتح ثانی مہرہ زر و نقرہ و مس
دریای معانی - مراد گنجے در زیر عشق
درج - بالفتح کاغذ نوشتہ و طور و نامہ
درج عقیق - کنایہ از دہان
در - بالضم مروارید و کنایہ از دندان
درافشان - مراد کلام فصیح
درہ - راہ باریک میان کوہ
درست - بضمتین مہرۂ زر خالص
درکشا - جنی کلید و مفتاح

دس

دستور - بالفتح طرز و روش و رخصت
دستان - مکر و حیلہ و نغمہ و سرود
دستیار - مددگار
دست - قدرت و قوت و ظفر
دستہ - بالفتح گلہا و ریاحین یکجا بستہ
دست دادن - میسر شدن
دست رنج - مرکب بمعنی جرکہ و پیشہ

دستینہ - دست برنجن زیور

دغ

دغل - بفتحتین مکر و حیلہ و نا راستی و ناسرہ

دف

دفینہ - بالفتح انچہ در خاک پنہان کنند

دگ

دگر - معروف و بمعنی بار دس بعد آمدہ

دل

دلدادگان - ای عاشقان
دلارا - آرایندہ دل ای خوب
دلال - بالکسر ناز و کرشمہ
دلستان - معشوق و محبوب

دم

دم - بمعنی زبان و نفس
دم زدن - کنایہ از سخن گفتن
دمار - بفتح بمعنے ہلاک
دم سرد - بمعنے آہ نا امید
دمساز - بمعنے موافق
دم طاوس - بالضم کنایہ از آسمان و فلک

دمادم - بمعنے تلے در پے
دم صور - کنایہ از روز قیامت

دن

دنبہ - گوشت پارہ چربی نزدیک دم میش ولایتی

دو

دونان - بالضم مردم حقیر و خسیس
دور - بالفتح زمانہ و گردش و بالضم گشتن
دولت - گردش زمانہ بہ نیکی
دو نون سرنگون مع مشک سودہ کنایہ از دو ابروی سیاہ
دو صاد - کنایہ از دو چشم
دوش - بالضم شب گذشتہ
دو دست آہو - کنایہ از دو چشم
دوشیزہ - دختر مرد نارسیدہ

دہ

دہلیز - بالکسر چوب پائین دروازہ
دہقان - بالکسر و بالضم کشاورز
دہ ہلال - کنایہ از سر ناخنہای مدور

دی

دیر ہفت کرس - کنایہ از جہان و دنیا
دیباچہ - بجیم تازی روے و رخسارہ و صفحہ روی کتاب

دیده بردوختن - کنایه از اغماض کردن

دینار - بالکسر وزن یکمثقال

دیهیم - بالفتح تاج مخصوص شهان

ذر

ذره - بالفتح وتشدید رای مهمله مورچه خرد وآنچه در نور آفتاب از روزن برآید

را

راد - بمعنی سخی وبهادر

رام - ضد وحشی

راست - صادق ودرست

راحله - ستور بارکش

راه عدم کوب شدن - کنایه از مردن

رب

رباب - نام سازی معروف

رح

رحلت - بالکسر کوچ کردن

دیو - بمعنی فریب کنایه از ابلیس

دیدار - بمعنے روے ودیدن روے

باب ذال معجمه

ذف

ذفر - بفتحتین بوی خوش تیز وبمعنی بوی ناخوش تیز

ذفیف - بمعنی زود وسبک

باب رای مهمله

رخ

رخت پوشیدنی - اسباب خانه

رخت بردن - بمعنی سفر کردن

رخت بستن - کنایه از سفر کردن

رخشان - تابان وروشن

رخش - بالفتح نام اسپ رستم ومطلق اسپ تیز

رد

ردای دلبری - کنایه از لباس محبوبی

ردا پوش - کنایه از زاهد ودرویش

دیرکهن - بالفتح مراد دنیا

دیینه - بالکسر ویای معروف ونون بمعنی دیروز که روز گذشته باشد

ذق

ذقن - بفتحتین زنخدان وبکسر ذال نیز آمده جمع آن اذقان

رس

رستخیز ورستاخیز - بمعنی قیامت

رسمی گاو - گاو یکه در کشتکار بکار آید

رسم - بالفتح نشان وآئین

رسن باز - بازیگر هندی نٹ

رسن آفتاب - کنایه از خطوط شعاعی آن

رش

رشح - بالفتح تراویدن

رص

رصد - بفتحتین چبوتره بارتفاع

هفتصد گز که حکیمان بر آن نشسته
طلوع و غروب ستارگان ببینند

رض

رضوان - بالکسر خازن بهشت

رع

رعنا - مراد زن خویشتن آرا

رف

رفیع - همراه در سفر
رفرف - بفتحتین هر دو رای
مهمله نام مقام اسرافیل
و جایی که از آن بساط و فرش
سازند و نام تختی که شب معراج
رسول بران سوار شده بود
رفتن - بالضم صاف کردن
بجاروب

رق

رقص - بالفتح پای کوب مراد سپهر

رم

رمه - بفتحتین گله اسپان و گوسفندان

رن

رنجه - بمعنی آزرده
رند - بالکسر بیباک و محیل

رو

روضه - بمعنی مرغزار
روضهٔ جاوید - کنایه از
بهشت یا ذات حق
روز در محنت گذار - کنایه از سفر
روی آوردن - متوجه شدن
روح اعظم - کنایه از جبرئیل
روپوش هم بمعنی برقع آمده
روسیاه - روز یاس و نا امید
روا - بمعنی روان
روزگار - دنیا و مدت
رواج - بالفتح روائی

روشن کتاب - کنایه
از قرآن مجید
روی - بالضم وجه و بمعنی سفید
رود جوی آب

ره

رهائی - خلاصی و نجات
و رستگار

ری

ریحان - بالفتح برگ کشت
و سبزه و شاه سپرغم که مانند بو
باشد و هر گیاه که خوشبو دارد
و بمعنی گلهاے که سواے
گلستان باشد و نام خطے
ریاحین - بالفتح و ثالث بکسر
حای حطی جمع ریحان
که ذکرش بالا مرقوم گردیده
بمعنی همه گلها

باب زای معجمه

زا

زاد - بمعنی توشه
زاغ شب - کنایه از موے
سر یوسف علیه السلام
زال - زن پیر فرتوت

زب

زبانه - بالفتح شعله
زباد - بالضم عرق خوشبودار
از خصیهٔ گربه صحرائی
زبرجد - سنگی سبز رنگ بیش بها

زح

زحل - بالضم و فتح ثانی
نام ستاره بر فلک هفتم

زخ

زخر - بالفتح پر شدن دریا از آب

زخار - دریای مالامال آب
که از ساحل بگذرد
زخم درست - کنایه از موت
زخرف - بالضم چیز آراسته و آبدار

ز ر

زرشت افشار - زریکه در خزانهٔ
خسرو پرویز بود
زرق - بالفتح ریا و نفاق
زرین بیضهٔ خور - کنایه از کلاه
سر یوسف علیه السلام
زر خشک - بمعنی زر خالص
زرسارا - زر خالص و سره
زر افشان کوس - کنایه از آفتاب

ز گ

زنگارین کفن - کنایه از کفن سبز

ز ل

زلیخا - بالفتح و کسر لام نام عاشقهٔ
و منکوحهٔ یوسف و بالضم و فتح
لام نیز آمده لیکن استعارک
و مشهور اول است
زلال - بالضم آب خوش

ز م

زمرد - بالضم سنگی سبز بیش بها
که مار بدیدنش کور شود

زنگارگون کاخ زراندود - کنایه از دنیا

زنده شدن - کنایه از بخود آمدن
زنگ - بمعنی زنگبار
زنهار و زینهار - بمعنی حذر و تاکید

ز و

زور - بالضم دروغ
زورق - بالفتح کشتی خرد

ز ه

زهره - بالضم نام ستاره بر فلک سیوم کنایه از [illegible]
زهد - بالضم ناخواهانی خلاف رغبت
زهاد - بالضم جمع زاهد تارک الدنیا
زه - بالکسر کلمهٔ تحسین و آفرین

ز ی

زیر - بالکسر آواز باریک ضد بم

باب سین مهمله

س ا

سازه - ساختگی کار و رونق
سالار - سر لشکر و کار فرما
ساعت - کشادگی فضای خانه
ساده - خالی و فارغ و بی نقش
ساغر - پیالهٔ شراب
سایه افگندن - کنایه از
توجه نمودن
ساق عروس - نوعی از شیرینی

س ب

سبکروح - ظریف مراد خوش گفتار
سبکرو - شتاب رو
سبوح - بالضم بسیار پاک مراد فرشته
سبکدستی - شتابی و تیز روی
سبزه - مراد خط ریش
سبوحیان - کنایه از فرشتگان
سبک - شتاب
سبک سیر - تیز رو
سبیل - راه و بمعنی جاری
سبحه - بالضم مهرهٔ تسبیح که عدد
تسبیح بدان گیرند
سبز پوش - کنایه از ملائکه و رجال الغیب خضر
سبو - بالفتح و بالضم تائی آوند
گلی کلان

س پ

سپاس - بالکسر شکر نعمت
سپردن - راه طی کردن راه

سپند - دانہ سوختنی معروف
سپرداری - بمعنی نگہداری
و خدمتگاری

س ت

ستایش - بالکسر مدح و ثنا گفتن
ستان - کلمہ مفید معنی انبوہ
و بمعنی جای
ستارہ - کنایہ از قطرات اشک
سان - بمعنی مانند و مثل

س ح

سحاب - بالفتح ابر
سحر - بفتحتین پیش از صبح

س خ

سخن زیر لب
سخن پرداز

س د

سدرہ - بالکسر بمعنی درخت کنار
سدرۃ المنتہی - نام درخت کنار
بر آسمان ہفتم

س ر

سرانجام - سامان کار
و عاقبت کار
سر - میل و خواہش
سر حلقہ - پیشوا و صدر نشین
سرائیدن - نغمہ پردازے
و سخن گفتن
سرافیل - مخفف اسرافیل
نام فرشتہ حامل صور
سر بر آوردن - ای ظاہر کردن
سر آمد - بمعنی غالب و تمام
سرو جویبار - سرو بر کنار جو و دریا
سرسبز - بمعنی تمام و کامل
سرو آزاد - کہ سروی از یک شاخ رستہ
سرشت - بکسرتین طبیعت و خلقت
سروش - بضمتین فرشتہ غیب
سرمد - دوام و ہمیشہ
سرگوی - سخت گوی و طعنہ زن

س ز

سزا - بمعنی لائق

س ط

سطوت - سخت گرفتن و حملہ کردن

س ف

سفال - بالضم گل ناپختہ
و پرکالہ آوند و استخوان

س ق

سقف - بمعنے بام

س ک

سکہ - بالکسر تشدید کاف
چیزیکہ بدان مہر زنند

س گ

سگالیدن - اندیشیدن
و خواستن
سگان صوامع - کنایہ
از زاہدان

س ل

سلوک - راہ رفتن بجانب خدا
سلطان معشوقان - کنایہ
از ذات حق سبحانہ و تعالے

س م

سمن - بفتحتین گلے سفید
سمند - بفتحتین اسپ زرد رنگ
و دم سیاہ

س ن

سندان - بالکسر ہندی ہنائی
آہنگران مراد چیز سخت
سنگ و آہن - بمعنی چقماق
سنبل - بالضم خوشہ و گیاہے
شبیہ بزلف محبوب
سنین - جمع سالم سنہ بمعنی سال
سنجاب - جنسے از پوستین
پوشاک ملوک

س و

سودا - تجارت و خرید و فروخت و جنون
سود - بالضم نفع در تجارت
سواد - بالفتح سیاہی رنگ
سور - بالضم دیوار حصار
سوری - بالضم گلے شبیہ بہ پیکان
سوگوار - ماتم زدہ غمگین
سوسن - گلے کہ برگش شبیہ
بہ زبان باشد

س ہ

سہی - راست و درست
سہا - بالضم ستارہ بنہایت خرد کے

س ی

سیمین - کنایہ از دندان
سیلے - بالکسر دست تیغ وار
بر گردن مجرمان و بی ادبان زنند
سیما - بالکسر روی و رخسارہ
و نشانہا کہ از کثرت سجود در پیشانی پیدا میشود

سیل در خرمن افتادن
کنایہ از اضطراب
سیمین سیب - کنایہ از زنخدان
سیہ کاسہ - بخیل و ممسک
سیہ کار - کنایہ از گنہگار
سیمین گوی - کنایہ از زنخ
سیہ چردہ - بفتح جیم بمعنی سیاہ رنگ
چہ چردہ بمعنی لون و رنگ ست
سیم قراری - روپیہ خوراک

باب شین معجمہ

ش ا

شاخ شاخ - پارہ پارہ
گوناگون
شانہ کردن - کنایہ از آراستن
و ہمچنین شانہ در آب گذاشتن
شاہد - نزد فارسیان بمعنی صاحب
حسن مستعمل و بمعنی خوب و خوش
شان - کار و حال و مرتبہ
شاہ - بمعنی کلان
شاہ چان - نام ولایتے
ہم آمدہ
شاہراہ - راہ فراخ
شاہد - غیب حقتعالے
جل شانہ و عم نوالہ

ش ب

شب زندہ دار -
شب بیدار کہ عابد و زاہد باشد
شبگیر - بمعنی صبح و آخر شب
نیز مستعمل شدہ
شب گردی - سیر شب
و گردیدن بشب
شب مردگان
خفتگان ہنگام شب
شبان

ش ح

شحنہ - بالفتح حاکم و حارس زندان

ش خ

شخص - کالبد مردم
و جز آن بدن انسان وغیرہ

ش د

شد - بمعنی برفت ماضی از شدن

ش ر

شراک - بالکسر دوال نعلین

ش س

شست - عدد ستین
و گرفتن سوفار تیر بزہ کمان
شش در - کنایہ از جہات ستہ
شش دانگ - مراد تمام چیز

ش ع

شعب - بالفتح شگاف وخار
شعر - بالفتح جامه ابریشمی بسیار باریک و موی
شعار - بالکسر جامه بدن چسپیده

ش غ

شغل - بالفتح کار و مشغول شدن
شغب - درآویختن و پراگنده کردن

ش ف

شفق - سرخی هلال آسا برافق هنگام صبح و شام

ش ق

شق - شگافتن و دریدن
شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شگافته
شقیق بمعنی برادر

ش ک

شکرخواب - بالفتح خواب بعد صبح
شکوه - بهستین هیکل و مهابت و بزرگی
شکرریز - کنایه از سخن شیرین و گریه شادی
شکر - کنایه از دهن ولب
شکن - بالکسر وفتح ثانی خم هر چیز و پیچ زلف محبوب
شکرخند

ش گ

شگرف - بالکسر وفتح ثانی بزرگ واریا و محتشم
شگفتن بالکسر وضم ثانی - گشوده شدن غنچه

ش م

شمشاد نام درختی منسوب به قد معشوقان و دلبران
شمه - بالفتح قدر قلیل واندک
شمیم - بوی خوش و مطلق بوی
شمائل - بالفتح جمع شمل خود عادت
شمل - بالفتح عادت وخوی

ش ن

شنفتن - بمعنی شنیدن

ش و

شور - بالضم طعمی معروف
شوم - بالضم ضدیمن و مبارک
شوق - بالفتح آرزومند شدن

ش ی

شیرپایان شیرخشم آلوده
شیرین نام معشوقه فرهاد و خسرو
شیرپیای معروف لیکن مراد سفید
شیث - بالکسر نام پیغمبر
شیب - بالکسر مخفف نشیب
شیوه - بالکسر طرز و روش و هنر
شیون - بالکسر ناله وافغان

باب صاد مهمله

ص ا

صالح - نام پیغمبر که به دعا اش ناقه از سنگ پیدا شده
صاعقه برقیکه از ابر بزمین افتد

ص ب

صبح نخستین کنایه از صبح کاذب
صبح - کنایه از صبح صادق
صباحت خوبی وحسن روی از سپیدی

ص د

صدا - آواز کوه وگنبد و امثال آن

صدمه - بالفتح آسیب رسانیدن

ص ر

صرف - بالفتح گردانیدن

ص ف

صفحه - یک روی صادق و یک جانب

صِفر - بالکسر تهی و دائره خرد اهل حساب

صف - رسته و صف ایستادن

صُفّه - بالضم و تشدید فا دالان دیوان خانه

ص ل

صلا - آوازیکه برای خوردن طعام کنند

صلاح - نیکی و خوبی ضد فساد

باب ضاد معجمه

ض ر

ضراعت - بالفتح خواری و زاری کردن

ض م

ضمیر - بالفتح اندیشه خاطر و اندرون دل و انچه در دل گذرد و نهانی و راز ضمائر جمع

باب طای مطبقه

ط ا

طاوس خضر - کنایه از فلک

طائف - نام شهری قریب حجاز و طواف کعبه کننده

طاق بینا - کنایه از فلک

طاق کبج - کنایه از آسمان

ط ر

طرح - بالفتح انداختن و دور کردن

طره - بالضم موی پیشانی

طرف - بفتحتین کرانه

طرفه - بالضم چیز خوش آینده و عجیب

طراز - بالکسر نقش و نگار و علم

طرِقوا - بمعنی راه دهید و یکسو شوید که صدای چاوشان است

ط ش

طشت - آوند که در ان دست شویند

ط ع

طعمه - بالضم روزی خوش و وجه کسب و یکبار چشیدن

ص و

صومعه - بالفتح عبادت خانه ترسایان

صورت کشا - نقاش و مصور

ص ه

صهیل - بالفتح آواز اسپ

ص ی

صیت - بالکسر آوازه و ذکر خیر و نیکوئی

ط غ

طغیان - بالضم از حد در گذشتن

ط ف

طفیل - بالضم و فتح دوم نام مردیکه بطفیل و معیت دیگران در ضیافت مردمان میرفت و طفیلی منسوب بدان و طفیل بمعنی طفیلی هم آمده

طفاوه - بالضم هاله و دائره گرد ماه

ط ل

طلعت - بالفتح دیدار

ط و

طوق - گردن بند و چنبر گرد

طوطی - بالضم معرّب توتی جانوری سخن قابیے گو

طوفان - آب زمین که همه را غرق کند

ط ی

طے - بالفتح و تشدید یا نوردیدن

طینت - بالکسر خوی و سرشت

طیلسان - بهر سه حرکت لام بمعنے چادر

باب ظای معجمه

ظ ل

ظلمت - بالضم و نیز بضمتین تاریکی و ظلمات بضمتین جمع آن و بضرورت شعر بسکون ثانی هم مستعمل

ظ ف

ظفر - بفتحتین فتح و نصرت

باب عین مهمله

ع ا

عاج - دندان فیل

عاد - قبیله هود پیغمبر علیه السلام

عارض - ابر سیاه و آفتی از بیماری

عالم - بفتح لام آفریده شده

ع ب

عبری - عبرانی لغت جهودان مراد بیان

ع ج

عجب - بفتحتین شگفت

عجب - بالضم خویشتن بینی

ع ذ

عِذاره - بالکسر رخساره

ع ر

عروسان بهاری - کنایه از گل و سبزه وغیره

عرصه - کشادگی میان سرای

ع ز

عزایم - جمع عزیمت افسون

عزلت - بالضم جدا شدن از زن و گوشه گرفتن

عزیمت - آیتی که بر بیمار خوانند

ع س

عسس - شب گرد برای حراست دزدان

ع ش

عشوه - بالکسر فریب و بالضم شعله آتش

ع ص

عصابه - بالکسر سربند نوعی از برد یمانی

ع ط

عطر - بالکسر بوی خوش و داروی خو

عَطَر - بفتحتین خوشبو شدن به عطر

عطا - بفتحتین دادن و بخشیدن

عُطارد - بالضم نام ستاره بر فلک دوم

ع ق

عقد - بالکسر گره سنگ گوهر
عقده -
عقد گوهر ساخت - ای بگریست
عقیق - سنگی که داشتن آن اندوه برد

ع ل

علم - بفتحتین رایت ونشان

ع م

عماری - نشستگاهی بپشت پیل

ع ن

عنادل - جمع عندلیب
هزار داستان
عنبر - بالفتح خوشبوی معروف
عنان تافتن - کنایه از توجه شدن
عناب تر - کنایه از اشک سرخ
عنقا - بالفتح سیمرغ
عناصر - جمع عنصر یعنی آب وخاک وآتش وباد
عنوان - بالضم دیباچه کتاب واول هر چیز
عنایت - بالفتح وبالکسر قصد کردن واهتمام داشتن بچیزی

ع و

عود - نام سازی است که بربط گویند
عور - بالضم برهنه

ع ه

عهد - بمعنی پیمان ومیثاق

ع ی

عیار - بالکسر راست کردن پیمانه وترازو
عین - بالفتح چشم
عین - بالکسر جمع عینا بالفتح زن فراخ چشم
عین باصره - چشم بینا
عین کافور - کنایه از چشم محبوب

باب غین معجمه

غ ب

غبار - بالضم گرد برآمده
غبغب - گوشت بابند زیر زنخ

غ ذ

غذا - خورشی که پرورش بدان بود

غ ر

غربال - بالکسر پرویزن
غرفه - بالضم بالاخانه بربام خانه
غرامت - بمعنی تاوان
غرام - بالفتح ثدی پیوسته وعذاب
غره - سفیدی پیشانی اسپ بزرگتر از درم

غ ز

غزال - بالفتح آهو بره

غ ص

غصه - بالضم اندوه وغم

غ ض

غضنفر - بفتحتین شیر نر

غ ل

غلغل - شوریدن بلبلان وپرندگان از مستی
غلام - بالضم کودک

غ م

غمازه - بتشدید میم چغل خور
غمزه - بالفتح مژه برهم زدن وحرکت کردن

غ ن

غنچه - بمعنی گل ناشگفته هم قافیه ریخته

غنج - بالفتح کرشمہ وناز

ع و

غور - بالفتح زمین پست

ف ا

فام - بمعنی رنگ ولون

ف ت

فتراک - بالکسر دوالی آویزان بر زین وبیسار اسپ

فتوت بضمتین جوانمردی

ف ر

فروزان - بمعنی روشن

فرہنگ - دانش وادب وعقل وفراست

فراغ - پرداختن از کاری دستی شدن

فرہاد - نام سنگ تراش عشق شیرین

فر - بالفتح عزت وزیبائی وشکوہ

فراش - بالکسر بستر وزن خواب

فردوس - بالکسر بمعنی بہشت

ونگ وقعر ہر چیز

غواص - بتشدید واو در آب فرو رونده

باب ف

فرخنده بمعنی خجسته ومبارک

فرسنگ - وفرسخ معرب سه گروه زمین

فرا - بالفتح بمعنی پیش ونزدیک

فرار - نزدیک وپیش مراد سخن اول

فرح - بفتحتین کشایش

فره - بکسرتین سبقت بردن وظفر یافتن

فرجام - بالفتح آخر ونیکوئی آخر کار

فرق - راه میان موی سر هندی مانگ

ف س

فسانه - بالفتح مخفف فسانه وحکایت

فسون و افسون - هندی منتر

ف غ

فغان بالضم ناله وفریاد

غوغا - بالفتح فریاد بسیار

غوغائیان گلبن کنایه بلبلان وعندلیبان

فغفور - بالفتح نام بادشاه چین

ف ق

فقد - بمعنی گم کردن

ف ل

فلک - بفتحتین آسمان

فلک - بالضم بمعنی کشتی دربار

فلاخن - بفتح خای معجمه هندی گوبن

ف ن

فندق - بالکسر وبضم نیز میوه مغز دار برنگ سرخ وسیاه

ف ه

فهم - بالفتح دانستن ودریافتن

ف ی

فیروزی - ظفر ومنصوری وفتح

فیروزه خرگاه کنایه از فلک

فیروزه طارم - کنایه از آسمان دنیا

فیروزه کاخ - کنایه از فلک

باب قاف

ق ا

قاف تا قاف مراد تمام جہان

قاقم - بضم قاف ثانی مسمے پوستین پوشش ملوک

قاصر - بمعنی کوتاہ

قانون - بمعنی اصل و رسم

قالب - بفتح لام کالبد

قارورہ - بمعنی شیشہ

ق ب

قبول - بالفتح پذیرفتن

قبہ - بالضم بنای گرد بر آمدہ

ق د

قدح خوار - شراب خوار بطور مجاز

قدیم - بالکسر و فتح لام دیرینہ و کہنہ

قدیم - غیر مسبوق بالعدم

قدید - بالفتح بمعنی گوشتیکہ کہ آنرا در آفتاب خشک کردہ نگاہدارند

قدر - بالکسر بمعنی دیگ عام از آنکہ از مس بود یا سفالین

ق ز

قزح - بالضم و بفتح زای معجمہ ہندی دہنگ

ق ص

قصب - بفتحتین جامہ باریک کتان

قصب باف - ای بافندہ قصب

ق ض

قضا - حکم کردن مراد از حکم الٰہی

قضا جہان

ق ف

قفل سیم - کنایہ از اندام نہانی

ق ل

قلاب - بالضم و تشدید لام کثرت کہ قلابہ گویند

قلمزن - نویسندہ و مصور

ق م

قماط - بالکسر پارچہ کہ طفل نوازدہ را در آن بپیچند و بالایش ریسمان بر پیچند مگر روی طفل کشادہ دارند و بہ فارسی عندک بضم عین معجمہ گویند - و بمعنی پارچہ جامہ اگر طفل نوازدہ را بر آن بول بر آن کنانند دانستن غلط است

قماش - بالضم متاع درخت خانہ

قمار - بالکسر بگرد چیزی باختن و نبرد بگرد

ق ن

قناعت - بفتح راضی شدن باندک چیز

قنفذ - بالضم خارپشت جانورے

ق و

قوس - بالفتح کمان و نام برجے

قوس قزح ساختن - کنایہ از رنگین ساختن

قوس رستم نریمان ہمان قوس قزح

قوس مشکین - کنایہ از ابروان

ق ی

قیام - بالکسر برخاستن

قیاس - بالکسر اندازہ گرفتن

قیصر - بالفتح لقب بادشاہ روم

قیر - بالکسر و علی کہ بر کشتیان رنگین مالند

قیراط - بالکسر نیم دانگ کہ چہار جو میانہ باشد

باب کاف تازی

ک ا

کام - سقف حلق و مقصد

کام پر شکر شدن - کنایه از شیرین شدن دهان

کاخ - قصر و کوشک و خانه

کاخ مجازی - کنایه از دنیا

کار - کنایه از مخلوقات

کارگر - کنایه از خالق

کاخ پنجم - مراد آسمان پنجم

کافوری عمامه - کنایه از دستار سفید

کاف و نون - مراد لفظ کن حکم بوجود عالم

کاشانه - بمعنی خانه

کالا - بمعنی متاع

کاشکی - بمعنی افسوس یا تمنا

کاکل - بضم کاف ثانی موی مسلسل و مرغول

کاردان - کنایه از صاحب تجربه و اهل فراست

کاسد - ناروان و ناسزا

کاهش - نقصان و کم کردن

ک ج

کجا - بالضم کدام و گاهی هم آمده

ک د

کدو کده - بمعنی خانه

ک ر

کرامت - نوازش

کرم - بفتحتین جوانمردی دیگران مایه شدن

کریم - بخشنده و جوانمرد

کرام - بالکسر بمعنی بزرگ

کریم المفارش - که بازبان ترویج کند

ک ش

کشاکش - کنایه از غم و الم بسیار

ک ف

کفیل - بمعنی ضامن

کف زنان - پنجه و کف دست از [illegible]

ک ل

کلوخ - بالضم پاره خشت پخته و خام

کلاه گوشه شکستن - کنایه از کج کردن کلاه

کلیم الله - خطاب موسی رسول علیه السلام

کلید - بکسرتین مفتاح و مقلاد و بند گنجی

ک م

کمر - آنچه بر میان بندند و میان بند

کمین - پنهان شدن بقصد دشمن یا آشکار

کمانچه - بمعنی مضراب

ک ن

کنون - بضمتین زمان حال

کنعان - بالفتح نام شهر یعقوب پیغمبر علیه السلام

کنه - بالضم باریک و پایان چیزی

ک و

کوهسار - زمین کوهها

کوکنار - بمعنی غوزه خشخاش

کوس - بالضم نقاره و فرو کوفتن نقاره

کوکو - آواز فاخته و قمری

ک ی

کیش - بالکسر دین و مذهب و خصلت

کیوان - بالفتح ستاره فلک

ہفتم یعنے زحل

گ ا

گاو زمین مراد گاویکہ زیر زمین ست
گاہ - بمعنے وقت و جای

گ ر

گرم - مراد تیز
گرامی - بالکسر بمعنے عزیز
گردون - چرخ و فلک و بمعنی معروف گاڑی
گرد باش - بالکسر تکیہ مدور زیر سر

گ ز

گزر - بفتحتین بمعنی زردگ ہندی گاجر
گزند - آفت و آسیب و چشم زخم

گ س

گستاخ - بالضم بیباک و دلیر

گ ل

گل - بالکسر بمعنی طین
گلبن - بمعنی باغ درخت

گیاست - بالکسر زیرکی خلاف حمق

باب کاف فارسی

گلابہ گل دلای مراد از گلابہ شربت ست
گلرخ - کنایہ از معشوق
گلبانگ - آواز بلبل
گلگونہ - بمعنی سرخ و غازہ
گل دو شیئن - کنایہ از یوسفؑ
گلرنگ - بمعنے سرخ و احمر
گل چہرہ مہ - کنایہ از یوسف
گلخن - بالضم خاکدان و روفتہ دان

گ ن

گنج - بالفتح دفینہ
گنج بر گنج مراد گنج بسیار
گنجینہ - جای نہادن

گ و

گوزن - بفتحتین گاو کوہی و دشتی
گون - بالضم رنگ و لون
گوسفند - اسم جنس شاست شامل بز و میش را

گیست و ذیت بمعنی چنان و چنین

گوہر از لب افشاندن کنایہ از سخن گفتن
گوہر سنج - ای وزن کنندہ گوہر دانش
گوش بودن ای منتظر بودن
گور - خر وحشی
گوارا - بالضم چیزیکہ بذائقہ خوش آید
گوہر شادی بمژگان سفتن کنایہ از گریستن و اشک ریختن بہ شادی
گونہ بالضم طرز و روش و رنگ
گوشوارہ زیوریکہ در گوش اندازند

گ ہ

گہر - بمعنی اصل و نژاد

گ ی

گیرم - ای فرض کردم و قبول نمودم
گیتی نورد - ای جہان گرد
گیسو - موی دراز بافتہ کہ از ہر دو جانب کشیدہ باشند
گیسو بریدہ - زن بیحیا

باب لام

ل ا

لا احب الآفلین - دوست - نمیدارم غروب شوندہ را

لال - بمعنی گنگ
لالہ - گل معروف
لالہ شراب - کنایہ از ذات پاک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

ل ب

لب البشیر شستن - کنایہ از نوشانیدن شیر پستان
لباس - جامہ و پوشش
لبالب

ل ج

ل ح

لحظہ - بالفتح یکباز نگاہ کردن بگوشہ چشم

م ا

مارغ - ای بگوشہ چشم نگریست یعنی آنحضرت در شب معراج بمقام ...
ماند - صیغہ مضارع از ماندن
ماندہ شدن
مالش - بکسر لام ماندگی و کوفتگی براہ
مار پیچیدہ - کنایہ از زنجیر

لحن - بالفتح آواز و آواز گردانیدن

ل خ

لخت لخت - پارہ پارہ

ل ط

لطف - بالضم نرمی و تازگی در کار

ل ع

لعل - گوہری رخشان تشبیہ از لب معشوق
لعل خندان - کنایہ از دو لب
لعل می پرست - کنایہ از لب
لعبت - بالضم بای موحدہ
بازیچہ - بازی کہ از جامہ سازند

ل ق

لقا - بالکسر دیدار و دیدن

باب میم

مان - بمعنی رخت و اسباب خانہ
ماہ نخشب - ماہ ساختہ حکیم مقنع

م ب

مباہی - بالضم فخر کنندہ

م ث

مثقال - بالکسر مانند و کالبد
مثقال - بالکسر بیست قیراط
مثمن روضہ - کنایہ از ہشت بہشت

لقاح - بالکسر بمعنی حاملہ شدن

ل م

لمعہ - بالفتح روشنی

ل و

لوح - بالفتح ہرچہ پہن باشد از چوب تختہ وغیرہ
لوح سیمین - کنایہ از جبین و پیشانی
لوز - بالفتح بادام
لوزینہ - حلوای ساختہ از بادام

ل ی

لیلی - بالفتح نام معشوقہ قیس مجنون لقب
لیالی - جمع لیل بمعنی شب
لیلۃ البدر - شب چہاردہم از ماہ

م ح

محبت - بالفتح الفت و دوستی
محاق - بالضم سہ شب آخر ہر ماہ
محراب - بالکسر بالاخانہ و صدر مجلس و طاق مسجد
محفل شکستن - کنایہ از برخاستن
محک - بالکسر سنگی امتحان عیار زر
محمل - بالفتح و کسر میم دوم ہودج و کجاوہ

محنت - آزمایش و بلا
محنت سرا - کنایه از دنیا
محیط - بالضم درگیرنده و احاطه کننده

م د

مدخل - بالفتح و فتح خای معجمه بمعنی در آمدن
مدخل - بالضم و کسر خای معجمه بخیل و ممسک
مدار - بالفتح جای گردیدن و مرکز زمین
مدین - بالفتح شهری بر ساحل دریای مغرب

م ر

مرکز - میان چیزی و میان دایره
مرغ دست آموز - مرغی دست آشنا
مرجان
مردمی
مردن - مراد بیهوش شدن
مرزه - بالفتح زمین رانده
مرحبا - بالفتح کلمه بمعنی فراخی و خوشی باد

م س

مسمار - بالکسر بمعنی میخ
مسلم - بالضم باور داشته شده
مستور شدن - پوشیده شدن

م ش

مشت هوسناک - بالضم کنایه از جماعت قلیل و گروه انسان
مشتری - بالضم نام ستاره بر فلک ششم
مشهد - بالفتح جای حاضر شدن ملائکه و شهادت گاه
مشعبد - بالضم و کسر بای موحده بازیگر و حقه باز
مشعبد - بالفتح بازی
مشک - مراد وجود تهی
مشاطه و ماشطه زنی آرنده عروس

م ط

مطرح - بالفتح جای انداختن

م ع

معطر - خوشبودار
معیار - بالکسر آلهٔ درست کردن ترازو
معراج - بالکسر نردبان و قرب حق
معاذالله - پناه خدا
معنبر - خوشبودار و کنایه از سیاه رنگ
معنبر سایبان - کنایه از ابروان
معنبر دام - کنایه از موهای سر
معرض - بالفتح محل عرض
معلوم - و استعمال فارسی بمعنی مال و درم
معمار - بالکسر چیزی که بدان عمارت کنند و عمارت کننده

م غ

مغاک - بالفتح و بالضم گوی عمیق در زمین

م ف

مفت - بالضم رایگان و بی مشقت
مفرش - بالفتح جامه دان
مفصل - مقابل مجمل

م ق

مقدم - بالفتح میم از سفر یا جای باز آمدن
مقوس - کج و سرنگون و پشت کوژ کمان دار
مقنعه - بالکسر سرپوش زنان و سر انداز
مقرنس - بالضم عمارتی منقش

م ک

مکرم - بالضم و التشدید میم مفتوح تعظیم کرده شده
مکحل - سرمه دار

م ل

ملک - بفتحتین فرشته
ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن

مرزه زمین آبادان [illegible]

ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن
ملاحت - نمکینی حسن

م م

ممر - بالفتح گذرگاه

م ن

منت - بالکسر و تشدید نون احسان
منبر - بالکسر جای بلند از چوب و گل
منظر - بالفتح جای افتادن نظر
هندی جهروکا
مند - بالفتح بمعنی صاحب چون هوشمند
منهل - بالفتح باخوره

باب نون

ن ا

ناف شب - کنایه از نصف شب
ناف هفته - کنایه از روز سه شنبه
ناف زمین - مراد کعبه معظمه
نامور ساختن - کنایه از نوشتن
ناقه - شتر ماده
ناموس - نام و ننگ و نام جبرئیل
نامی - بمعنی نامور
نایاب - ای نایافته
ناب - خالص بی آمیزش
نار پستان زن پستان نو بر آمده

منقار - بالکسر نول مرغ

م و

مواسا - یاری کردن و غمخواری
موسم سرما سردی بار بستن
کنایه از رفتن موسم
موذن بانگ نماز کننده
مومیائیه - بالضم پوششی از قاقم
و امثال آن
موعده - بالفتح و کسر عین وعده کردن

م ه

مهر - بالکسر رحم و محبت

باب نون

نامزد کردن - تعین کردن
ناسازی - بی وضعی و مخالفت
نابهره - دون و فرومایه ناسزاوار بزرگ
نارون بالفتح واو درختی ست مثل بالار

ن ث

نثر - بالفتح پراگنده کردن
نثار - بالکسر افشاندن و پاشیدن
نثار - بالضم آنچه ریزند از هر چیز

ن ج

نجاح - بالفتح رستگاری و فیروزی
و روای حاجت

مهره - بالضم کنایه از رشک
مهد - بالفتح گاهواره بمعنی گستردن
مه کنعان - کنایه از یوسف

م ی

میان - بالکسر کمر
مینا - بالکسر شیشه سبز و جوهریست سبز
میغ - بالکسر ابر سحاب
میل - بالکسر چوب سرمه کشی
میز رانی کشیدن - ناز برداری کردن
میدنه - بالکسر جای اخوان گفتن
میش - بالفتح میر جوغ

ن خ

نخچیر - بمعنی شکار
نخوت - بالفتح بندگی و نازو تکبر

ن د

ندبه - بالضم توجه و شیون
ندیم - هم صحبت و همنشین

ن ر

نرگس - گلی و کنایه از چشم
نرگس مست - کنایه از چشم محبوب

ن ز

نزهت - بالضم پاکیزگی و دوری از ناخوشی

ن ژ

نژاد - بالفتح بمعنی اصل
نژند - بالفتح خوار و سرگشتہ

ن س

نسر - بالفتح کرگس طائری
نسر طائر - نام ستارہ
نسر واقع - نام ستارہ
نسخ - بالفتح زائل کردن
نسیم - باد نرم اول روز
نسیہ - بالکسر فراموشی و بالفتح مہلت

ن ش

نشاط - بالفتح شادمانی نمودن
نشایند - ای سزاوار نیستند
نشو - برآمدن
نشیمن - بالکسر نشیمن جای نشستن

ن ص

نصاب - بالکسر مراد مال و زر

ن ط

نطع - بالفتح و بالکسر بساط و گلیم
نطق - بالضم سخن گفتن

ن ظ

نظارہ - بمعنی نگرندگان
نظم - بہم پیوستن و گوہر آراستن و پیراستن

ن غ

نغولہ - بالفتح و ضم ثانی بمعنی زلف

ن ف

نفس - بفتحتین دم
نفس زن - کنایہ از صاحب دم و جاندار
نفیر - بمعنی آواز و نفیر
نفاق - بالکسر دورنگی کردن
نفائس - جمع نفیس بمعنی گرانمایہ
نفور - بالفتح رمندہ
نفحہ - بالفتح بمعنی بوی

ن ق

نقاب - بالکسر روبند و روپوش
نقشبندی - کنایہ از خالق و صانع و نقاش
نقش دل - کنایہ از تعلق

ن ک

نکتہ - بالضم مراد سخن باریک
نکہت - بفتح تازگی بوی دہان و مطلق بوی

ن گ

نگارہ - بالکسر کنایہ از محبوب

ن م

نم - بمعنی تر
نمونہ - بضمتین نمودار کار
نمام - بمعنی سخن چین
نمیقہ - بمعنی مکتوب

ن و

نوا - بالفتح ہر نغمہ و نام مقامی از موسیقی
نوبت - بالفتح نقارہ و خیمہ بزرگ و وقت
نوح - بالضم نام پیغمبر کہ بسیار نوحہ میکرد
نوالہ - بالفتح یک لقمہ و بالکسر تیز
نوال - بالفتح عطا و بخشش
نوباوہ - ہر چیز نو و میوہ نورسیدہ خصوصاً
نوشین لعل - مراد لب شیرین
نون - کنایہ از ابرو
نوی - بمعنی نو
نوش - چیز شیرین و تریاک و آب حیات
نوک دیدہ - کنایہ از مژگان خوباں
نوید - بالضم و کسر واو خوش و خبر خوش
نوای مخالف - کنایہ از دشنام

ن ہ

نہفتن - بالکسر و ضم ثانی پنہان کردن
نہال - بالکسر درخت نونشاندہ و نورستہ

ن ی

[illegible]رنگ - بالفتح و بالکسر مکر و حیلہ و فن و افسون و سحر
[illegible]لوفر - نام گلے معروف
[illegible]ارند - ای نیارند
[illegible]ری - ای ناتوانی
[illegible]ل - بالکسر نام رود مصری
[illegible] - بالکسر پدر پدر و پدر مادر

باب واو

و ا

وادی - رود بار و خرابات

والا - بلند بحیثیت قدر و مرتبہ

[illegible]ام - بمعنی قرض

[illegible]لا - بمعنی افسوس

[illegible]ارد شخصیکہ پیش از کاروان آید و اسباب و رخت مہیا کند

و ب

وبال - بالفتح گرانی

و ت

وتر - بالفتح تار مزامیر

و ج

وجد - بالفتح عاشق و شیفتہ و اندوہ گین شدن

و ح

وحشت - اندوہ و رمیدگی

و ر

ورد - بالکسر پارہ از خواندنی

ورق خوانِ وحی آسمانی کنایہ از مورخان

و ش

وش - بمعنی مانند

وشاق - بالضم خدمتگار درویشان

و ط

وطن بفتحتین جای باش مردم

و ع

وعظ - بالفتح پند دادن

و ف

وفا - بمعنی وعدہ بجا آوردن و پیمان و عہد بسر بردن

وفق - موافق و سازوار

وفضہ - بالفتح بمعنے ترکش

و ک

مکنون - پنہان داشتہ شدہ

و ل

ولے - مخفف ولیکن

و ہ

وہ - بالفتح کلمہ تحسین

وہم - بالفتح رفتن دل بسوے چیزے بے قصد آن

و ی

ویل - بالفتح بمعنی سختی

ویخ - بالفتح بمعنی زرہ

ویس - بالکسر و یای مجہول و سین مہملہ نام معشوق کہ رامین برو عاشق بود و بالفتح در عربی کلمہ استحقار

ویران - بالکسر خراب غیر آباد

باب ہای ہوز

ہ ا

ہالہ - دائرہ گرد ماہ

[illegible]مون - دامن دشت و زمین

[illegible]ار

[illegible]ل - بمعنی ہولناک

[illegible] ہوی بمعنی شور و غوغا [illegible]

ہ ج

ہجر - بالفتح و ہجران - بالکسر جدائی

ہجوم - بالضم غلبہ و ازدحام

ہ ذ

ہذا - اشارہ بسوی ستارہ

ہذیان بفتحات بمعنی بیہودہ گفتن

ہ ر

ہر دو در او دو ای فلک - کنایہ از خوش دل شان بدر و الم ہر ہفت گرد آن زیب و آرایش کردن

ہ ل

ہلا - بالفتح کلمہ تنبیہ بمعنی ورغلانیدن

ه م

همزاد - بمعنی هم سن
هم - بالفتح یکدیگر و مسلسل و پیوسته
همدم - بمعنی موافق
همانا - بالفتح پنداری و بمعنی شاید نیز
همت - بالکسر قصد و آهنگ
همواره - بمعنی همیشه

ه ن

هنگامه - بالفتح جمع و مجمع مردم
هندسی - عالم علم هندسه
هندو - بالکسر بنده و غلام

ه و

هوا - آرزو کردن و دوست داشتن و نام عنصر
هوس - بفتحتین دیوانه شدن و عشق داشتن

ه و ج

هودج - بالفتح عماری
هول - بالفتح ترسانیدن

ه ی

هیئتی - عالم علم هیئت که از ان حقیقت افلاک دانند
هیچ - بمعنی معدوم
هیمان - بالفتح سرگشتگی و حیرانی

باب یای مثناة تحتانی

ی ا

یارب - بمعنی پروردگار و فارسیان بمعنی آه و ناله استعمال کنند و نیز بمعنی تعجب و تاسف آید
یاره - دستوانه و طوق
یارستن - بمعنی توانستن
یا بشری - ای مژده و شادمانی گفته

ی ع

یعقوبی کردن - کنایه از عاشقی کردن

ی ق

یقین - بی گمانی و مرگ

ی ک

یکی حرف - سعادت الخ تا تمامی شعر مراد از یکی در مصرعه اول مشتری زهره عطارد که ستارگان سعد اند و در مصرعه ثانی زحل مریخ که نحس اند
یکسر - سراپای از سر تا قدم
یک تن - بمعنی یک شخص
یکایک - بمعنی یکایک
یک فنی - مراد بی نظیر و کار غیر

ی م

یم - بمعنی دریا
یمانی - نسبت به یمن که شهریست

ی و

یوسف - بضم اول و ضم سین نام پیغمبر

خاتمة الطبع

لله الحمد و المنة که نسخه گرامی فرهنگ زلیخای جامی که مولانا سید ابن حسن صاحب مرحوم در سنه ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۱ء تالیف فرموده بود در مطبع منشی نول کشور صاحب سی - آئی - ای - واقع لکهنؤ بسر پرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله بماه جون ۱۹۰۰ء بار دوم طبع

تاریخ طبع از منشی بهگوان دیال صاحب عاقل المخاطب بمدیر مطبع

چهپی هی بیگمان فرهنگ اچهی زلیخا کی	که جسکو دیکهیی سو جان و دل سی اسپه شیدا هی
تفکر کسلیی کرتی هو تم تاریخ هجری کا	لکهو عاقل طرب انگیز فرهنگ زلیخا هی

(Persian Letters)

ASL-12

(1) – Sayid Nisar Ali Barelvi
Insha-i-Dilkusha
Nolkishor Press Lucknow
(1321 H) – 68 Pages

(2) Hazrat-Abdul-Rahman Jami
Inshai-Jami
Munshi Nolkishore Kanpore
1893 AD / 1310 H

(3) – Syed Ali Naqi Khan
KTO – Haft Zabita

سال ۱۹۹۴

۱۹۹۴ ۹۴

[illegible] ۱۳ [illegible] الله [illegible]

[illegible] علیم محمد [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | محمد جان [illegible] | [illegible] رحیم [illegible] | حبیب الله [illegible] | داود [illegible]

[illegible]

محمد [illegible]